

گفت آن یار کز و کشت سردار بلند / حرمش این بود که اسرار هویدای کرد

Rowshangar Vol.3 No.31, November 2009

شماره 31

ماهنامه روشنگر، سال سوم، شماره 31، نوامبر 2009



تظاهرات در اعتراض به
“جشنواره” لابی “فرهنگی”
وزارت فرهنگ و ارشاد
اسلامی در تورنتو
ادامه در صفحه 23

سر مقاله: یقه آبی ها در راهند!

ادامه در صفحه 2

سیامک ستوده

نظام ساسانی و نظام اسلامی

ادامه در صفحه 17

سیامک ستوده

سبزپوشان به چه می اندیشند!

تحلیلی جامعه شناختی از اعتراضات اخیر

ایرانیان و دست آوردهای آن بخش دوم

ادامه در صفحه 4

دکتر رضا آیرملو

آلن بادیو Alain Badiou

این معرکه بحران از کدام واقعیت

ادامه در صفحه 6

برمیخیزد؟

شبکه لابی رژیم اسلامی ایران در آمریکا!

ادامه در صفحه 5

جوائز جنگ و صلح

هوارد زین Howard Zinn

ادامه در صفحه 14

ترجمه آزاده ارفع

DEMOCRACY IN ACTION
CRISIS IN IRAN

By: Sayeh
Hassan

Page 21

Who's Really Running Iran's
Green Movement

By: MEHDI KHALAJI

Page 22

“Islamic Holocaust” in

IRAN



احسان فتاحیان اعدام شد!

ادامه در صفحه 2



یقه آبی ها در راهند!

سیامک ستوده

این حقیقت که این انتخاب کمک زیادی به تسهیل گردآوری تقریبا کلیه صداها، اعتراضی بخصوص در عرصه ی بین المللی به زیر پرچم خود را کرد نمی کاهد. در اینجا نیز نباید ویژگی انتخاب رنگ سبز را بعنوان رنگی که بعنوان نماد شیعه گری، طیف وسیعی از مخالفان نظام را به مصاف برای حفظ آن فرا می خواند، نادیده گرفت. البته باید توجه داشت که این شگرد تاکنون تنها توانسته است بخشهایی از جامعه با کمترین مطالبات را بدور خود گرد آورد اگر توجه داشته باشیم که نیروی اصلی جامعه، طبقه ی کارگر، هنوز به آن نپیوسته است، مضافا به اینکه بخش مهمی از هواداران جامعه ی سکولار و تقریبا تمامی نیروها و احزاب رادیکال نیز در برابر آن ایستاده اند. با توجه به کلیه این شرایط است که بنظر من به دلایل زیر، نیروهای مترقی و سرنگون طلب باید رنگ آبی را در مقابله با رنگ سبز به پیش آورده، آنرا به نماد جنبش سرنگونی طلب در ایران

بی شک رنگ سبز توانسته است در سایه ی خلاء رهبری و سازمان، ناآگاهی و خفقان سیاسی موجود، به دایره ای فراتر از محدوده ی واقعی ای خود گسترش یابد و در نتیجه، علاوه بر بخش محدودی از جمعیت را که خود را به مضمون ارتجاعی و مذهبی آن مرتبط می دانند، بخشهای دیگر و بزرگتری از جمعیت مبارز و حتی قلبا سرنگونی طلب را نیز که یا هنوز به معنای واقعی آن پی نبرده برای خود معنای خودسرانه و دلبخواهانه ای را درمورد آن قائل شده اند، یا معتقدند بطور تاکتیکی به آن چنگ انداخته اند، در بر بگیرد. البته، این هنر یک حزب سیاسی است که در هر حرکت خود بتواند از خلاء رهبری و فرصت های ناشی از آن استفاده نموده، دایره ی نفوذ خود را به نقطه ای فراتر از چهارچوب هواداران سنتی خود گسترش دهد. اینکه انتخاب رنگ سبز توسط سردمداران جنبش سبز از روی زیرکی سیاسی آنها، و یا امری اتفاقی بود، بهرحال از

نیروهای سرنگون طلب و حتی بخشهای متزلزل جنبش اصلاح طلب را نیز زیر لوای خود مجتمع نماید.

4. رنگ آبی کمتر رنگ و طعم خطرناک ایدئولوژیک و حزبی داشته، می تواند بدون ترس و اهمله در همه جا بعنوان نماد جنبش وسیع کارگری عرضه و به نمایش گذارده شود.

5. ما در یک دنیای بصری (visual) زندگی می کنیم. با رنگ و نماد میتوان هر پیامی را نه تنها به فشرده ترین شکل، بلکه با سرعت نجومی و در وسیعترین ابعاد به دیگران منتقل کرد. این کاربست که هم اکنون جنبش اصلاح طلب به مدد رنگ سبز در حال انجام آنست. ما نیز می توانیم همین کار را برای جنبش خود با رنگ آبی انجام دهیم.

بدلایل بالا به همه ی نیروهای سرنگونی طلب، مترقی و معترض به جمهوری اسلامی پیشنهاد می کنم که از همین امروز، در کنار نشان های ویژه ی خود، رنگ آبی را نیز بعنوان نماد جنبش مربوط به خود در تظاهرات و نمایشات به نمایش بگذارند. ■■■

در قبال جنبش اصلاح طلب تبدیل نمابند.

1. رنگ آبی بیان جنبش یقه آبی ها، کارگران کارخانه ها، (در برابر یقه سفیدها) یعنی عظیم ترین نیروی است که سرنگونی جمهوری اسلامی منوط به به میدان آمدن آنست. این همان جنبشی است که اخیرا یکی از روزنامه های محافظه کار در ایران، به هیئت حاکمه ی جمهوری اسلامی هشدار داد که اگر بدنبال تشدید بحران اقتصادی و بیکارسازی هائی که در جریان است، به حرکت در آید، جنبش سبز در مقایسه با آن هیچ بوده و امکان مقاومت در برابر آن وجود ندارد.

2. این رنگ، رنگ نمادین طبقه ایست که اگر مستقلا بمیدان آید، نه تنها همه طبقات و اقشار انقلابی و معترض دیگر را نیز بدنبال خود می کشد، بلکه حداکثر رادیکالیزم را برای جنبش تضمین نموده، مانع عقیم ماندن انقلاب در میانه ی راه می شود.

3. رنگ سرخ در حال حاضر بخش بسیار کوچکی از جنبش کارگری را در بر می گیرد و نمیتواند کل طبقه کارگر و حتی بخش های بزرگی از جنبش سرنگونی طلب را به زیر خود گرد آورد. در حالیکه رنگ آبی می تواند بیشترین اقشار طبقه ی کارگر و گرایش ها متفاوت چپ، بلکه

احسان فتاحیان اعدام شد!



www.bazr1384.com
www.bazr1384.blogfa.com

مردی چنگ در آسمان افکند،

هنگامی که خورش فریاد و دهانش بسته بود.

خنجی خونین

بر چهره ناباور آبی!

عاشقان چنین اند.

خبر اعدام احسان فتاحیان را از تلویزیون شنیدم. فریادی از خشم و عصبانیت کشیدم. اگر چه در این چند ماهه اخبار این چینی کم نبود اما این خبر شوک بزرگی بود. جوانی که آگاهانه قدم در راه مبارزه با ستم و استثمار و رسیدن به اهداف بزرگ نهاده بود. زندانی سیاسی که ماهها در زندان بود اما هیچ کدام از منابع خبری داخلی و خارجی از او صحبتی نکردند. در حالیکه تمام سایت ها و رسانه های وابسته به جناح حاکم و هم چنین جنبش سبز و رسانه های بین المللی، هر کدام به شیوه خود دستگیری سران اصلاح طلب را در بوق و کرنا می کردند و برایشان رنجامه و دردنامه می نوشتند و از حق و حقوق زندانیان سیاسی طومارها تهیه می کردند، کسی از احسان و احسانها سخنی به میان نیاورد.

اهداف احسان و افرادی نظیر او که تعداد آنها در زندانهای ایران کم نیست بر خلاف جریان حاکم و جنبش سبز می باشد. آنها در جهت منافع اکثریت مردم و نجات آنها از زیر یوغ ستم و استثمار مبارزه می کردند. به همین دلیل هم وجود او را تاب نیاوردند و به چوبه دارش سپردند. احسان از سرزمین مبارزه خیز و تحت ستم کردستان بود و درد مردم را خوب چشیده بود. در نامه آخرش گفته بود "مرگ من مشکل کردستان را حل نخواهد کرد". اما احسان عزیز، مرگ تو خاستگاه رویش هزاران بذر خواهد بود، بذرهایی سرکش که شوق شکفتن و به ثمر رسیدن امانشان را بریده است.

احسان غریبانه رفت. اما باز هم تنها ثابت شد که ارتجاع تاب مقابله و تحمل چنین جوانانی را ندارد. او را دور از چشم همه به خاک سپردند. باز هم همچون هزاران بار قبل که چنین جنابتهایی را مرتکب شدند و نشان دادند که از تن بی جانش هم می هراسند. آبی و کوسالان پراو و بیستون دیگر حضورت را جشن نخواهند گرفت. کوچه پس کوچه های کردستان ساکت از شیطننت کودکان شده است. آنها نیز سفرت را باور ندارند. فرزند کمانگر بیتاب نبودنت است و او که همیشه به دیگران تعلیم می داد، امروز از تو می خواهد یاد بگیرد. از صلابت، مقاومت، استواری پاهایت در هنگام سفر و

ما نیز.

احسان عزیز، با سرود و ترانه سفرت را گرامی می داریم و اجازه نمی دهیم غم بر ما مستولی شود چرا که هدف دشمن همین است. اهداف مبارزه ات را همه جا بازگو می کنیم تا دشمن برای هزارمین بار بداند

مرگ پایان کیوتر نیست و تا شقایق هست زندگی باید کرد.

یادت گرامی باد!

ارسالی از سوی رفقای بذر

21 آبان 1388



دربدر تر از باد
در سرزمینی زیستم
که هیچ گیاهی در
آن نمی روید.
ای تیز خرامان!
لنگی پای من از
ناهمواری راه شما
بود.

احمد شاملو



ماهنامه روشنگر

Rowshangar

www.rowshangar.com
rowshangar1@yahoo.com
Tel:(905) 237-6661

Publisher: Roshangar

Editor in Chief: Siamac Sotudeh

Managing Editor: M. F. Shiravand

Editor: Alireza Darabi

Interactive Media: Babak Azad

Published articles in Rowshangar Publications reflect the opinion of the authors and not of Rowshangar Paper or its editorials.

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار: علیرضا دارابی

گرافیک: فرامرز شیراوند

تیراژ: کانادا 5000 نسخه

تورنتو، مونترآل، اتاوا، نیویورک

روشنگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ

مفهوم آزاد است. از پس فرستادن مطالب معذوریم.

مطالب خود را به فارسی بفرستید.

مقالات مندرج در نشریه روشنگر، بیانگر

نظرات نویسندگان آنها میباشند و لزوماً نظر

نشریه روشنگر نیست. مسئولیت مطالب به

عهده نویسندگان آنها میباشد.

روشنگر هیچگونه مسئولیتی در قبال آگهی

ها بعهده نمیگیرد.

دست درازی به سینمای زیرزمینی ممنوع!

پیدا نکند و به سامانی نرسد.

سینمای زیرزمینی ایران با این هدف شکل گرفت که صدایی باشد برای توده های میلیونی فقیر که در هیچ یک از رسانه های بین المللی صدایی ندارند و همراه باشد با مبارزات اقشار محروم جامعه برای در هم شکستن فاصله های وحشتناک طبقاتی و دست یابی به عدالت و آزادی. با این هدف سینمای زیرزمینی حدود شش سال پیش توسط مسلم منصوری پایه گذاری شد و اعلام موجودیت کرد.

این حرکت به عنوان یک راه حل عملی در مقابل سینمای حکومتی مطرح و با استقبال و هم کاری هنرمندان داخل و خارج از کشور رو به رو شد. تا قبل از سال ۲۰۰۴ عبارت "سینمای زیرزمینی" در هیچ یک از کتاب ها و نوشته های سینمایی ایران نبود. در سال ۲۰۰۴ با اعلام رسمی این حرکت از سوی مسلم منصوری این عبارت وارد ادبیات سینمایی ایران شد و از آن پس از موسیقی و ادبیات زیر زمینی سر در آورد. این که امروز فیلم سازانی چون بهمن قبادی و دست اندرکاران این فستیوال سعی می کنند خود را به این حرکت وصل کنند، نشانگر آن است که سینمای زیرزمینی ایران علی رغم موانعی که داشته و دارد، توانسته آن قدر تأثیر گذار باشد که دستگاه های امنیتی و فرهنگی جمهوری اسلامی به منظور تخریب کردن این حرکت، سعی کنند برای آن بدل سازی کنند. و هم عده ای فرصت طلب بخواهند از این حرکت بهره برداری کنند.

حالا هم دست اندر کاران این فستیوال برای آن که بتوانند از دولت سوند بودجه بگیرند و امورات خود را بگذرانند یا به هر دلیل دیگری، از سینمای "تبعد" به سینمای "مهاجر" نقل مکان کرده و خود را با سیاست دولت ها هم سو می کنند. برای این که رد گم

فستیوال "سینمای تبعد" که هر دو سال در کشور سوند برگزار می شود، امسال اعلام کرد که بخش "سینمای مهاجر" را هم در برنامه اش افزوده است.

می دانیم که جمهوری اسلامی سالیانست تلاش می کند کلمه ی "تبعد" را از ذهنیت جامعه ی ایرانی در خارج از کشور حذف کند و کلمه ی "مهاجر" را جایگزین آن کند، چرا که کلمه "تبعد" بار سیاسی و اعتراضی با خود حمل می کند.

گروهی از نویسندگان و فیلم سازان در خارج از کشور خود را مهاجر می دانند نه تبعدی، به ایران هم رفت و آمد می کنند و سعی دارند آثارشان به گونه ای باشد که در ایران هم قابل پخش باشد.

ولی کنار هم گذاشتن این دو جز این که مرزبندی را به ضرر هنر تبعد مخدوش کند حاصل دیگری ندارد. مهم تر این که اعلام کرده اند امسال یک شب را به "سینمای زیرزمینی" اختصاص داده و برگزارکننده ی فستیوال راجع به سینمای زیرزمینی سخنرانی می کند.

این که هر فرد و جریانی راجع به سینمای زیر زمینی ایران بنویسد و به هر ترتیبی این حرکت را تقویت کند، بی شک

کاری است ارزشمند، اما تفاوت بسیاری هست بین حمایت کردن از یک حرکت و سوء استفاده کردن از آن. این که سینمای زیر زمینی را کنار سینمای مهاجر قرار دهند و مضحکتر این که اعلام کنند: "سینمای زیر زمینی باید مبلغ نوگرایی و دموکراسی باشد" همان چیزی است که جناحی از رژیم و کشورهای غربی خواهان آن هستند، تحت شعارهای کلی و بی خاصیت می خواهند خواسته ها و مطالبات واقعی محرومان جامعه که همان رهایی از فقر و چپاول است صدایی

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

\$		Income &
	تورنتو	آقای رضا
	تورنتو	آقای عرفان
	آمریکا	آقای علانی
	تورنتو	آقای شیراوند
	تورنتو	آقای کامیار
	تورنتو	آقای سیامک
	تورنتو	آقای سیروس
	تورنتو	آقای امیر
	ایران	آقای حمید
	ایران	آقای فواد
	ایران	آقای نیما
	ایران	آقای رامین
	تورنتو	خانم الهام
	تورنتو	آقای پیام
	تورنتو	آگهی
	تورنتو	آقای احمد
	مونترآل	آقای رستم
		آقای ذبی

آدرسهای تماس با روشنگر

چک کمک مالی خود را به نام
Roshangar

و به آدرس ارسال نمایند.
و یا از شماره حساب زیر برای واریز
کمک مالی خود استفاده نمایند.
کانادا

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس پستی:

کانادا

CEES

P.O BOX 55338 300 Borough Dr.
Scarborough ON. M1P - 4Z7

CANADA

Tel & Fax : (905) 237 66 61
rowshangar1@yahoo.com

USA

Tel & Fax : (310) 358 99 91

LAST AMENDMENT

Iran's Islamic revolution was based
on "Freedom" ... from ground up!



مخارج مالی ماه اکتبر

مخارج ماه گذشته 1068 (1040\$)

خرج چاپ، 16\$ صندوق پستی،

12\$ CVC خرج ماهیانه حساب

بانگی) بوده که با توجه به

735\$ کمک مالی دریافتی 315\$

کسری داشتیم. در نتیجه، با در نظر

گرفتن 897\$ بدهی از گذشته (

100\$ از 300\$ تعهد کمک مالی

دریافت نشد) کل بدهی روشنگر بالغ

بر 1202\$ می شود که امیدواریم به

همت خوانندگان روشنگر بدهی مزبور

پرداخت گردد.

بخش دوم



سبزپوشان به چه می اندیشند!

تحلیلی جامعه شناختی از اعتراضات اخیر ایرانیان و دست آوردهای آن
دکتر رضا آیرملو پروفیسور جامعه شناسی در دانشگاه های سوئد

"رطب خورده منع رطب کی کند!"

اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران

"مخالفان رژیم و خواستاران دموکراسی و آزادی" در ایران، از 1- روشنفکران منفرد، 2- فعالان سیاسی، فرهنگی و هنری سازمان یافته و 3- مردم عادی بر آمده از لایه های مدرن شهری ایران تشکیل می شوند. خاستگاه طبقاتی اکثریت اینان، لایه های مختلف طبقه متوسط شهرنشین ایران است. طبقه متوسط مدرن ایران، محصول مدرنیسم دوره های پیشین، به خصوص دوره پهلوی است. این مدرنیسم با سنت های فرهنگی ایرانی (سنت های ایرانی، شیعه گری و اشرافیت ایلپاتی/ ر. ک. پیشین) آمیخته شده و از مرزهای سنتی تا معیارهای ارزشی مدرن وارداتی، طیف وسیعی را تشکیل می دهد. در نتیجه، مردم مدرن برخاسته از لایه های مختلف طبقه متوسط شهری نیز، به نسبت سهم خود از سنت های داخلی، یا عناصر مدرن وارداتی، کمتر و بیشتر مدرن، یا سنتی اند.

از اینان، جمعی در سازمان های سیاسی سازمان یافته و جمع بزرگتری سازمان نیافته اند. جمعی بالفعل در زمینه ای که سیاست نیز بخشی از آن است فعال اند، و جمع بزرگی، توده ناراضی ولی غیر فعال را شکل می دهند. این توده ناراضی، بالفعل فعال نیستند ولی، بالقوه آماده ایفای نقش های موقت فرهنگی و سیاسی اند. اینان در برهه های تاریخی، به سبب افزایش هیجان عمومی، از دور و نزدیک وارد حوزه فعالیت های سیاسی - اجتماعی می شوند و به سبب دارا بودن اکثریت تعیین کننده، در تعیین جهت روند اتفاقات تأثیر می گذارند.

این اقشار و لایه های اجتماعی مختلف، با وجود خاستگاه ها، قشربندی ها و اشتغالات مختلف، 1- مخالف رژیم اسلامی اند و 2- با انگیزه های مختلف، خواهان رهائی از دست رژیم اسلامی اند. اینان از همین رو، در مجموع، "اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران" را تشکیل می دهند.

فرض بر این است که لایه های مدرن درون مرزی، به طور مستقیم، از سرکوبی، سانسور و شیوه های شستشوی مغزی رژیم، رنج می برند. در حالی که ایرانیان برونمرزی برآمده از این لایه های مدرن شهری، فارغ از سانسور ها و محدودیت های اجتماعی و فرهنگی داخل کشورند و به طور عینی، دموکراسی و آزادی ها و حقوق سیاسی- اجتماعی در اروپا و آمریکا را تجربه می کنند. هم از این رو، برون مرزی ها می توانند فقدان اطلاعات، دانش و آگاهی های ممنوعه درون مرزی ها را جبران کنند و درون مرزی ها می توانند با استفاده از این دانش ها، از دیواره های سانسور رژیم عبور کرده و انرژی بزرگ توده های محروم را برای رهائی و آزادی از دست رژیم اسلامی به حرکت در آورند.

پیش شرط انتخابات

تا روز راه پیمائی، این فرض حاکم بود که این

دو نیمه از "اپوزیسیون عمدتا سازمان نیافته مدرن و لائیک" ایران، دیگر به اندازه ای تجربه دارند، که به دنبال اسلامیان و ملایان، آن هم برخاسته از درون رژیم اسلامی نیافتند. در عمل نیز، تا آن روز، بخش مهمی از این "اپوزیسیون لائیک و مدرن برون مرزی"، در حد و حدودی، شرکت در انتخابات دروغین رژیم را محکوم می کردند و در بسیاری موارد نیز، رأی دهندگان رژیم را "سازشکار"، "امت گول خورده رژیم" و مردمی بیسواد و ناگاه معرفی کرده و حتی شرکت لایه های مدرن شهری ایران در رأی گیری رژیم را ندیده گرفته، یا به نحوی انکار می کردند. نظر غالب این نیمه برون مرزی آن بود که شرکت در بازی سر تا پا تقلبی انتخابات به اصطلاح "رئیس جمهور"، در جایی که جمهوری وجود خارجی ندارد و رأی مردم به حساب نمی آید، یک دهن کجی تلخ به مردم ایران است. لازمه ابتدائی انتخابات و رأی دادن، 1- احترام به حقوق بشر، 2- تأمین آزادی ها و حقوق سیاسی، از آن میان، آزادی اندیشه و بیان، آزادی تشکل سیاسی و 3- تأمین امنیت قضائی است. این ها هیچکدام در ایران رژیم اسلامی وجود خارجی ندارند و حتی به شدت و به طور سیستماتیک سرکوب می شوند. از این رو، نظر غالب بسیاری از شخصیت ها و سازمان های مخالف مقیم خارج از کشور این بود که:

شرکت نکردن در بازی دروغین انتخاب به اصطلاح رئیس جمهور رژیم، شرطی است که "مردم" ایران را از "امت و مقلدان آیت الله ها، هواداران حزب الهی و توده های گول خورده رژیم" جدا می کند.

واکنش سراسیمه اپوزیسیون مدرن و لائیک
اما، راهپیمائی جمعیت عظیم مردم، به خصوص از لایه های مدرن طبقه متوسط شهری در صف سبزپوشان و به حمایت از سید حسین موسوی و شرکاء، به یکباره، نظر بسیاری از این مخالفان را تغییر داد. صرف تظاهرات اعتراضی خیابانی، "زنگ های فرهنگی" را برای بخش بزرگی از نیروهای اپوزیسیون مدرن و لائیک در داخل و خارج کشور به صدا درآورد و خیلی ها را به آسانی به درون باطلای هواداری جناح دوم رژیم، به رهبری هاشمی رفسنجانی- موسوی، کشانید. اپوزیسیون مدرن طرفدار حکومت لائیک دو شقه شد. جمعی از دنباله روی سبزپوشان و همراهی با جناح به اصطلاح "اصلاح طلب" (اصلاح چی؟) رژیم خودداری کردند و با استفاده از این فرصت تاریخی، با شعارها و آرم و پرچم خود علیه "کلیت رژیم" به اعتراض دست زدند. جمعی به طور سراسیمه به جمع سبزپوشان وارد شدند، ولی دیر یا زود به خود آمده، به جبران شبهه و اشتباه خود برخاستند. ولی جمع به مراتب بزرگتری، بی هیچ شرط و شروطی، به هواداری از سبزپوشان ادامه دادند. حمایت فرستنده های تبلیغات خارجی از اینان، صدای آن نیمه مستقل و وفادار به خواست رهائی از دست تمامیت رژیم اسلامی را تحت شعاع خود قرار داد و مانع شنیده شدن دلایل و پیام

بیدارباش شان شدند.

بسیاری از این اکثریت سراسیمه که به هواداری جناح معترض رژیم برخاسته بودند، حرف های پیشین خود در مخالفت با شرکت در رأی گیری رژیم را به تمامی پس گرفتند و رأی گیری سرتاسر تقلبی رژیم را، "انتخابات!" نام نهادند. بسیاری، "سبزپوشان" هوادار این جناح رژیم سرکوبگر را، بی توجه به خاستگاه سیاسی، نظامی و فرهنگی شان، به نام نامی "مردم ایران" مفتخر کردند.

مگر نه این که ما ایرانیان همیشه در سوئی "رژیم سرکوبگر" داشته ایم و در سوی دیگر "مردم ستم کشیده"، پس حالا که دو جناح حاکم رو در روی هم قرار گرفته بودند، انگار دعوی دو جناح رژیم، هر دو مسئول و هر دو جنایتکار و دیکتاتور، مبارزه بین "آزادی خواهان و حکومت جبار" بود. انگار، جناح هاشمی رفسنجانی- سید حسین موسوی، به صرف مخالفت با جناح بر تخت خلافت نشسته خامنه ای- احمدی نژاد، پرچم رهائی از تسلط رژیم اسلامی را به دوش می کشید!

این تصور غلط به آسانی، به "واکنشی طایفه ای" تبدیل شد. جماعت سبزپوش، در چند ساعت از همه اتهامات:

شرکت در بازی های رأی گیری،

هواداری از جناحی از جناح های رژیم سرکوبگر،

به تعویق انداختن سرنگونی رژیم اسلامی و غیره و غیره، میرا شدند.

کمتر کسی از اینان، به فکر محکوم کردن جانبداری این جماعت از رژیم و مجرمان سرکوبگر آن افتاد و کمتر کسی هم، آن نیمه گول خورده ناراضی و مخالف رژیم اسلامی را به بازگشت به دامن مردم دردمند ایران دعوت کرد. بسیاری حتی، راهی را که قبلاً "راه محکوم شده رژیم" معرفی می کردند، "تنها راه رهائی" یا "راه تحول دموکراتیک" ایران نام نهادند و از دیگران هم خواستند که به هواداری این "سید سابقه دار" و "روحانیت مبارز!" بر خیزند. جمعی حتی حرکت اعتراضی آنان برای به تخت نشاندن سید حسین موسوی سابقه دار را "انقلاب مردم ایران" خطاب کردند. زمان، سی سال به عقب برگشت! و خمینی دیگری رو به زائیدن نهاد.

کار به جایی رسید که جمعی از نیروهای مدعی اپوزیسیون خارج از کشور، دستها را برای تقسیم افتخار راهپیمائی اعتراضی به هواداری از موسوی و شرکایش، بالا زدند و مدعی حمل آرم و پرچم شان در جمع رأی دهندگان سید حسین موسوی، کروی و "قهرمانان آزادی خواهی از این دست!" شدند.

رنگ سبز، آن هم رنگ سبز سیدی، به یکباره به رنگ انقلابی گری و آزادی خواهی ایران تبدیل شد!

ارثیه فرهنگی و داوری معیوب

خصلت های ایلپاتی جای خاصی در فرهنگ ایران دارند (ر. ک. پیشین). از آن رو، بسیاری از ما مردم ایران، اهل قیام و تظاهراتیم، تا مبارزه بنیادی، حساب شده و دراز مدت. عواطف اجتماعی مان به آسانی

تحریک می شوند و بسیاری از ما را، "چشم بسته و گوش بسته" به هیجان و شورش وامی دارد، بدون آن که قبلاً بیاندیشیم، "چرا و برای کی و چی؟". زود می جوشیم، ولی زود هم از جوش می افتیم. این است که در جریان اتفاقات تاریخی، هول زده و سراسیمه عمل می کنیم و عموماً "از هول حلیم می افتیم توی دیگ!"

در این شرایط هول زدگی، برخی فکرها و قضاوت های "مد روز" را بی آن که بسنجیم، یا فرصت سنجیدنشان را به خود بدهیم، در فکر و اندیشه مان کپی می کنیم و در ارتباط غیر مستقیم با همدیگر، "فکر و باوری طایفه ای" به وجود می آوریم. و بسیاری نیز، سعی می کنیم چیزی بر آن بیافزاییم. "یک کلاغ را چهل کلاغ می کنیم."

"تعصب و مطلق گرایی طایفه ای"، محصول جا افتادن این "فکر و باور طایفه ای" است. این چگونگی فرهنگی، عموماً راه دگر اندیشی و بازاندیشی را می بندد و همه را به کج راهه یکسانی رهنمون می شود. حمایت همگانی از خمینی (با عناوین مختلف رهبر، پدر، خرده بورژوا، و و) فقط یک نمونه است.

این بود که بسیاری، تحت تأثیر تظاهرات اعتراضی و سرکوبی معترضین، اختیار از دست دادند و نتوانستند به خود بقبولانند که "هواداران دو جناح و امت دو خلیفه رو در روی هم قرار گرفته اند. "دعوا بر سر لحاف ملاست" و اتفاقی نیفتاده جز آن که بین خلیفه اسلامی بر تخت نشسته و مدعی خلیفه گری برخوردی پیش آمده، و آن که بر تخت خلافت نشسته، با مدعیان تختش، به همان شیوه معمول خودشان برخورد می کند". همین و بس!

در گذشته ها هم، بین ملایان و رهبران فرقه شیعه گری اختلاف پیش می آمده و حتی دسته های عزاداری و قمه زنی هوادار این "آقایان" را به جان هم می انداخته است. با این وجود، سازمان رهبری "روحانیت شیعه" دست نخورده دوام آورده و حکم رانده، و آقائی و بهره کشی آیت الله ها، سیدها و آقازاده هایشان به جای خود باقی مانده است. سهم توده های هوادار و مقلد، از این جنگ های قدرت، همیشه چیزی جز زخم سر و سینه، و سواری دادن به این یا آن رهبر دینی-سیاسی نبوده و حالا هم جز این نخواهد بود.

اما آیا چند در صد از ما، به این درس های تاریخ گوش فرا می دهیم؟

کسی از اینان نپرسید که پیروزی این یا آن جناح رژیم، چه تغییری در اساس تسلط احکام مذهبی و هیزارشی ملایان و گروه بندی های مافیائی آیت الله ها خواهد داد. گوش ندادند که حتی اگر جناح به اصطلاح "اصلاح طلب" ملایان هم اختیار کشور و ملت تحت ستم را به دست گیرند، هیچ اصلاحی در اصل و اساس این حکومت ارتجاعی و نظام بنیادگرایی اسلامی ایجاد نخواهد شد. باز هم جناح های ملایان، بازاریان و آقازاده های شان دست به دست هم خواهند داد و بر سر ایران و ایرانی آن خواهند آورد که زنده یاد دکتر غلامحسین ساعدی در کتاب "چوب به دست های ورزبل" به قلم آورده است. داستان از این قرار است که:

"مردم ده ورزبل برای کشتن خوک های وحشی ده خود، دو شکارچی استخدام می کنند. شکارچیان، پس از پایان کار، حاضر به ترک ده نمی شوند و دهاتیان را مجبور به ادامه پذیرائی و دادن بهره می کنند. بالاخره روستائیان بیچاره از بهره کشی شکارچیان به

کلمات و دیدگاه های، هر دو، قصار



«این جنبش [جنبش سبز] انسان را به یاد دکتر مارتین لوتر کینگ می‌اندازد. پس در چنین میدانی بسیار زشت است که از دهانی بشنویم که فریاد برآرد «مرگ بر جمهوری اسلامی»» شهرنوش پارسی پور در اعتصاب غذای مقابل سازمان ملل در نیویورک



«کاری نکنید که این جنبش سبز سرخ شود. کنایه بسیار خوبی بود که به امید حق در گوش ارباب قدرت فرو خواهد رفت.» شهره آغداشلو در اعتصاب غذای مقابل سازمان ملل در نیویورک



«کسانی که این شعارها را مطرح و یا تقویت می کنند باید توجه کنند که هویت «اسلامی و ایرانی» دو پایه اصلی از هویت شخصیتی ایرانیان را تشکیل داده است، بنابراین، شعارها نباید این هویت را خدشه دار کند. همچنین شعارها نباید پیوند انسانی و تاریخی ملت ما را با سایر ملل مخدوش کند و زمینه ساز سرکوب در داخل باشد.» محمد توسلی رئیس دفتر نهضت آزادی در گفتگو با عبدالرضا تاجیک

حتی برای زنده ماندن، لب به لجن زد." رأی دادن به جناحی از جناح های رژیم اسلامی و شرکت در صف های اعتراضی سبزه ها برای حمایت از این مجرمان سیاسی، لجنی است که یکبار خوردنش، دور دیگری از رژیم اسلامی را، در لباس دیگری، بر کشور و مردم ما مسلط خواهد کرد و هم از این رو، باید به هر بهائی از آن دوری گزید! **جالب است که در چنین حال و هوای مسموم، کسی از این رهبر معروف به "اصلاح طلب" نپرسید که:**

-اگر خواهان دموکراسی و انتخابات آزاد هستی، چرا خود به رأی گیری های به مراتب بدتر دست آلودی و حتی از اعدام کاندیداهای مخالف این جا و آن جای ایران در دوره نخست وزیری خود رو بر نگرداندی؟ یا، -چرا در مورد هزاران نفر دگراندیش مخالف قانون اساسی که اجازه کاندیدائی نیافتند و حتی حذف نام چندین هزار کاندیدای معتقد به قانون اساسی خودتان از سوی همین نهادهای سرکوبگر، که به کاندیدائی تو منجر شده، هیچ اعتراضی نکردی؟ و حتی انتصاب خود از سوی همین نهادهای "دیکتاتوری" اسلامی را عین عدالت و دموکراسی خواندی و جشن گرفتی؟ حالا با چه روئی قادر به انتقاد از همان مقامات و نهادهای متقلبی هستی که:

روزی حق دیگران را به تو دادند و حالا هم بر اساس همان حقه بازی های معمول خودتان، به ادعای تو، حق تو را به دیگران داده اند. به قول ملا نصرالدین، "دیگی که روزی می زاید، روزی هم می میرد!" کسی از این اپوزیسیون تسلیم شده، حتی حمایت خود و گروه و دسته شان از این "آقا" را منوط به گرفتن قول کوچکی برای رعایت حقوق بشر و اصلاح قانون اساسی اسلامی نکرد.

کسی اعتراف این سید سابقه دار به آن همه بی قانونی و جنایت دوره نخست وزیری اش و یک عذرخواهی خشک و خالی از مردم ایران و قربانیانش را شرط نگذاشت و، کسی هم خواستار تأکید این "آقا" به ضرورت احترام به حقوق و آزادیهای مندرج در منشورهای جهانی نشد. انگار نام خالی "اصلاح طلبان" (اصلاح چی؟)، آن چه جنبش سبز سیدی نامیده می شود، برای همه این گونه مخالفان مدرن و لائیک کفایت می کند.

کار به جایی رسید که بسیاری از شخصیت های مدعی طرفداری از دموکراسی و حکومت لائیک بدون شریعت و ملا، جایگاه مورد ادعای خود در "اپوزیسیون لائیک و دموکراتیک ایران" را مفت و مجانی پیشکش این سید حسین موسوی "مدعی ریاست جمهوری قانونی" کردند و بر این اعتبار:

حتی بر نعلین رقیب رهبری و شیخ نفت خوار معروف، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، و سایر ملایان و اسلامیانی که مسئولان درجه اول جنایت ها، خیانت ها و خوردن و بردن های سی سال اخیر اند، پوسه زدند و، کل رأی دهندگان به این جناح، از آن میان، حزب الهی های سرکوبگر این "رهبران غارتگر" را به صرف سبزپوشی و حمایت از این جناح، به گرمی به سینه فشردند.

"جمهوری اسلامی اصلاح طلبان" حلال شان یاد.

آیا هنوز هم می توانیم ادعای معروف "مردم (این مردم!)، لایق همان حکومتی هستند که دارند" را مردود بشماریم؟

ادامه در شماره بعد

سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه نیز سازش و کنار آمدن جناح های رژیم را مشکل تر می کرد. محتوای شکاف به وجود آمده هنوز به درستی روشن نیست، ولی یکی از مبارزان ایرانی، در تحلیل به موقع خود در همان روزهای راهپیمائی های اعتراضی، آن را به درستی به اختلاف بین خانواده های مافیائی تشبیه کرده و به خصوص با استناد به فیلم های "پدر خوانده" نشان داده که این جناح ها نیز، یا برای کسب قدرت می جنگند، یا از پول بادآورده نفت سهم بیشتری می خواهند. "دعوا بر سر لحاف ملا است". اینان هیچ وقت در مورد نقض حقوق بشر، یا پایمال شدن آزادی ها و حقوقی که لازمه دموکراسی و انتخابات اند، حرفی نزده اند و اختلافی نداشته اند، چرا که اینان همه، مرتکب این جرائم شده اند.

"گر رسم شود که مست گیرند،

در شهر هر آن چه هست گیرند."

در هر حال، به موازات ادامه اعتراضات خیابانی، ستایش از سید حسین موسوی، نخست وزیر سالهای سرکوب و بی قانونی و همکارسابق خامنه ای، به "مد روز طایفه ای" "جمع بزرگی از اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی" تبدیل شد. یکی در وصف احوالش مقاله نوشت و دیگری او را "فردی صالح" برای رهبری ایران نامید. کسانی گناه سرکوب گری های پیشین وی را به گردن فرهنگ دیکتاتوری در ایران انداختند، "کی دیکتاتور نیست؟". بسیاری نیز از دور و نزدیک گواهی دادند که او "اکثریت رأی مردم!" را آورده است. کسانی حتی از وی دعوت کردند تا با استناد به رأی اکثریت مردم، لایه در انتخاباتی آزاد!، به عنوان رئیس جمهور ایران سوگند یاد کند.

هیچ کدام از این جماعت و شخصیت های مدعی دموکراسی، حرف روسو در کتاب "قرارداد اجتماعی" را به خاطر نیاوردند که "در یک رأی گیری فاقد آزادی ها و حقوق لازم برای انتخابات، هیچ شرکت کننده ای قادر به ادعای برد و باخت نیست!". در جامعه سانسور زده، دیکتاتوری و فاقد آزادی و حقوق، نتایج انتخاباتی از اصل و اساس باطل و غیر قابل مراجعه است. حتی استفاده از نام نامی "انتخابات"، برای این بازی های رسوای رأی گیری، "مسئولیت اخلاقی و سیاسی" ایجاد می کند.

این واقعیت را تعداد انبوه شرکت کنندگان در رأی گیری هم تغییر نمی دهد. هم از این روست که شرکت حتی صد در صدی مردم در کشورهای دیکتاتوری هیچ حقانیتی برای رژیم های آنان ایجاد نمی کند.

کسانی هم بهانه آوردند که حمایت از سید حسین موسوی و شرکاء، در شرایط حاضر مثل خوردن داروی تلخ برای رهائی از بیماری است. دلیل آوردند که ما داریم از میان بد و بدتر، بد را انتخاب می کنیم. دلیل آوردند که ما به حمایت این جناح سبز بر میخیزیم تا حرکت توده مردم را به راه براندازی رژیم ببریم! گفتند که شرکت در حرکت اعتراضی کاندیداهای رژیم تنها امکان برای بیان اعتراض است و نتیجه گرفتند که "گاهی آدم برای زنده ماندنش مجبور به خوردن لجن هم می شود و ما هم در آن شرایط هستیم". امیدوارم که این دسته از مردم، توانسته اند بفهمند که: "بلی، درست است، آدم برای زنده ماندن، ممکن است لجن که هیچ، حتی ... هم بخورد، ولی اگر یک بار لجن خوردن، آدم را تا آخر عمر "لجن خوار" بکند، زنده که نباید

تنگ می آیند و چاره را در این می بینند که دو شکارچی جدید استخدام کنند تا شکارچیان قبلی را از ده بیرون کنند. روز موعود برای تسویه حساب شکارچیان فرا می رسد و شکارچیان جدید و قدیم رو در روی هم قرار می گیرند. اما هر دو جناح! آنان پی می برند که می توانند بدون جنگ و نزاع، ده را مشترکا بچاپند و بین خود تقسیم کنند. چنین می کنند و هر دو، اسلحه هائی را که به سوی همدیگر نشانه رفته بودند، رو به روستائیان نشانه می روند و هر دو نیز امر به تهیه سور و سات می دهند."

این دهاتی ها خیلی ساده اندیش بودند، نه؟

با این وجود، دهاتیان ساده لوح ده ورزیل، حداقل، هیچ شناخت قبلی از شکارچیان خود نداشتند، از پیشینه مناسبات آنان بی خبر بودند و قبلآ آنان را نیازموده بودند، ولی سبزپوشان و این "هوداران مدرن و لائیک شان در داخل و خارج کشور، که برای نجات خود از دست شکارچیان جناح حاکم رژیم اسلامی به دنبال شکارچیان جناح "اصلاح طلبان" (اصلاح چی؟) افتاده اند، قبلآ حکومت های رفسنجانی، موسوی و خاتمی را تجربه کرده و در آن ها هیچ اصلاحی که نه، بلکه به حد کافی ظلم و سرکوب یافته اند. اینان، همه آزمایش پس داده و نشان داده اند که با جناح دیگر، همچون "سر و ته یک کرباسند."

آیا اگر این دهاتیان ساده لوح قبلآ این گروه دوم شکارچیان را آزموده و به خوبی شناخته بودند، ولی با این وجود، آنان را به امید نجات از دست رفقای شکارچی شان استخدام کرده و تودهنی خورده بودند، آن وقت قضاوت ما در موردشان چه می بود؟ نمی گفتیم که: "دنده شان نرم، بگذار طعم انتخاب! خود را بچشند؟" حالا هم نباید همین حرف را به "سبزپوشان و هوداران سراسیمه شان" زد؟

این است که به عنوان "اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی" نتوانستیم یکصدا و هماهنگ به مردم تحت سانسور و شستشوی مغزی داده شده پیام دهیم که در تجمعات و صف بندی های جناح های رژیم شرکت نکنید. "از این فرصت تاریخی حد اکثر بهره را ببرید، ولی دنباله روی نکنید. دنباله روی رهبری یک جناح، کل رژیم را به شما تحمیل می کند!". توضیح ندادیم که اعتراض به یک جناح، اعتراض به کل رژیم نیست، و حتی به معنی تأیید کلیت رژیم است. "شرکت در این اعتراضات، به اندازه شرکت در بازی های رأی گیری رژیم، مانع پیشبرد مبارزه مردم ایران برای رهائی از دست این رژیم و به همان اندازه، محکوم است". مانع افتادن جوانان به تور رژیم اسلامی نشدیم که هیچ، بسیاری را هم دعوت به عضو شدن در این و آن جناح رژیم و همراهی با هوداران موسوی سابقه دار کردیم.

با این وجود، آیا باز هم می توانیم سؤال کنیم که "اینان کی می روند!؟"

اعاده حیثیت به بهای چی؟

این لطف و التفات "بی سبب"، "غیر قابل درک" و غیر منطقی اکثریت مدعی دموکراسی و حکومت غیر دینی به سبزپوشان، حتی شامل رهبران آنان هم شد. از کسانی که دیروز سرکوبگر و شریک جنایات 30 ساله جمهوری اسلامی قلمداد می شدند و باید به جرم جنایت های سیاسی و نظامی شان محاکمه شوند، به یکباره اعاده حیثیت شد.

این بار، برخلاف بازی های دوره دو خرداد، شکاف بین جناح های رژیم عمیق بود و

آقای نبوی در جوابیه اش در تکذیب جمله «واجب القتل بودن کمونیستها» می نویسد: «چنین نگاهی از من برنمی آید.» نگاه امروزیین او را نسبت به یک جنایت بزرگ در لابلای سطرهای فوق دیدیم. اما آیا نبوی آنگونه که ادعا می کند حداقل مسئولیت نگاه دیروزیین خود را برعهده می گیرد؟ صادقانه می گوید که چه بود و چه کرد؟ مسأله فقط مسئولیت اخلاقی یا سیاسی کسی که سالها فعالانه برای استقرار جمهوری اسلامی کار می کرد، نیست. مسأله این است که آقای نبوی مسئولیت مستقیم در سازماندهی بسیاری از سرکوبهای سالهای 57 تا 64 داشت.

آقای نبوی مسأله این نیست که شما به عنوان

.... برای مثال امروزه آقای نبوی

هم علیرغم ادعایش مبنی بر «ایدئولوژی زدایی» از خود حاضر نیست از مولای سبزپوش خود میرحسین موسوی فاصله بگیرد و به قول خودش او را در میدان مین تنها گذارد. از کسی که هنوز طرفدار «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر» است. بالاخره آقای نبوی؛ شما که خود را مخالف هر نوع نظام ایدئولوژیکی می دانید، حرف حسب تان با این جمله موسوی چیست؟

یک نویسنده یا روزنامه نگار یا سناریو نویس و طنزپرداز – معتقد به جمهوری اسلامی - در آن دوره از خود مسئولیت اخلاقی نشان دادید یا خیر؟ شما در مورد مسئولیت مستقیم اجرایی تان در بسیاری از سرکوبهای آن دوره چه می گویید؟ با کمک امثال شما بود که انقلاب فرهنگی در دانشگاه شیراز سازماندهی شد. نتیجه اش 491 نفر مجروح و سه تن کشته بود. نام نسرین رستمی را تا کنون نشنیده اید. که جزو کشته شدگان بود؟¹¹

شما جزیی از تیم ناطق نوری در وزارت کشور در سال 64 بودید. یک بار هم شده برای مردم توضیح دهید که وظیفه تیم تان چه بود. تیم تان برای برقراری نظم در سراسر کشور چه کرد. نیروهای انتظامی تحت فرمان تیم شما به چه کاری مشغول بودند؟ با چه نقشه ها و برنامه هایی دوران شاد کودکی مان را از ما گرفتید. تیم شما با جوانان کردستان چه کرد زمانی که برای حفظ نظم هروئین را ارزانتز از سیگار به آنجا روانه می کردند. مسئولیت شما آن موقع چه بود؟ آیا نباید شما روزی بابت این مسئولیتهای مستقیم و اجرایی که داشتید به مردم پاسخگو باشید.

آقای نبوی ما از شما نمی پرسیم که «منظورتان از نوشته های طنزتان چیست؟» اما از شما در مورد اعمال تان در دهه شصت خواهیم پرسید. حداقل به ما بگویید که اعمال شما در دهه شصت برخاسته از چه نگاهی بود. از قدیم گفته اند یک سوزن به خود بزن یک جوالدوز به دیگران. اول خود را نقد کنید بعد به نقد «آدمکشی های» کمونیستها بپردازید. بگویید این چه نگاهی بود که کشتن کمونیستها و مجاهدین، بهائیان و دگراندیشان را در آن سالها جایز می دانست و چشمش را بر قتل عام 67 بسته بود.

را بیان کند. همان افکار و ایده هایی که اعمال سی سال پیش وی را رقم زد. این تفکر و بینش کلیه دولت مردان ارتجاعی است که از یکسو مردم را سرکوب می کنند و از سوی دیگر به خاطر مقاومت مردم در مقابل سرکوب، آنها را محکوم می کنند.

نگاهی به برخورد آقای نبوی در سال 1386 نسبت به کشتار 67 ببندازیم: «ماجرای کشتار 67 مثل کشف گورهای دسته جمعی قربانیان در حکومت های مختلف دیکتاتوری است، مثل روسیه، کامبوج، شیلی، چین، عراق و بسیاری جاهای دیگر. آنچه مهم است این است که موضوعی با این اهمیت در حافظه ملی مردمی که در ایران زندگی می کنند، یا نسلی که امروز در ایران زندگی می کنند، اهمیت خودش را از دست داده است. فاصله ما با آن کشتار دارد به عمر یک نسل می رسد. محکوم کردن کسانی که خود محکوم کننده این فاجعه اند، به نظر من فقط بازی دو نسل بر سر مالکیت چیزی است که دیگر وجود ندارد. نسلی می خواهد با یادآوری این جنایت اثبات کند که مبارزات مهمی کرده و قربانی شده و دوستانش کشته شده اند و خودش هم اگر مانده بود کشته می شد و نسلی دیگر می گوید که به هیچ کدام از طرفین مبارزه قبلی اهمیت نمی دهد و موضوع زندگی اش سالهاست که این نیست. بسیاری از آنان که سالگرد قتل عام 67 را هر سال برگزار می کنند، مشکل شان یادآوری فاجعه کشتار نیست، بلکه نمی خواهند خودشان به عنوان کسانی که ممکن بود کشته شوند، فراموش شوند. برای بعضی هم این موضوع تنها عمل سیاسی است که در طول سال انجام می دهند، تا به خودشان بگویند که هنوز هستند و زنده اند. در این میان بازی، رقابت سیاسی برسر هیچ و یوچ در جریان است. کسانی که شش سال قبل از آن اعدام ها از کشور بیرون آمدند، کسانی را که پنج سال قبل از آن اعدام ها از حکومت بیرون آمده بودند، به همدستی در جنایت متهم می کنند، تنها به این دلیل که دست شان به عاملان اصلی نمی رسد. این بازی هر سال جریان دارد و فکر می کنم هر سال تکرار شود.» (تأکیدات از ماست)⁹

حتی زمانی که نبوی به قول خودش بعد از دهسال از جنایات کشتار 67 باخبر شد،¹⁰ فرمان بی اهمیت بودن این فاجعه در تاریخ ایران و فراموشی آن را می دهد. نبوی می خواهد بر حقایق بزرگ تاریخی خاک بپاشد و تحت عنوان "بازی" قاتل و مقتول را یکسان جلوه دهد و کسانی که برای دادخواهی و ثبت این جنایت بزرگ در حافظه مردم مبارزه می کنند را تحقیر کند و سرانجام کسانی را که دست شان به خون شریف ترین فرزندان این جامعه آغشته اند، تیرئه کند. نبوی می داند که پافشاری بر افشای کشتار تابستان سال 67 چشم اسفندیار نظام جمهوری اسلامی است. بدون شک بیرون کشیدن یک حلقه از زنجیره جنایات نظام جمهوری اسلامی مثلاً کشتار تابستان 67 در پی خود حلقه های دیگر این زنجیره جنایت را به حرکت درمی آورد. پای کل نظام جمهوری اسلامی با همه دستگاه دینی سیاسی قضایی اجرایی و قانونی آن در میان است. پای همه جناح های آن بعنوان تکه هایی از پازل آمران و عاملان این جنایات پیش می آید. ابراهیم نبوی نیز بعنوان یکی از خادمان این نظام از اینکه این پرونده جنایت هر ساله گردگیری شود و حقایق آن به هر دلیلی مانند مراسم های یادبود جان باختگان تر و تازه شود، دل نگران است.

پاسخی به ابراهیم نبوی!

کمیته دانشجویی بلژیک

هر قیمتی می خواهند خود را به اربابه موج سبز ببندند.

اما سوای نکات فوق خود، جوابیه آقای نبوی و اظهاراتش در مورد قتل عام سالهای شصت و 67 به اندازه کافی افشاگر است. جوابیه نبوی کیفرخواستی علیه خود است. کیفرخواستی که هر دادگاهی می تواند با تکیه بدان ایشان را به جرم دروغگویی چندباره، پوشاندن جنایات بزرگ و شارلاتانیسم سیاسی محکوم کند.

نبوی می نویسد: «من در سال 1367 نویسنده بودم و به دلیل اینکه سه چهار سالی از سیاست بریده بودم، اصلاً خبر این اعدامها را نشنیدم و حتی تا سالهای بعد هم واقعیت آن را نمی دانستم.» پیش ترها هم نبوی چنین ادعایی را در یک میزگرد رادیویی با شرکت آقای رضا علیجانی (در رادیو فرانسه) کرده بود و آقای رضا علیجانی (از زندانیان شاهد کشتار 67) در همان مصاحبه با تعجب می گویند که هرکس در آن روزگار حداقل روزنامه خوان بوده، در جریان نامه های برکناری آقای منتظری در اعتراض به این قتل عام و مسائل مربوطه قرار گرفته بود. چگونه آقای نبوی می گویند که تا سال 1376 از این فاجعه بی خبر بوده اند.⁵ حال اینکه آقای نبوی در آن روزگار تلخ و مرگ زده، یکی از اعضای سردبیری مجله سروش طی سالهای 65 تا 68 بوده است.⁶ و جالب اینکه اخیراً همفکر و یار شفیق ایشان آقای محسن مخملباف مدعی شده که داستان "جراحی روح" را که در آبان ماه سال 67 در مجله سروش به چاپ رسانده در اعتراض به کشتار سال 67 نگاشته بود.⁷ آیای جای سؤال نیست که نبوی بعنوان «یک سردبیر هنرمند حساس» این داستان را نخوانده باشد؟! و حتی یک بار هم از یار شفیق اش نپرسیده باشد برای چه این داستان را نوشته؟! یا مخملباف دروغ می گوید یا نبوی و یا هر دو!!!!

آقای نبوی می نویسد گفتگوی وی با ما «در مورد کشتار سال 67 بود و نه در مورد کشتگان دهه شصت» بود. البته قبلاً هم او چنین تفکیکی در مورد این کشتارها انجام داده است. سؤال اینجاست که چه فرقی بین ماهیت ایندو قتل عام موجود است؟ البته آقای نبوی این "فرق" را قبلاً در وبلاگش چنین توضیح داده است: «البته یادمان نرفته و نمی رود که خشونت دهه شصت خشونت یک دولت یا حکومت ظالم با یک گروه مظلوم قربانی نبود، بلکه خشونت دو گروه علیه همدیگر بود که نیروی غالب نیروی مغلوب را بیشتر کشت و آزار داد و راند. طبیعتاً آنکه قدرت غالب یافت ظلم بیشتری کرد.»⁸ به اندازه کافی این جملات مشمنز کننده است. دقت کنید از نظر ایشان کسانی که طی سالهای شصت کشته شدند قربانی یک خشونت دو طرفه بودند. آیا قصد این جمله می تواند چیزی کمتر از توجیه جنایات جمهوری اسلامی باشد؟ آیا مضمون جملات فوق تفاوت ماهوی با آنچه که نبوی در مشاجره ما با بیان کرد دارد؟ فقط آن روز حضور چند جوان کنجکاو و پرسشگر موجب شد که عصبانی شود و عنان سخن از کف داده؛ و رک و صریح آنچه که در فکرش می گذشت

گاه

آنچه ما را به حقیقت می رساند خود از آن عاری است

مارگوت بیکل¹

چندی پیش ما - از فعالان کمیته دانشجویی بلژیک - نتیجه گفتگوی خود با آقای ابراهیم نبوی را در گردهمایی 23 سپتامبر در بروکسل در نوشته ای با عنوان «یک مشاهده، یک مشاجره» منتشر کردیم.² آقای نبوی شبانه جوابیه ای تحت عنوان «آنها کمونیست نبودند» را نوشت و در وبلاگ خود منتشر کرد.³ آقای نبوی آنقدر در نوشتن جوابیه اش عجله داشت و آنقدر دستپاچه بود که حتی فرصت نکرد یک بار هم شده بر آدرس کمیته دانشجویی بلژیک کلیک کند و ببیند ما که هستیم؟ و چه می گوییم؟ و چه کرده ایم؟ و بی جهت ما را به حزب کمونیست کارگری ایران منتسب نکند. خود این برخورد (یعنی تحقیق نکرده حرفی را زدن و کسی را منتسب به چیزی کردن) به خوبی نشان می دهد که چه کسی از واقعیات فرار می کند و به قول نوشته ایشان از «مواریث اندیشه های ایدئولوژیک» رنج می برد.

آقای نبوی پاسخگویی به ما را به فرصتی برای دق و دلی خالی کردن نسبت به کمونیسم و کمونیستها بدل کرد؛ و با خشم بسیار و با تکیه بر گمانه زنی های دروغ ما را اعضای در حال مأموریت احزاب، کودک و حتی ناکس خواند. ناکسانی که «نه معلوم است از کجا دستور می گیرند و نه نشانه ای از آنان پیداست و به بادی می آیند و به بادی می روند.» ما تصمیم نداریم در این نوشته به یاهو های آقای نبوی در مورد کمونیسم پاسخ دهیم. حتی نمی خواهیم او را متهم کنیم که کماکان به مند دوره دانشجویی اش - زمانی که از اعضای «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شیراز» بود⁴ - به مخالفانش برخورد می کند. ولی تا آنجایی که تاریخ سه دهه گذشته را مطالعه کرده ایم دریافته ایم که روش همیشگی و جمهوری اسلامی از زمان خمینی تا خامنه ای و احمدی نژاد در برخورد به مخالفین این بوده است که یا «خس و خاشاک» هستند یا «مأمور بیگانه و از جایی دستور می گیرند.»، بنابر این برایمان جای تعجبی باقی نگذاشت.

آقای نبوی در جوابیه خود می نویسد «"آنها در سالهای 60 یه مُشت کمونیست بودن و باید می مردن و شما هم 5% هستید و حقون همونه"، من اصولاً چنین جمله ای را نگفتم و چنین نگاهی از من برنمی آید.» اینکه آقای نبوی در آن مشاجره چنین جملاتی گفته یا نه را به بخشی از همان مدعوین وی در آن گردهمایی که شاهد ماجرا بودند رجوع می دهیم؛ و از آنان می خواهیم که مصلحت گرایی را کنار گذاشته و حقیقت را بیان کنند. کسانی که نه دلِ خوشی از آقای نبوی داشته و نه دلِ خوشی از برخی مسئولین «کانون مدافعان حقوق بشر در ایران – بلژیک» دارند که به

پشت پرده انفجار بلوچستان



در داخل حکومت، مهمترین بحث داغ امنیتی روز، فرار سازماندهی شده فرمانده نظامی سایت مخفی غنی سازی قم با نام مستعار شهرام امیری است که به همراه کلیه اسناد و مدارک به غرب پناهنده شده است. افشای فقط بخشی از اطلاعات وی در ژنو توسط هیأت آمریکائی، سبب شد تا حکومت بطور تاکتیکی وادار به عقب نشینی فاحشی گردد

آمریکائی ها قبلاً نیز با استفاده از اطلاعات شهرام امیری موفق شده بودند روسیه را وادار به تغییر موضع در موضوع هسته ای ایران نموده و مدودف بطور صریح از لزوم تحریم های بیشتر دفاع کرد. همچنین تأثیر این اطلاعات جدید سبب شد تا کشورهای اروپایی نیز اقدامات امنیتی خود بر علیه حکومت ایران را تشدید نموده و برخی تحریم های جدید را وضع نمایند .

سپاه در توجیه فرار سردار خود، عوامل وزارت اطلاعات را سبب لو رفتن شهرام امیری و بدام افتادن وی دانسته و تلاش دارند تا تقصیر را به گردن دیگران بیاندازند. در مقابل، وزارت اطلاعات معتقد است که دسترسی شهرام امیری به بسیاری از اطلاعات کلیدی و همچنین نحوه فرار وی، حکایت از دست داشتن تعدادی از فرماندهان رده بالای سپاه در این ماجرا داشته و شهرام امیری قطعاً همدستانی داشته که هنوز هم در بالاترین رده های سپاه حضور دارند.

یکی از دلایل ریشه ای که در همه کشورها، نظامیان در پادگانها محصور و محدود، و از ورود به سیاست و اقتصاد منع می شوند، محفوظ نگاه داشتن آنها از خطرات سازمانهای جاسوسی کشورهای متخاصم و رقیب است. در مورد سپاه بالعکس، با حضور گسترده آنها در سیاست و اقتصاد، سرداران با توجیه مدیریت پروژه های کلان اقتصادی، با پاسپورتهایی با نام مستعار، دائماً در تردد در شهرهای اروپایی بوده و همچنین بطور منظم، هیأتهای سیاسی،

منابع و یادداشتها

سکوت سرشار از ناگفته هاست. شعری از: مارگوت بیگل - ترجمه: احمد شاملو - محمد زرین بال

«یک مشاهده، یک مشاجره «نوشته کمیته دانشجویی بلژیک:

<http://committe2007.blogfa.com/post-191.aspx>

«آنها کمونیست نبودند» پاسخ نبوی:

<http://www.doomdam.com/archives/000765.php#more>

گفتگوی اخبار روز با ف. تابان: آیا انجمن های اسلامی مستقیماً در حمله به دانشجویان شرکت می کردند؟ تا جایی که من شخصا شاهد بودم، آن ها مستقیماً در حملات شرکت نکردند، اما در راهنمایی و اباش و یورش گران و شناساندن دانشجویان فعال به آن ها نقش مهمی داشتند. در بسیاری از دانشگاه ها آن ها مستقیماً در سرکوب شرکت کردند. بسیاری از اصلاح طلبان فعلی از جمله همین آقای ابراهیم نبوی در شیراز، عباس عیدی، علیرضا علوی تبار و دیگران در تهران، در سرکوب دانشجویان مستقیم و یا پشت پرده دخالت داشتند.

<http://www.iranglobal.info/MG/printsitel.php?news-id=588&nid>

مصاحبه آقای نبوی با رادیو فرانسه (2008-8-24) را در لینک زیر ببینید:

http://www.rfi.fr/actufa/articles/104/article_3345.asp4

شرح حال حرفه ای سید ابراهیم نبوی:

<http://www.doomdam.com/archives/000126.php>

در نشریه دانشجویی بذر شماره 41 سه مقاله در این ارتباط بخوانید: کالبد شکافی یک دروغ /! نقش آثار هنری مخملباف در زندانهای دهه 60 / جراحی روح یا جراحی حقیقت؟

www.bazrpdf.nl/bazr%2041%20fin.pdf

«ده دلیل برای رای دادن به موسوی» نوشته ابراهیم نبوی - 10 خرداد 1388:

<http://www.doomdam.com/archives/000646.php>

«کشتار 67 از یک زاویه دیگر» نوشته ابراهیم نبوی - 10 شهریور 1386:

<http://www.doomdam.com/archives/000301.php>

نبوی در مصاحبه با رادیو فرانسه می گوید که ایشان تنها در سال 1377 یا 78 که به خارج کشور آمده بودند از این قتل عام با خبر شده اند و از کشتار چپ ها تا همین یکی دو سال قبل اطلاعی نداشته اند. مصاحبه آقای نبوی با رادیو فرانسه (2008-8-24) را در لینک زیر بشنوبید:

http://www.rfi.fr/actufa/articles/104/article_3345.asp4

«اول ارد بیبهشت سالروز مقاومت دانشجویان در مقابل "انقلاب فرهنگی" رژیم جمهوری اسلامی» - ارژنگ سیاسی

<http://www.brwska.org/fa/index.php?news=1040>

البته اگر مقاله اخیر آقای مهاجرانی یار دوست نبوی در دوران انقلاب فرهنگی در دانشگاه شیراز به نام "ای آتشی افروخته در بیشه اندیشه ها" (<http://www.rahesabz.net/story/2508>) زودتر چاپ شده بود شاید نبوی قضیه را جور دیگری رفع و رجوع می کرد. اما دوزاری نبوی به خاطر «دوری اش از سیاست» دیرتر از بقیه می افتد. مهاجرانی در مورد کشتار سال 67 زبان به انتقاد گشود و از سکوت نسبت به جوان کشی در آن دوره انتقاد کرد. شاید در آینده نیز نبوی به پیروی از مرشدش اینگونه سخن راند. اما واقعیت این است که نگاه همانست و این آقایان همانند. زیرا کماکان هیچیک از آنان حاضر نیستند از نقش خود چیزی بگویند و نگاه خود را در معرض نقد و داوری گذارند. برای مثال همین آقای مهاجرانی که امروزه منتقد کشتار 67 شده، همان زمان کتابی در مورد سلمان رشدی نگاشته و دلایل «دینی و علمی» برای حکم ارتداد و مرگ وی را ارائه داده و حتی امروز نیز بدون خجالت خود را طرفدار حکومت دینی و حتی ولایت فقیه می داند.

■ ■ ■

کشتارهای جمهوری اسلامی در دهه 60 و نقش اصلاح طلبان دوم خردادی دیروز و موج سبزی های امروز در آن کشتار باعث شده که امثال آقای نبوی در بد تنگنایی گیر کنند. از یکسو دیگر مانند سابق نمی توانند در مورد این جنایات سکوت کنند از سوی دیگر بهیچوجه حاضر نیستند از نقش و نگاه، تفکر و پایبندی شان به ایدئولوژی اسلامی در آن سالها انتقادی به عمل آورند. علت اساسی اش هم این است که اغلب آنان هنوز به نظام دینی باور دارند. آنها نمی خواهند کل این نظام از بین رود.¹²

برای مثال امروزه آقای نبوی هم علیرغم ادعایش مبنی بر «ایدئولوژی زدایی» از خود حاضر نیست از مولای سبزپوش خود میرحسین موسوی فاصله بگیرد و به قول خودش او را در میدان مین تنها گذارد. از کسی که هنوز طرفدار «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر» است. بالاخره آقای نبوی؛ شما که خود را مخالف هر نوع نظام ایدئولوژیکی می دانید، حرف حساب تان با این جمله موسوی چیست؟ او که مدام بر بازگشت به اسلام ناب محمدی و ارزشهای طلایی دوران خمینی تأکید می کند و خواب آن سالها را دوباره برای مردم می بیند. شما در این رابطه چه می گوید؟ نکنند شما نیز در چنین خواب و رویایی بسر می برید؟ بویژه آنجایی که زیرکانه به جای «حکومت دینی» از کلمه «دیکتاتوری دینی» در جوابیه تان استفاده می کنید. مگر در طول تاریخ، جامعه بشری در جایی شاهد دموکراسی دینی و حکومت دموکراتیک دینی هم بوده که در قرن بیست و یکم دوباره شاهدش باشیم!!! ما قسم شما را باور کنیم که می گوید «بیرحمی و کشتار ویژه هر نوع نظام ایدئولوژیکی است» یا دم خروسی را که از زیر شال سبز و بلند طرفداری شما از حکومت دینی میرحسین موسوی بیرون زده است؟

آقای نبوی بین رخت برکندن از خدمت به یک نظام ارتجاعی و پشت و رو کردن لباس خیلی فرق است. اینجاست که برای ما رابطه بین دروغ گویی های آشکار شما در مورد گذشته با دروغهایی که در مورد آینده تحویل می دهید، روشنتر می شود. یک بار تاریخ گذشته را از نسل ما دزدید حال می خواهید تاریخ آینده را هم بزدید؟! جدل و مشاجره اساسی ما و شما نه بر سر گذشته بلکه بر سر آینده است. آینده ای که جریان سیاسی شما می خواهد برای جامعه ما ترسیم کند. علت اصلی عصبانیت تان هم از این بابت است. علت ناسزاهایی که که در جوابیه تان نثار ما کردید از این رو است. به خاطر اینکه فکر نمی کردید، نسلی که قرار بود هیچ پیوندی با نسل پیشین خود نداشته باشد، نسلی که زمانی شما و امثال شما کودکی شان را به بازی گرفتید، نسلی که پدران و مادران شان را به زندان انداختید یا روانه خاورانها کردید و از زندگی شاد محرومشان کردید، دوباره به عنوان «ناکسان» در مقابل شما قد علم کنند و شما را، اعمال شما را و بینش و تفکر شما را به مصاف بطلیند و از کمونیسم دفاع کنند. این است علت اصلی ناراحتی شما! از اینکه علیرغم این همه قلع و قمع که شما و یاران تان در حکومت از نیروهای چپ کردید، دوباره با بیاخیزی نسل جدیدی از آنان روبرو شدید، نگرانید. نسلی که بخوبی دریافته کسانی که در مورد گذشته دروغ می گویند به حرف آنان در مورد حال و آینده نیز نباید باور کرد.

کمیته دانشجویی بلژیک – اکتبر 2009

اقتصادی، ورزشی، فرهنگی هنری و علمی را در سفرهای خارج از کشور همراهی می نمایند. حتی سردار کوثری فرمانده سابق لشکر محمدرسول الله، از فرماندهان عالی سپاه و از سرداران تصمیم ساز سپاه، سر از نیویورک درآورده و در خیابانهای شهر شیطان بزرگ پرسه می زند. ظاهراً قرار است سرویسهای اطلاعاتی کشورهای دیگر انقدر احمق و نادان باشند که فقط در برابر یک پاسپورت با نام جعلی، فریب خورده و تسلیم شوند.

تردد سرداران در خارج از کشور، فرصتی بدیع در اختیار سرویسهای قدرتمند خارجی گذاشته تا همزمان با تقاضای ویزا از سفارتخانه اشان در تهران، در جریان سفر آنها قرار گرفته و انواع تورهای "جذب و فریب" ایشان را طراحی و آماده نموده و در فرصت مناسب بکار برند. آلودگی شدید مالی سرداران و درآمدهای نامشروعی که باید بنحوی در حسابهای بانکی شماره دار بانکهای اروپایی جابجا شوند، مناسبترین زمینه بدام انداختن آنها است.

انفجار اخیر بلوچستان و کشته شدن معاون نیروی زمینی سپاه، در راستای قطع کردن خط تحقیقات وزارت اطلاعات در ماجرای شهرام امیری است، زیرا سرنخ تحقیقات به سردار شوشتری جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه رسیده بود. ترتیب دهندگان انفجار نیز اطمینان داشته اند که با انتخاب بلوچستان بعنوان محل این حادثه، واکنش تند و ابلهانه جنرال و عبدالمالک ریگی را به همراه خواهد داشت که برای بزرگ کردن نام خود و تقویت روحیه افرادش و هوادارانش، بلافاصله مسئولیت انفجار را بر عهده گرفته و پوششی برای دست اندرکاران واقعی انفجار فراهم نماید. قبلاً نیز تیم سعید امامی با همین استدلال، سرلشکر صیاد شیرازی را در جلوی منزلش در تهران ترور کردند، با این اطمینان که سازمان مجاهدین خلق مسئولیت این ترور را بدلیل خودنمایی و شهرت طلبی بر عهده خواهد گرفت که دقیقاً نیز همینطور شد و سازمان مجاهدین خلق بلادرنگ اطلاعیه داد و مسئولیت ترور را پذیرفت.

مبتکر شایعه فوت رهبر نیز سپاه بود تا به این وسیله بتواند رهبر را بیش از پیش نگران سلامتی و جان خود نموده و او را به احتیاط بیشتری در تصمیماتش وادار نماید. سپاه دقیقاً مطلع بود که رهبر بمدت یک هفته مخفیانه در "رامسر" خواهد بود تا تیم پزشکان خارجی، وی را چکاپ نمایند، این موضوع چندین بار نیز قبلاً در سالهای گذشته اتفاق افتاده بود و ربطی به وخیم شدن وضعیت سلامتی رهبر نداشته و رویه ای است که بطور معمول اتفاق می افتد و خواست تیم پزشک این است که در خلال این یک هفته ای که آنها مشغول چکاپ هستند وی کاملاً از مسئولیتهای خود جدا شده و هیچگونه ملاقات و دریافت اخباری نداشته و در آرامش و استراحت کامل باشد تا بتوانند از آزمایشات و معاینات خود نتیجه دقیقی گرفته و راهکارهای حفظ سلامتی وی را بدرستی تشخیص دهند.

اگر تحقیقات در مورد شهرام امیری ادامه یابد، احتمالاً باید شاهد انفجارات، ترور، سقوط هواپیما و حوادثی دیگر از این دست بود و چنانچه این تحقیقات بیش از حد به هدف نزدیک شود، امکان دارد که رهبر نیز دچار حادثه ای شود که اینبار دیگر در حد شایعه نبوده و واقعیت داشته باشد.

■ ■ ■

شبکه لابی رژیم اسلامی ایران در آمریکا

گفتگو با حسن داعی: گزارش روزنامه واشنگتن تایمز در مورد نایاک و تریتا پارسی



کمیته آمریکائیان و ایرانیان پیشرو

در روز جمعه 13 نوامبر 2009، روزنامه واشنگتن تایمز گزارشی به قلم "ایلا لیک" را به چاپ رساند که در آن به عملکرد شورای ملی ایرانی آمریکایی تحت ریاست تریتا پارسی به تفصیل اشاره شده است. پس از انتشار این گزارش، در محافل گوناگون واشنگتن در باره این گزارش سخنها بسیار رفته است. چندین سایت از جمله تارنمای نایاک به موضعگیری و تحلیل این گزارش اقدام کرده اند. برای روشن شدن هر چه بیشتر موضوع، از سوی کمیته آمریکاییان و ایرانیان پیشرو چندین سوال را با آقای داعی در میان گذاشتم.

کیوان کابلی: آقای داعی، جمعه گذشته، روزنامه واشنگتن تایمز مقاله بسیار مهمی در مورد تریتا پارسی و نایاک چاپ کرد که سر و صدای بسیار زیادی در واشنگتن و محافل ایرانی و آمریکایی ایجاد کرد. در این مقاله اتهاماتی جدی به نایاک وارد کرده که با هم بحث می کنیم. اما نویسنده مقاله اظهار داشته که مبنای گزارش وی اسنادی است که شما در اختیار وی قرار داده اید. اسنادی که گویا شما از طریق دادگاه بدست آورده اید. نخست در مورد این دعوای قانونی توضیح بدهید.

داعی: من اولین گزارش خودم در مورد نایاک را در اوائل سال 2007 منتشر کردم. به مدت یکسال، تریتا پارسی، نایاک و همچنین روزنامه های وابسته به حکومت ایران یک کارزار دروغ و شانتاژ علیه من براه انداختند. هدفشان این بود که من از کار خود دست بکشم. اما وقتی نتیجه ای نداد، در ماه می 2008 از من به دادگاه فدرال واشنگتن شکایت کردند. در ادعای آنان گفته شده بود که اتهامات من به تریتا پارسی و نایاک باعث شده که آنها در میان آمریکائیان و جامعه ایرانی بی اعتبار شده ، درآمدشان کم شده و خود تریتا پارسی نیز دچار اضطراب روحی گشته است. هدفشان این بود که با شکایت از من و با تحمیل صدها هزار دلار هزینه دفاع قانونی، مرا به زانو درآورند و بدین ترتیب درس عبرتی به همه رسانه ها و ایرانیانی بدهند که نایاک را لابی رژیم ایران معرفی میکنند و در مقابلش می ایستند.

پس از مدتی کوتاه، پس انداز شخصی من به انتها رسید و دست کمک به سوی هموطنان و موسساتی که به کمک روزنامه نگاران می آیند دراز کردم. یکی از مراکز تحقیقی واشنگتن به نام میدل ایست فوروم به میدان آمد و با ارسال یک نامه، از وکلای که برای دفاع رایگان از من آماده اند، تقاضای کمک نمود. یک روز بعد، یکی از مهمترین دفاتر حقوقی به یاری من برخاست و طی یکسال گذشته، یک تیم از وکلای این شرکت به دفاع تمام عیار از من پرداخته اند.

کابلی: خوب، دادگاه در چه مرحله ای است و این اسنادیکه روزنامه واشنگتن تایمز بدانها اشاره کرده چگونه بدست آمده اند؟

داعی: هنوز به خود دادگاه نرسیده ایم ولی در طول ده ماه گذشته، طبق روال حقوقی

دادگاههای آمریکا، به مرحله "کشف حقیقت" وارد گشته ایم. به این معناست که دو طرف دعوای می توانند اسناد و مدارک مربوط به نحوه کار و زندگی یکدیگر را بدست آورند. از اینرو، بسیاری از مکاتبات ایمیل من، مدارک زندگی شخصی و کاری من در اختیار نایاک و تریتا پارسی قرار گرفت.

بهمین ترتیب، نایاک نیز می بایست اسناد درخواستی ما را در اختیارمان قرار بدهد. تاکنون، تنها بخش کوچکی از این اسناد به ما تحویل داده شده که برای دریافت بقیه آن تلاش میکنیم. اما همین بخش کوچکی که بدست آورده ایم نیز حیرت آور و تکان دهنده است.

کابلی: این اسناد چه زمانی در اختیار شما قرار گرفت و چرا اکنون منتشر میشود؟ برخی میگویند که چون آقای جان لیمبرت که از نزدیکان تریتا پارسی و از مشاوران نایاک است، بعنوان مسئول پرونده ایران در وزارت خارجه منصوب شده، محافظه کاران و جنگ طلبان آمریکا میخواهند با انتشار این گزارش، انتخاب جان لیمبرت و سیاست های او باما در مورد ایران را مورد حمله قرار دهند.

داعی: صد البته که سیاست های کنونی او باما در مورد ایران شدیداً زیر سوال است. به همان میزان، انتخاب جان لیمبرت نیز توهینی به ایرانیان است. اما انتشار این گزارش ربطی به اینها ندارد. این اسناد را ماههاست که بدست آورده ایم یعنی مدتها قبل از آنکه جان لیمبرت به وزارت خارجه برود. از همان روز اولی که اسناد بدست ما رسید ما میخواستیم منتشر کنیم ولی تریتا پارسی از دادگاه خواست که مانع از انتشار علنی اسناد شود. می گفتند که این اسناد باید محرمانه بماند. چند ماهی طول کشید و دادگاه به نفع من نظر داد. دوباره به دادگاه رفتند و بهانه دیگری آوردند. باز هم شکست خوردند.

حدود یکماه و نیم پیش، سرانجام همه این موانع برطرف شد و من قانوناً می توانستم اسناد را منتشر کنم. خبرنگار واشنگتن تایمز با من تماس گرفت و خواست آنها را مطالعه کند. این اسناد در اختیار وی قرار گرفتند. وی و مسئولان روزنامه اظهار علاقه کردند تا در اینمورد گزارشی تهیه کنند. نزدیک به پنج هفته، خبرنگار مزبور شروع به تحقیق در مورد نایاک و ارتباطات تریتا پارسی کرد. اسناد دادگاه را به کارشناسان بیطرف نشان داد و سرانجام گزارش خودش را منتشر کرد..

کابلی: چرا پنج هفته؟ مگر خبرنگار مزبور علاوه بر مطالبی که شما در اختیارش قرار داده بودید، خود نیز تحقیقاتی انجام داد و علاوه بر اسناد شما موارد جدیدی نیز بدست آورده است که برای روشننگری موضوع اهمیت داشته باشد؟

داعی: بلی. خودش یک تحقیقات جدی را انجام داد. با متخصصان متعددی صحبت کرد. با ایرانیان تماس گرفت. مثلاً با معاون سابق اف بی آی صحبت کرده و ایمیل های رد و بدل شده بین محمد جواد ظریف (سفیر جمهوری اسلامی در سازمان ملل) با تریتا پارسی را مطالعه کرده و نتیجه گرفته که تریتا همچون نماینده جمهوری اسلامی مشغول لابیگری بوده

است.

کابلی: آیا آقای لیمبرت تاکنون موضع گرفته است؟ نایاک در جوابیه خود تکذیب ارتباطش با رژیم ایران را انکار کرده و اظهار داشته که اگر ارتباطی در کار بوده، هرگز شخصی مانند آقای لیمبرت که 444 روز در اسارت رژیم بوده است، به جمع مشاوران نایاک نمی پیوست. ظاهراً اکنون مسئولیت بزرگی بر دوش آقای جان لیمبرت قرار گرفته که موضع بگیرد. اگر هنوز می خواهد از نایاک حمایت کند، باید در مورد این اسناد پاسخگو باشد. نظر شما چیست؟

داعی: آقای لیمبرت هنوز مطلبی نگفته ولی ما ایرانیان باید از ایشان بخواهیم که حتماً موضع بگیرد. این یک توهین به جامعه ایرانی است که مشاور تریتا پارسی مسئول امور ایران در وزارت خارجه آمریکا شود.

کابلی: عکس العمل تریتا پارسی چه بود؟ آیا



جواد ظریف

هوشنگ امیر احمدی

موافق انتشار این گزارش بودند؟

داعی: اتفاقاتی که در این یکماه گذشته به وقوع پیوست، خودش به تنهایی برای شناخت تریتا پارسی و نایاک و شبکه لابی رژیم ایران کافی است. نخست تریتا به دیدار خبرنگار رفت و طی دو ملاقات، ساعتها با او گفتگو کرد. هدف اولش بی اعتبار کردن من بود. خبرنگار نیز به او گفته بود که گزارش من روی اسناد درونی خود شما تهیه میشود و ربطی به اعتبار حسن داعی ندارد.

در مرحله بعد، تریتا عده ای را تحت نام جدا شدگان سازمان مجاهدین جمع کرد تا نزد خبرنگار بیاورد و ثابت کند که من عضو مجاهدین هستم. سپس یک نفر دیگر را پیدا کرد که به ادعای خودش سی و چند سال پیش با من در زندان بوده است. لابد آن فرد میخواست به خبرنگار بگوید که سی و چند سال پیش، من و عده ای دیگر، در زندان نقشه کشیدیم که به آمریکا بیاویم و علیه تریتا پارسی که هنوز در آموغ بدینا نیامده بود فعالیت کنیم. در مرحله بعد، دوستان تریتا در واشنگتن وارد صحنه شدند. کسانی که تحت نام کارشناس مسائل ایران، به سنای آمریکا و رادیو تلویزیون ها میروند و برای برداشتن فشار آمریکا از روی حکومت ایران تلاش میکنند. اینها به سراغ خبرنگار رفتند و از او خواستند

تا نوشته خودش را رفیق کند. سپس شریک و همکار تریتا پارسی در ایران، یعنی سیامک نمازی وارد عمل شد و سعی کرد تا خبرنگار را از چاپ مقاله منصرف کند.

وقتی همه اینها نتیجه ای نداد، تریتا و وکیل اش دوباره به دادگاه رفتند و همان تقاضای قبلی خودشان که دو نوبت پاسخ منفی گرفته بود را بار دیگر مطرح کردند. تقاضای اینکه اسناد محرمانه شود و کسی قادر به چاپ آن نباشد. یکروز قبل از چاپ مقاله نیز، یک نامه تهدیدآمیز به روزنامه واشنگتن تایمز فرستادند و از آنان خواستند تا از چاپ مقاله خودداری کنند. اما این اقدامات هیچکدام نتیجه نداد و این گزارش چاپ شد..

کابلی: تریتا پارسی و نایاک در پاسخی که به این گزارش داده اند نوشته اند که به کارهای گذشته خود افتخار می کنند. پس چرا از طرق قانونی و هجمه دوستان و محافل گوناگون سعی داشتند که جلوی انتشار اسناد در این گزارش را بگیرند؟ اگر ریگی در کفششان نیست، پس از چه هراس دارند؟ دوم اینکه این افرادی که با خبرنگار تماس گرفتند و از دوستان تریتا بودند، چه کسانی هستند؟ حق مردم است که بدانند که چه کسانی خواستار جلوگیری از گزارش یک خبرنگار آمریکایی شده اند؟ این افراد به خبرنگار چه می گفتند تا او را از انتشار گزارش منصرف کنند؟

داعی: اجازه بدهید تا در اولین فرصت این افراد را به هموطنان معرفی کنم. اما درست میگویند. بهتر است تریتا پارسی اگر ریگی

به کفشش نیست بیاید و خودش داوطلبانه همه اسناد را منتشر کند. اصولاً این روش کار نایاک در یکسال گذشته بوده است. با ارسال نامه تهدید به رسانه ها سعی کرده جلوی انعقاد از خودش را بگیرد. از صدای آمریکا و رادیو فردا بگیرد تا تلویزیون های فارسی زبان. امیدوارم که در اولین فرصت با هم در اینمورد صحبت کنیم و اسناد داخلی شان را بررسی کنیم تا با شیوه های کاری آنان آشنا شویم.

کابلی: خوب، این اسناد و این گزارش واشنگتن تایمز چه میگویند؟

داعی: گزارش روزنامه روی سه پایه قرار گرفته است. اولاً اینکه نایاک بطور غیر قانونی لابی میکند و برای انجام این کار اجازه ندارد. دوم اینکه برای انجام این لابی، یک هماهنگی بین تریتا پارسی با سیامک نمازی در تهران وجود داشته است. سیامک نمازی مدیر عامل و یکی از شریکان کمپانی آتیه بهار در تهران است. آتیه، با دولت جمهوری اسلامی شریک است و با هم کار میکنند.. معنای آن نیز روشن است: تریتا لابی خودش در کنگره را با یک نفر که در ایران شریک دولت است، هماهنگ میکرده است. فعالیت اصلی شرکت آتیه دلالتی برای کمپانی های بزرگ بخصوص غولهای نفتی است که با جمهوری اسلامی بده و بستان دارند.

تریتا با جواد ظریف که سفیر جمهوری اسلامی

تجاوز به زنان عراقی برای وادار کردن به عملیات انتحاری



زنی که مظنون به استفاده از 80 زن دیگر برای حملات انتحاری است، اعتراف کرد ترتیبی میداد تا به زنان تجاوز شود و به این روش او قادر بود قربانیان را متقاعد کند که شهادت تنها راه خلاصی از این ننگ است.

زنی 51 ساله به نام سمیرا جاسم که توسط پلیس عراق دستگیر شد، به طراحی ده‌ها حمله و استفاده از زنان در این حملات اقرار کرده است.

در فیلمی که توسط پلیس منتشر شد، او شرح می‌دهد که در این زنان آمادگی ذهنی برای حملات انتحاری ایجاد می‌کرد، آن‌ها را در اختیار تروریست‌هایی که بمب‌ها را تهیه می‌کردند قرار می‌داد و سپس آن‌ها را به سوی اهداف مورد نظر می‌فرستاد.

در بسیاری از مناطق عراق از جمله استان دیاله که بافت سنتی دارد، قربانیان تجاوز توسط خانواده‌هایشان طرد شده و از اجتماع بیرون رانده می‌شوند.

سرلشکر قاسم عطا شرح می‌دهد: «سمیرا جاسم معروف به ام‌المومنین را که به دست داشتن در سواستفاده از 80 زن متهم است، دستگیر کردیم. او ضمن اعتراف به این قبیل فعالیت‌ها، تایید کرده است که 28 سوqصد در یکی از پناهگاه‌های تروریست‌ها به وقوع پیوسته است.» جاسم در 21 ژانویه بازداشت شد. گفته می‌شود او با گروه شورشی انصارالسنّت در ارتباط بوده است. دو مورد از حملاتی که او مسئولیتشان را پذیرفته است در استان دیاله در مرکز عراق رخ داد که یکی از ناامن‌ترین مناطق این کشور است. مقامات ارتش آمریکا می‌گویند در سال 2008 دست‌کم 36 تروریست انتحاری زن در 32 مورد بمب‌گذاری دست داشته‌اند. عموماً به زنان اجازه داده می‌شود بدون بررسی بدنی از پست‌های بازرسی عبور کنند که این موضوع فرصت مناسبی برای پنهان کردن مواد منفجره زیر لباس‌هایشان فراهم آورده است.

از سایت ایرانیان- انگلیس
جمعه 1 آبان 1388

من در پاسخ تیمرمن که میخواست با افشاگری در مورد حسن نمازی، سیاست های اوباما و کلینتون در مورد ایران را مورد حمله قرار دهم گفتم که تریتا پارسی در رأس شبکه لابی رژیم ایران قرار دارد. من به تیمرمن گفتم که تریتا پارسی آسیب پذیر ترین بخش از این شبکه است زیرا از یکطرف با باب نی کار کرده که بجرم فساد در زندان است و دوم اینکه وی در ایران یک شریک دارد که سیامک نمازی است و جزو مافیای نفتی جمهوری اسلامی است.

من به تیمرمن گفتم که برای بی اثر کردن شبکه لابی باید ضعیف ترین آنرا به پائین کشید و در صورت موفقیت، بقیه شبکه فلج میشود. در اینجا من در انتخاب کلمات اشتباه کردم و بجای اینکه بگویم که "برای مبارزه با سیاست های مماشات گرایانه اوباما و کلینتون بایستی شبکه لابی رژیم ایران و در رأس آن تریتا پارسی را مورد حمله قرار داد"، به اشتباه نوشتم که "برای مبارزه با کلینتون و اوباما بایستی شبکه لابی رژیم ایران و در رأس آن تریتا پارسی را مورد حمله قرار داد". اگر به ایمیل اصلی تیمرمن و دو ایمیل قبلی من به وی نگاه کنید می بینید که ما اصلاً راجع به اوباما و کلینتون بحث نمی کردیم بلکه راجع به سیاست های آنان در مورد ایران بحث میکردیم. موضوع ایمیل نحوه مقابله با این سیاست ها بود نه مقابله با کاندیداهای ریاست جمهوری.

در اینجا باید بگویم که حسن نمازی بجرم تقلب و فساد مالی تحت تعقیب قانونی قرار گرفته است و الان در خانه اش زندانی است تا زمانیکه به دادگاه برود. حزب دموکرات نیز پولهایی که حسن نمازی برای اوباما و کلینتون جمع آوری کرده بود را پس فرستاده است. متأسفانه سیاست اوباما در رابطه با رژیم ایران نیز باعث سرخوردگی بسیاری از دوستان خود اوباما شده است.

کابلی: میتوانید در مورد اسنادی که مورد استفاده خبرنگار روزنامه واشنگتن تایمز قرار گرفته است، بیشتر صحبت کنید؟

داعی: همانطور که گفتم، نایاک برای بار سوم به دادگاه رفته و تقاضا کرده که من این اسناد را علنی نکنم. تا زمانیکه قاضی در اینمورد تصمیم نهائی خودش را نگرفته سکوت میکنم. فکر میکنم که تا چند روز دیگر مسئله حل شود.

من در همینجا از تریتا پارسی و نایاک دعوت میکنم که تمامی مکاتبات خودش با ظریف، سیامک نمازی، بده و بستان مالی با آتیه بهار، روابط خودشان با باب نی را در اختیار عموم قرار دهند تا ببینیم چه کسی راست میگوید. در مورد خودم نیز باید بگویم که تمام زندگی من در اختیار آنان است. احتیاجی نیز به اجازه دادگاه نیست. من از همینجا به آنان اجازه میدهم تا تمام درآمدهای من، روابط سیاسی و هرآنچه که بنظرشان مهم هست را در اختیار عموم قرار دهند.

من یکسال و نیم پیش به تریتا پارسی گفتم که کوتاه نخواهم آمد و تا آنجا که توان داشته باشم در مقابل شبکه لابی جمهوری اسلامی می ایستم. بار دیگر تکرار میکنم که با حمایت هموطنان، تا پایان کار خواهم رفت. زورگوئی و شانتاژ و تهدید، روی من اثر نخواهد کرد. تجارت روی خون ایرانیان، تجارتی است خیانت بار که شومی آن، گریبان دست اندر کاران اش را خواهد گرفت.

با سیاستهای اوباما توضیح دهید.

داعی: اولاً که شیوه دفاع تریتا پارسی شناخته شده است. وی خودش را در کنار اوباما و دیگران قرار میدهد و مخالفان خودش را در صف جنگ طلبان میگذارد. این روشی است که کارائی خودش را از دست داده است. ثانیاً، من تحقیقاتم در مورد تریتا پارسی و نایاک را در سال 2006 شروع کردم و اولین گزارشم در ژانویه 2007 منتشر شد. زمانیکه اصلاً خبری از اوباما یا کلینتون نبود. ثانیاً تریتا پارسی به مدت ده سال برای یک جمهوری خواه فاسد و بدنام بنام باب نی کار میکرد که بجرم رشوه گیری های مختلف، منجمله رشوه گرفتن از یک قاچاقچی مقیم لندن که برای جمهوری اسلامی کار میکرد، روانه زندان شد. بنابراین، مظلوم نمائی تریتا پارسی تنها برای فریب کودکان خوب است. اما در مورد ایمیل من که مدتها قبل نوشته بودم و تریتا منتشر کرده باید یک توضیحی بدهم.

حدود یکسال و نیم پیش که مبارزات انتخابات آمریکا جدی تر شده بود، افرادی مثل حسن نمازی که یکی از همپالکی های تریتا پارسی است و در واشنگتن گروه لابی دارد، فعال شده بودند و برای اوباما و کلینتون پول جمع میکردند. اینها سعی میکردند که در پیرامون کاندیداهای دموکرات نفوذ کنند و انتظار داشتند

تریتا پارسی



که رئیس جمهور بعدی سیاست مسالمت جویانه ای در برابر جمهوری اسلامی داشته باشد. در همین زمان، کنت تیمرمن که از فعالین معروف سیاسی است و به حزب جمهوریخواه تعلق دارد، مثل خیلی دیگر از آمریکائی ها یا ایرانی ها، نسبت به سیاست های آینده اوباما یا کلینتون در مورد ایران نگران بود.

ایشان طی چند ایمیل از من خواست که اگر مطلبی در مورد حسن نمازی دارم چاپ کنم زیرا الان موقع اش است. منظورش این بود که با افشاگری در مورد حسن نمازی (با سیامک نمازی اشتباه نشود) میتوان از نزدیکی اینها به رئیس جمهور بعدی جلوگیری کرد. من استدلال خودم را داشتم. از نظر شخصی من بیشتر خودم را به اوباما نزدیک میدانم و اصولاً هیچگاه وارد دعوی دو حزب سیاسی آمریکا نشدم. بنظر من لابی رژیم ایران با هر دو حزب کار میکند و دعوا اصلاً دموکرات و جمهوریخواه نیست.

آنچه برای من اهمیت داشت، جلوگیری از سیاست مماشات و همچنین ممانعت از ورود لابیست های طرفدار جمهوری اسلامی به حلقه نزدیکان اوباما یا کلینتون بود. بنظر من همانطور که در ایمیل گفتم، در آمریکا یک شبکه لابی هست که بنفع رژیم ایران کار میکند. اینها به اوباما نزدیک شدند و روی خط سیاسی وی تأثیر گذاشتند. نتیجه اش را هم داریم امروز می بینیم.

در سازمان ملل بود نیز تماس و همکاری داشته است. مثلاً نمایندگان کنگره را انتخاب میکرده و به ملاقات ظریف میبرده است و موارد دیگر که در فرصت دیگری مورد بحث قرار میدهم.

مسئله سوم این است که احتمالاً نایاک قوانین متعدد آمریکا را زیر پا گذاشته است و تقلب مالیاتی نیز کرده است.

کابلی: در گزارش واشنگتن تایمز صحبت از یک سازمان دیگری بنام همیاران شده است. آیا همیاران نیز شریک دولت ایران است و آیا با آتیه ارتباط دارد؟ در آنجا صحبت از پولی است که ظاهراً نایاک از بودجه اختصاصی آمریکا برای دموکراسی در ایران می گیرد و با همیاران خرج می کند. لطفاً در این باره کمی توضیح دهید.

داعی: همیاران که در ظاهر یک سازمان غیر دولتی است توسط محمد باقر نمازی (پدر سیامک نمازی) و یک فرد دیگر بنام حسین ملک افضلی براه افتاد. ملک افضلی بمدت 18 سال معاون وزیر بهداشت بوده است که در زمان احمدی نژاد نیز معاون وزیر بود.

کار اصلی همیاران این بود که نزد سازمان ملل و موسسات بین المللی، خودش را بعنوان نماینده سازمانهای غیر دولتی ایران معرفی کند و بگوید که من نماینده جامعه مدنی ایران هستم. من در گزارشی که به زبان انگلیسی نوشتم اسناد مربوط به همیاران و کار مشترک اش با وزارت خارجه جمهوری اسلامی برای نفوذ در میان ایرانیان خارج از کشور را توضیح دادم.

نایاک با همیاران همکاری مشترک داشت و با هم پروژه مشترک داشتند. رابطه باقر نمازی با تریتا پارسی نزدیک به دهسال ادامه داشته است که یک بخش مهم آن راه اندازی گروههای بظاهر صلح طلب ایرانی برای لابی کردن بنفع جمهوری اسلامی بوده است که من در گزارشات متعدد به آن اشاره کرده ام.

جالب اینجاست که تریتا پارسی در حالیکه در کنگره آمریکا مشغول لابی بود و میخواست که آمریکا به گروههای حقوق بشری یا گروههایی که برای دموکراسی در ایران مبارزه میکنند، کمک مالی نکند و میگفت که کمک مالی دولت آمریکا باید کاملاً قطع شود، خودش صدها هزار دلار از پولهای کنگره را میگرفت و استفاده میکرد. یعنی این پولها برای نایاک و دوستانش حلال بود ولی برای گروههائیکه با جمهوری اسلامی مبارزه میکردند حرام.

جالب اینجاست که نایاک این پولها را میگرفت تا با مثلاً سازمانهای غیر دولتی در ایران کار کند اما شریک اصلی اش که بعنوان غیر دولتی معرفی میکرد همین سازمان همیاران بود. سازمانی که رئیس هیئت مدیره اش یک معاون وزیر دولت ایران بود. یعنی همه چیز بود بجز سازمان غیر دولتی. می بینیم که دروغگوئی تا چه میزان بوده است.

کابلی: سایت "سیاست خارجی" در بخش "کی بل" طی مطلبی به نفع تریتا پارسی ادعا کرده است که شما از طریق حمله به نایاک و تریتا، قصد تخریب اوباما و وزیر خارجه اش را داشته اید. دلایلش نیز ایمیلی است که شما برای "تیمرمن" فرستادید. همچنین نایاک در موضع گیری های پس از انتشار گزارش نیز بارها ادعا کرده است که شما از سوی نئوکانه‌ها قصد حمله به سیاستهای اوباما را دارید؟ ظاهراً نایاک بدنیاال شریک جرم خود می گردد. ماجرای آن ایمیل چه بود؟ در این مورد لطفاً توضیح بدهید. لطفاً در مورد نزدیک بودن خود

این معرکه بحران از کدام واقعیت برمیخیزد؟

آلن باديو. Alain Badiou
لوموند، ۱۷ اکتبر ۲۰۰۸



تکراری و خسته کننده گله دولتمداران را میبینند، آنهایی که در جلوی چشمانشان اعداد و ارقام نجومی نقش میبندد، اعداد و ارقامی که گاهی با درآمدشان مقایسه میکنند. برای اکثریت بشریت این ارقام بزرگ بیانگر بزرگی فقریست که عمق زندگی سراپا مبارزه و تلخشان را نشان میدهد.

آلن باديو بدون تردید از مطرح ترین فلاسفه معاصر در فرانسه است که در سالهای اخير به طور روزافزونی در حوزه تفکر آلمانی زبان و انگلواآمریکایی نیز مورد بحث و مجادله قرار می گیرد. برخورد رادیکال باديو به بحران در روزنامه لوموند تا همین امروز به مباحثات پرحرارتی دامن زده است. اهمیت کار باديو مقدمات در جزئیات برنامه سیاسی پیشنهادی وی و همچنین در جزئیات تحلیل وی از بحران و رابطه بین سرمایه مالی و صنعتی نیست. در این جزئیات میتوان با او مخالف بود. باديو از منظر یک فیلسوف مارکسیست به بحران می پردازد و در همین نوشته کوتاه بنیادی ترین انتقاد بر روندهای پایه ای سرمایه داری و نظام سیاسی - ایدئولوژیک حاکم بر آن را طرح می کند. اهمیت کار باديو در آن است که به مثابه یکی از مطرح ترین متفکران در یکی از اصلی ترین کشورهای سرمایه داری، آشکارا بر ضرورت برانداختن نظم موجود و بنای نظمی نوین، بر ضرورت کمونیسم، تأکید می کند. همین برای انتخاب این مطلب و ترجمه آن کافی بود.

فریبرز افشار - بهمن شفیق

بحران مالی جهانی آنطور که جلوی چشمان ما به نمایش در آمده، شبیه به یکی از فیلمهای زشت پیش ساخته کارخانه موفقی است که اسمش را امروز سینما میگذارند. هیچ چیزی در آن غایب نیست، از جمله جست و خیزها و تغییر وضعیتهایی که آدم را وحشتزده میکند؛ گویا نمیتوان جلوی جمعه سیاه را گرفت، همه چیز از هم میپاشد، همه چیز از هم خواهد پاشید.

اما جای امید باقیست، در جلوی صحنه این فیلم فاجعه گروه کوچکی از قدرتمندان؛ سارکوزی، پالسون، مرکل، براون و تریشه مبهوت و مستهلک همچون آتشبانان حریق مالی درحفره مرکزی هزاران میلیاردی، نقش بازی میکنند.

"بانکها را نجات دهید"، این فریاد نجیب، انساندوستانه و دموکراتیک از حلقوم سیاستمداران و دست اندرکاران رسانه ای بیرون میاید. برای بازیگران اول این فیلم یعنی صاحبان سرمایه به همراه خادمان و چاکران و تحسین و تقدیس کنندگان، من یک پایان خوش را اجتناب ناپذیر میبینم آنهم به دلیل وضعیت فعلی دنیای امروز و سیاستمدارانی که کمر به همت اینکار بسته اند.

اما بگذارید نگاه خود را به سوی تماشاگران این نمایش بچرخانیم، آنها که گیج و مبهوت فریاد حلال طلبی بانکهای در حال جان دادن را میشوند، آنها که آخر هر هفته حماسه

در حریم تولید سرمایه داری هیچ چیز واقعیتراز این دو وجه کالایی مالی نیست. رجعت از بورس بازی فاسد و "غیر منطقی" به سوی تولید منطقی و سالم بازگشت به واقعیت نیست. این بازگشت تنها میتواند رو به زندگی واقعی و حی و حاضر انسانهایی رخ دهد که در این دنیا زندگی میکنند. بدون هیچ شبهه ای از چنین منظریست که میتوان سرمایه داری و فیلم فاجعه ای را که این روزها نمایش میدهد مشاهده کرد. واقعیت این فیلم نیست، تماشاگرانش واقعیند.

در تب و تاب این فیلم چه چیزی را میبینیم؟ چیزهای ساده وشناخته شده. سرمایه داری جز راهزنی نیست، مخرب در حیاتش و غیر منطقی در عصاره وجودیش. آن چند دهه کوتاه رفاه ناموزون و بطرز وحشیانه ای نا



برابر را نیز با بحرانهایی که در آنها مقادیر عظیمی از ارزشهای تولیدی نابود شده اند صورتحساب کرده است. لشکر کشی در نواحی استراتژیک و تنبیه خونین هر گونه تهدیدی و جنگهایی در سرتاسر جهان که جوانی دوباره ای برایش بیار آوردند همگی جزئی از قیمت پرداخت شده آن دوره رفاه هستند.

درسهای آموزنده این فیلم بحران را فعلا رها کنیم. آیا هنوز میتوان جرات کرد و در حضور بینندگان این صحنه ها چنین سیستمی را تأیید کرد؟ سیستمی که ساختار مشترک زندگی انسانها را اینچنین در معرض تهاجم پست ترین ضرب آهنگهای حرص و رقابت و خودخواهی نهادینه خود قرار میدهد.

چگونه میتوان صحبت از دموکراسی کرد که رهبران با مصونیت کامل به خدمتگزاران استیلای سلاطین پول تبدیل شده اند که حتی مارکس را نیز متعجب خواهد کرد، او که ۱۶۰ سال پیش دولتها را "دست نشاندۀ سرمایه" نامید. چگونه میتوان پذیرفت که کمبود بودجه بیمه های اجتماعی غیر قابل تصحیح است و در عین حال شاهد تزریق

من معتقدم که واقعیت اینجاست و ما تنها زمانی میتوانیم به آن راه پیدا کنیم که نگاه خود را از صحنه نمایش برگردانیم و این توده خاموش را ببینیم، برای این توده خاموش، پرده نهایی فیلم فاجعه که در آن سارکوزی مرکل را میبوسد و بقیه بازیگران از خوشحالی میگریزند، یک نمایش مترسکی بیش نیست.

طی چند هفته اخیر در باره دو مقوله یعنی اقتصاد واقعی "تولید کالایی" و اقتصاد غیر واقعی "معاملات بورسی" صحبت های زیادی شده و معمولا این دو را در مقابل هم قرار میدهند و گویا که باعث و بانی همه مشکلات ازین ناشی میشود که دست اندرکاران بازار بورس همگی "غیر مسئول"، "راهزن" و "غیر منطقی" هستند، این تفکیک چرند است. سرمایه مالی از پنج قرن پیش بخش مهم سرمایه داریست، صاحبان و گردانندگان این سیستم نیز تنها در مقابل سود "مسئول" هستند، منطق این آدمها را میتوان با میزان درآمدشان سنجید و راهزن بودنشان نیز نه تنها قابل کتمان نیست که بلکه وظیفه ایست که بر اساس همان منطق با جدیت بدان عمل میکنند.

میلیاردها در بانکها بود.

در این میانه، تنها میتوان امیدوار بود که قدرت آموزنده این واقعه بیشتر در خدمت توده های مردم باشد و نه بانکداران، دولتهای خادم بانکها و رسانه های خادم دولتها.

بازگشت به این واقعیت در نظر من دو وجه مجزا دارد؛ اولی آشکارا سیاسیست. همانطور که فیلم وقایع نشان میدهد، فتنش دموکراتیک معنایی جز خدمت وفادارانه به بانکها ندارد. نام واقعی یا تکنیکی این وجه اولیه را من از مدتها پیش کاپیتالو- پارلماناریسم گذاشته ام.

ازین رو و همانطور که تجربیات متعدد این بیست سال اخیر نشان داده است، سیاسی ماهیتا متفاوت را باید سازماندهی کرد.

بیشک این فرآیند سیاسی برای مدتی طولانی همچنان از قدرت دولتی دور خواهد بود، این بنوبه خود اهمیتی ندارد چراکه این سیاست نوین از پایه واقعیت آغاز میکند آنهم با اتحاد عملی تمام آنهایی که بطور بیواسطه آمادگی تحقش را دارند: پرولتاریای تازه به میدان آمده، از آفریقا یا از جای دیگر و روشنفکران پا برجای بازمانده از نبردهای سیاسی دهه های اخیر. این فرآیند سیاسی در حیطه فعالیت عملی گام به گام خود گسترش خواهد یافت و رشد خواهد کرد و در عین حال از پیوند ساختاری با احزاب موجود و سیستم انتخاباتی و نهادی حاضر که باعث ادامه حیات و دوام آن احزاب است کاملاً خودداری خواهد کرد.

چنین فرآیند سیاسی برای انسانهایی که دستا نشان تهیست، از طرفی راه و روش و دیسیپلین نوین ابداع و ازطرف دیگر ظرفیت و توانایی سیاسی آنها را تعیین و سرانجام ایده نوین پیروزی را برایشان ترسیم خواهد کرد.

وجه دوم بازگشت به واقعیت ایدئولوژیک است. باید حکم نخ نما شده ای که طبق آن ما در عصر "پایان ایدئولوژیا" بسر میبریم را برانداخت و جهت آنرا برعکس کرد. برای ما که میبینیم که آن پایان مدعایی واقعی جز رهنمود "بانکها را نجات دهید" ندارد، مهمترین کارزار عصر ما رجوع مجدد به ایده ها، بازیافتن شور و شوق آرمانها و قرار دادن فرضیه ای جهانشمول و فراگیر در مقابل دنیای امروز است: یقین آشکار وپیشبینی شده تغییر روند وقایع. در مقابل نمایش تبه کارانه سرمایه داری، ما واقعیت توده های بشری و حضورشان در روند و حرکت ذاتی ایده ها را قرار میدهم.

انگیزه آزادی انسانها هنوز هم قدرتمند است و کمونیسم، اگرچه رنگ باخته و ضعیف، نام دیگر آن قدرت است.

امروزه ضعف کمونیسم تنها در خدمت حاکمان نظام جهانیست، آنها همان بازیکنان مترسک وار فیلم ترسناک اینروزها هستند. ما کمونیسم را مجددا احیا خواهیم کرد و وضوح درخشانش را به او باز خواهیم گرداند. همان وضوحی که زمانی فضیلتش محسوب میشد وفتیکه مارکس درباره اش میگفت "کمونیسم ایده ها و افکار سنتی را به رادیکالترین وجه درهم میشکند" و باعث طلوع جامعه ای خواهد شد که در آن "رشد آزاد هر فرد شرط رشد همگان است"

روشنگر متعلق به شماست! با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

همان احساسات سرکشی که
موجب درخشش چشمان ما می شود
و دل را به تپش در می آورد
مرگ تدریجی ما آغاز خواهد شد

اگر تحولی در زندگی خویش ایجاد نکنیم هنگامی که از حرفه یا عشق خود ناراضی هستیم
اگر حاشیه ی امنیت خود را برای آرزویی نامطمئن به خطر نیندازیم
اگر به دنبال آرزوهایمان نباشیم
اگر به خودمان اجازه ندهیم
برای یکبار هم که شده
از نصیحتی عاقلانه بگریزیم

بیایید زندگی را امروز آغاز کنیم!
بیایید امروز خطر کنیم!
همین امروز کاری بکنیم!
اجازه ندهیم که دچار مرگ تدریجی بشویم!
شاد بودن را فراموش نکنیم!

پابلو نرودا (نویسنده و شاعر شیلیایی)

مرگ تدریجی ما آغاز خواهد شد
اگر سفر نکنیم
اگر مطالعه نکنیم
اگر به صدای زندگی گوش فرا ندهیم
اگر به خودمان بها ندهیم
مرگ تدریجی ما آغاز خواهد شد
هنگامی که عزت نفس را در خود بکشیم
هنگامی که دست یاری دیگران را رد بکنیم
مرگ تدریجی ما آغاز خواهد شد
اگر بنده ی عاداتی خویش بشویم
و هر روز يك مسیر را بپیماییم
اگر دچار روزمرگی شویم
اگر تغییری در رنگ لباس خویش ندهیم
یا با کسانی که نمی شناسیم سر صحبت را باز نکنیم
مرگ تدریجی ما آغاز خواهد شد
اگر احساسات خود را ابراز نکنیم

ملك الشعراى بهار

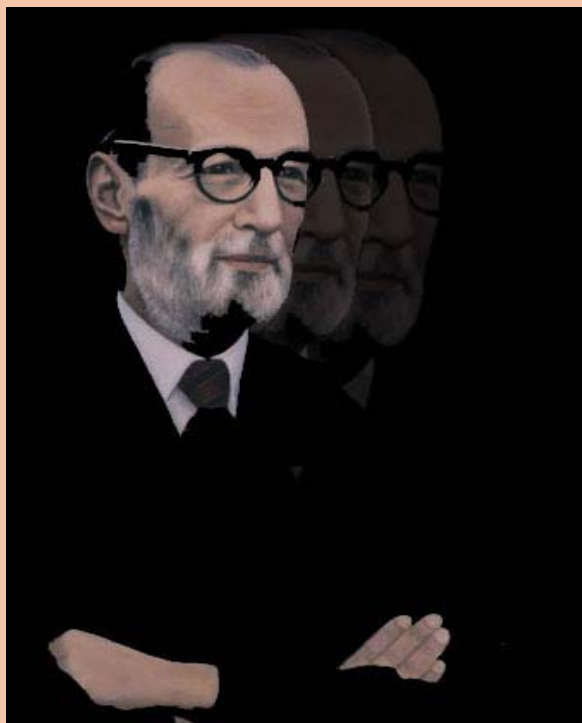
در محرم ، اهل ری خود را دگرگون می کنند از
زمین آه و فغان را زیب گردون می کنند
گاه عریان گشته با زنجیر میکوبند پشت
که کفن پوشیده ، فرق خویش پر خون می کنند
که به یاد تشنه کامان زمین کربلا
جویبار دیده را از گریه جیحون می کنند
وز دروغ کهنه « یا لیتنا کنا معك »

شاه دین را كوك و زینب را جگرخون می کنند
خادم شمر کنونی گشته، وانگه ناله ها
با دو صد لعنت ز دست شمر ملعون می کنند
بر "یزید" زنده میگویند هر دم، صد مجیز
پس شماتت بر یزید مرده دون می کنند
پیش ایشان صد عبیدالله سر پا، وین گروه

ناله از دست "عبیدالله مدفون" می کنند
حق گواه است، ار محمد زنده گردد ور علی
هر دو را تسلیم نواب همایون می کنند
آید از دروازه شمران اگر روزی حسین،
شامش از دروازه دولاب بیرون می کنند
حضرت عباس اگر آید پی يك جرعه آب،
مشك او را در دم دروازه وارون می کنند
گر علی اصغر بیاید بر در دكانشان
درد و پول آن طفل را يك پول مغبون می کنند
ور علی اکبر بخواد یاری از این کوفیان،
روز پنهان گشته، شب بر وی شبیخون می کنند

لیک اگر زین ناکسان خانم بخواد ابن سعد
خانم ار پیدا نشد، دعوت ز خاتون میکنند
گر یزید مقتدر پا بر سر ایشان نهد،
خاك پایش را به آب دیده معجون می کنند

سندی شاهک بر زهادشان پیغمبر است
هی نشسته لعن بر هارون و مامون میکنند
خود اسیرانند در بند جفای ظالمان،
بر اسیران عرب این نوحه ها چون می کنند؟



نگاهی متفاوت به خیابان‌های تهران

۱۶ آذر به انقلاب ختم می شود. ادامه ی انقلاب به آزادی می رسد. اما تا رسیدن به خود تندیس آزادی باید همچنان ادامه داد. جمهوری اسلامی با آزادی فاصله دارد. در حالیکه در ظاهر با هم در یک امتداد هستند اما فاصله مطمئنی باهم دارند. جمهوری اسلامی با رسیدن به خیابان رودکی تمام می شود اما آزادی همچنان ادامه دارد. انگار که جمهوری اسلامی تمام توانش در همراهی با آزادی تا همان رودکی بوده است. ملت خیابان کوتاهی است که با رسیدن به خیابان جمهوری اسلامی پایان می پذیرد .

سفارت انگلیس هم در خیابان جمهوری اسلامی قرار دارد. سفارت روسیه با اینکه در نوفل لوشاتو قرار دارد اما آن هم به جمهوری اسلامی نزدیک است .

اگر از انقلاب به آزادی و جمهوری اسلامی بخواهید برسید، مسیرها در تضاد با یکدیگر هستند. برای رسیدن به آزادی باید انقلاب را ادامه داد و برای رسیدن به جمهوری اسلامی باید از آزادی و انقلاب فاصله گرفته و انقلاب را رو به پایین رفت .

خیابان ایران هم خیابانی است که فقط عده ای خاص با عقایدی خاصتر در آن جای دارند . پاسداران همان سلطنت آباد سابق است. فقط اسمش عوض شده. جهت همان جهت و شیب همان شیب است .

خیابان نبرد به پیروزی می رسدو برای رسیدن به فرجام از هنگام باید رفت

نه شاید این نیست ... آقایان، خط فقر منم

خط فقر موهای من است که از آزمونهای رد شده سفید بر میگردد...

خط فقر بیشتر روزها از زنبیل قرمز و کهنه مادر میگردد وقتی خالی از خیابان بر میگردد...

خط فقر کفشهای نیمه پاره خواهرم است، وقتی موهای مرا میکشد که کفشهایم را از او پس میگیرم...

خط فقر از خانه اجاره ای ما میگردد، وقتی، هر طوری که کرایه را کنار میگذاریم ، به سر برج نمیرسد...



خط فقر صفحه نیازمندیهای همشهری است وقتی همه کارها را زنگ میزنی و لبخند نمیزنی...

خط فقر سالهاست که از مدار صفر درجه بودن ما میگردد...

لطفا چشمهای مایل به چشم غره تان را را با دستان ... بگیرد. تماشایشان را به هر سمتی که مائیم، شطرنجی بفرومائید .. خط فقر منم، عمود ایستاده ام یا افق افتاده ام . خط فقر منم، از هر جایی که میگذرم ... چه اهمیت دارد، سال هزار و سیصد و چند است و شاخص بانک مرکزی را میدانم یا نه؟ من از آنچه مقرر ، نازلترم... خط فقر سیاه است یقه ی شما سفید است آقایان... !!

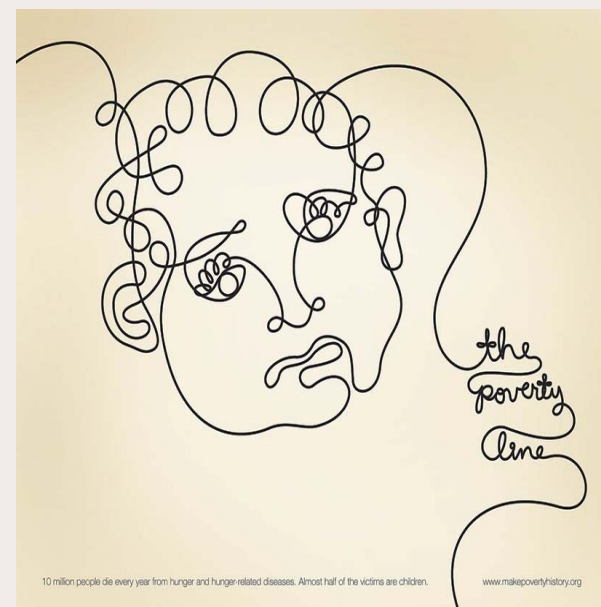
ترکیه

18/08/2009

سالانه 10 میلیون انسان از گرسنگی و بیماریهای ناشی از سوءتغذیه میمیرند - نیمی از آنها کودکانند!
www.makehungerhistory.org

فقر منم ،

خطش را تو فرض کن!



بنفشه ک.

خط فقر سیاه است،

یقه شما سفید است

آقایان . خط فقر از این اتاق چند نفری میگردد خاطر شریف چشمهاتان نیست و پنجره تان از هیچ طبقه ای به حیاط خانه ما باز نمیشود .

نگران نباشید، کودکان لیوان شیر یا آب پرتقالش را حتما پیش از خواب خواهد نوشید و هیچ چیزی گونه هایش را از گل نمیاندازد.

فقر رودخانه نیست که تغییر مسیر بدهد؛ طغیان هم کند، نه از املاک شما، نه از کمد لباسهای مارک دار آقازاده ها یتان نخواهد گذشت...

خط فقر دختر وسواسی همسایه است که به خاطر ویزیت گران دکتر ارزان از دست میرود...

خط فقر آرزوی مهندسی پسر یتیمی است که کمک کردن هیچ دایی و عمویی، او را به ثبت نام ترم دوم نمیرساند...

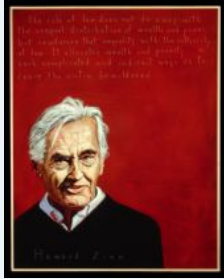
خط فقر باغبان پیرسیت که آرزوهای کالش در شصت و هشتمین بهار هم نرسیده است...

خط فقر دستهای کارگری است که به هم می ساید و گرم نمیشود...

خط فقر مدرک موقت دانشگاه است که هیچ کاری را دائمی نمی شود...

جوایز جنگ و صلح

هوارد زین
ترجمه آزاده ارفع



بی شک در راس فهرست احمقانه ترین و در عین حال مرگ آورترین جنگها قرار داشت .

درست است که تنودور روزولت صلح بین روسیه و ژاپن را میانجی گری کرد. اما او عاشق جنگ بود. او کسی بود که در تسخیر کوبا شرکت کرده اما وانمود کرد که کوبا را از سلطه اسپانیا رها می کند در حالی که زنجیر اسارت آمریکا را بر این جزیره کوچک آویخت. اوبه عنوان رئیس جمهور جنگ خونینی را رهبری کرد تا فیلیپینی ها را تحت انقیاد درآورد. او حتی ژنرال های آمریکایی را که همان موقع 600 روستایی نگونبخت فیلیپینی را قتلعام کرده بودند، مورد تقدیر قرار داد. کمیته(صلح نوبل) نه به مارک تواین(5) ، کسی که روزولت را مورد ملامت قرار داده و از جنگ انتقاد کرده بود جایزه صلح داد و نه به ویلیام جیمز (6) رهبر اتحاد ضد امپریالیستی .

کمیته مناسب دید که به هنری کیسینجر جایزه صلح نوبل را اعطا کند برای این که او توافقنامه خاتمه جنگ با ویتنام را امضاء کرد؛ جنگی که خود از معماران آن بود. کیسینجر کسی است که چاپلوسانه باسیاست گسترش جنگ نیکسون همراهی کرده و مناطق روستایی ویتنام، لائوس و کامبوج را بمباران

هوارد زین نویسنده و مورخ سرشناس مارکسیست و نویسنده کتابهایی است مانند " تاریخ مردم آمریکا" ، " صداهای تاریخ مردم" ،(با آنتونی آرنوو) ، و " قدرتی که حکومتها قادر به سرکوب آن نخواهند بود". مقاله کوتاه بالا از هوارد زین در ارتباط با اعطای جایزه صلح نوبل به اوباما در نشریه گاردین منتشر شده است .

وقتی شنیدم جایزه صلح نوبل به باراک اوباما داده شده یکه خوردم. هنگامی که می بینی به رئیس جمهوری که دارد دو تا جنگ را هدایت می کند جایزه صلح نوبل می دهند دچار شوک واقعی می شوی. شوک من ادامه داشت تا یادم آمد که به "وودرو ویلسون"(1) ، " تنودور روزولت"(2) و "هنری کیسینجر"(3) نیز جایزه صلح نوبل داده شده است. کمیته صلح نوبل به ارزیابی های سطحی که در لفافه حرافی و ژست های توخالی می پوشاند و به بی اعتنائی به نقض خشن صلح جهانی، معروفیت دارد .

بله ، ویلسون اعتبارش را از "جامعه ملل"(4) می گرفت سازمان بی خاصیتی که برای جلوگیری از جنگ کاری انجام نداد. او سواحل مکزیک را بمباران کرد . چندین لشکر به هابیتی و جمهوری دومینیکن فرستاد تا آنها را به اشغال خود درآورد و آمریکا را وارد مسلخ اروپا در جنگ جهانی اول کرد که

کاهش آزادی مطبوعات در کانادا

نوشته استیو رنی؛
ترجمه احمد خزاعی

امسال از آزادی مطبوعات در کانادا اندکی کاسته شد و کانادا، با توجه به شاخص آزادی مطبوعات (شامل روزنامه نگاری چاپی، رادیو - تلویزیونی و اینترنتی) ، از لحاظ آزادی مطبوعات از مقام سیزدهم در میان 175 کشور به مقام نوزدهم تنزل یافت .

انجمن روزنامه نگاران بدون مرز (در پاریس) که این رده بندی را انجام داده است می گوید که مورد چالش قرار گرفتن حقوق روزنامه نگاران در مورد مکتوم نگه داشتن منابع خود از سوی دادگاه ها به سقوط کانادا از مقام سیزدهم به مقام نوزدهم کمک کرده است.

هزینه های کمرشکن دفاع در برابر شکایتهایی که هدفشان خاموش کردن انتقاد

کنندگان است، نیز، در این سقوط مؤثر بوده است.

سخنگوی گروه می گوید : "وقتی که خبرنگاری به خاطر فاش نکردن منبع خود با احتمال به زندان افتادن یا جریمه شدن روبرو است، به خصوص در مورد مسائل عمومی، از نظر ما به معنی محدود کردن نامقول آزادی مطبوعات است".

یکی از این موارد تحت فشار قرار گرفتن دانیل لیلان خبرنگار گلوب اند میل از سوی دادگاه عالی کانادا برای برملا کردن منبع خود در مورد افشاگری هایش در باره مذاکرات برای حل و فصل منازعه میان دولت اوتاوا و یک شرکت تبلیغاتی کبکی است.

مورد دیگر تحت فشار قرار گرفتن کمیسیون حقوق بشر کانادا در چند منازعه حقوقی سطح بالا در روزهای اخیر است. یکی از این پرونده ها مربوط به خلاصه کتابی است که مارک اسبین در تارنمای نشریه مک لین به چاپ رسانده است. خلاصه مزبور این اتهام را بدنبال آورده بود که مروج تحقیر مسلمانان و نفرت از آنان است.

این شکایت از سوی دادگاه رد شد اما بعضی ها را بر آن داشت در خواست کنند که کمیسیون مزبور منحل شود.

علاوه بر این بسیاری از روزنامه نگاران کانادایی شکایت می کنند که قانون آزادی

کرد. آری، کیسینجر کسی است که به طور خیلی دقیق مصداق واقعی تعریف جنایتکار جنگی است. با این وصف جایزه صلح به او داده شد .

جایزه صلح نوبل نه بر پایه وعده درباره برقراری صلح - مانند مورد اوباما که با فصاحت کامل وعده می دهد- بلکه باید بر پایه اقدامات واقعی برای پایان دادن به جنگ اعطا شود و این در حالی است که اوباما به عملیات



نظامی مهلک و غیر انسانی در عراق، افغانستان و پاکستان را ادامه می دهد . کمیته صلح نوبل باید استعفا داده و تمامی بودجه عظیم آن در اختیار سازمان صلحی قرار داده شود که مرعوب هنرپیشگان عالم سیاست و سخن پردازی های پرزرق و برق

آنها نشده واز تاریخ نیز سر رشته ای داشته باشد .

1- رئیس جمهور آمریکا از سال 1913 تا 1921. او عضو حزب دمکرات بود و آمریکا را وارد جنگ جهانی اول کرد. از طرفداران سرسخت نظام جدائی نژادی در آمریکا بود .

2- رئیس جمهور آمریکا از سال 1901 تا 1909 . او جمهوری خواه و معاون ویلیام مک کنلی 25 امین رئیس جمهور جمهوریخواه آمریکا بود که پس از ترور وی در سن 42 سالگی به عنوان جوان ترین رئیس جمهور آمریکا به این مقام رسید .

3- در میان سالهای 1969 تا 1973 "مسئول شورای امنیت ملی" و از 1973 تا 1977 وزیر خارجه آمریکا در دوره نیکسون و پس از او جerald فورد بود. او یکی از طراحان اصلی سیاست خارجی جمهوری خواهان بود .

4- جامعه ملل. سازمان میان دولتی در فاصله جنگ جهانی اول و دوم که پس از پیمان ورسای(1919-1920) ایجاد شده و در اوج خود 58 کشور در آن عضو بودند .

5- از معروف ترین نویسندگان آمریکا (1835-1910). او نماینده برجسته مکتب رئالیسم ادبی آمریکا، منتقد بی عدالتی و نژادپرستی و از مخالفین سرسخت جنگ و تنودور روزولت بود. ارنست همینگوی در باره او گفت که همه ادبیات آمریکا با یک کتاب مارک تواین به نام " هاگلبری فین" شروع شده است. مارک تواین داستانی به نام "پرستنده جنگ" علیه تنودور روزولت نوشت که پس از مرگ به چاپ رسید . ■■■

هرچند که آنها تحت شرایطی می توانند این مدت را تمدید کنند. اما تأخیرهایی 120 روزه و حتی بیش از آنهم امری متداول است وحتی پس از آنهم حکومت ضرب العجل هائی را که خود تعیین کرده است مراعات نمی کند . دولت هارپر اخیراً مصوبه های مجلس عوام، در مورد وسعت بخشیدن و نوین کردن دسترسی به اطلاعات و محرمانگی در کانداء، را وتو کرده است.

مری اگنس ولچ، دبیر انجمن روزنامه نگاران کانادا، می گوید خبرنگاران در سراسر کشور در مورد گرفتن اساسی ترین اطلاعات از حکومت فدرال دچار مشکل و درد سر هستند . خانم ولچ می گوید: "حکومت کانادا برای دادن اطلاعات از قطره چکان استفاده می کند".

کشورهای دانمارک، فنلاند و ایرلند در فهرست خبرنگاران بدون مرز سه جایگاه نخست و اریتره، کره شمالی و ترکمنستان سه رتبه آخر را به خود اختصاص داده اند.

ایالات متحده از مرتبه 40 در دوران جورج بوش به مرتبه 20 در دوران برک اوباما، که به نظر گروه خبرنگاران بدون مرز روئی گشاده و دست و دلی بازتر نسبت به رسانه های گروهی دارد، ارتقاء یافته است.

■■■

GOVERNMENT

CENSORSHIP

PROTECTING YOU FROM REALITY

اطلاع داشتن، فاقد ضمانت اجرائی لازم است. قانون آزادی دسترسی به اطلاعات به افراد اجازه می دهد که با پرداخت 5 دلار درخواست کنند که پرونده های نگهداری شده توسط دولت فدرال کانادا در اختیار آنها گذاشته شود.

این قانون ادارات دولتی را ملزم کرده است که ظرف سی روز به درخواستها پاسخ گویند

همیشه با کارهای عجیب و غریب برخورد شد سیروس کوچصفهانی



در یکی دو ماه گذشته تورنتو، شهر نشریه و مجله، شاهد انتشار هنری- ادبی سالنا مه "هدیه ساده" بود که ما فرصت را مغتنم شمرده، ترتیب مصاحبه ای را با ناشر هنرمند آن آقای سیروس کوچصفهانی دادیم که از نظر شما می گذرد . روشنگر: آقای کوچصفهانی چه شد که شما به فکر انتشار "هدیه ساده" افتادید و هر چند یکبار قرار است آنرا منتشر کنید؟ مقداری هم شده لازم میدونم اتفاقات و دلیل واقعی ایم را مطرح کنم. کشف اولم: دوران 29 سالگی ام عمیق و عمیق تر... بو و پی بردن به عطر استعداد هنری که در درونم از دوران بچگی جریان داشت .متاسفانه محیط و شرایط اجتماعی که رشد کردم امکان آشنا شدن جدی با هنر برای طبقه خانواده ام وجود نداشت. در اینجا مقداری " با خودم حرف میزنم ". فکر میکنم والدینم بدون اینکه بدونند دارای استعداد هنری بودن .اما آنها با خود بخاک سپردند. بنا بر این "29 سال سوختم"، ولی هیچ وقت دیر نیست . تا 37 سالگی بطور جدی و تنوعی در کلاس های خصوصی، مانند کلاس نقاشی، گیتار کلاسیک و ... شرکت داشتم . بعدش، بنا بر وظیفه "چهار چوبه" زندگی خانواده گی، پنج سالی وقت و شانس شرکت در کلاس هنری را نداشتم.

دوران 42 سالگی ام شانس دوباره به من رو آورد. این بار با تمام شور و علاقه ام برای پایه و اساس دادن به ارا نه باورها یم، جدی و مصمم در کلاسهای مختلف هنری راس ساعت حاضر بودم و هستم . هم زمان به فکر وسعت دادن به فعالیت هایم و انتشار کارهایم در مجلات محلی شدم .

از دهم فروردین 1380 کارهای هنریم را در نشریات و مجله های محلی کامونیتی ایرانیان و غیر ایرانیان بترتیب در شهروند، ایران استار، پیک روز، سلام تورنتو، ایران جوان، taxi news، هفته نامه پاکستانی کانا دا اکسپرس، آغاز و تا سال قبل از انتشار "هدیه ساده" نشرشدن مجموعا توانستم 30 تا 40 صفحه در اندازه های مختلف از تصویر و کلام هایم را بمناسبت های و با پرداخت پول، مانند صفحات تبلیغاتی، بچاپ برسانم. همیشه با کارهای عجیب و غریب برخورد شد، و من در مقابل عدم آزادی قلم... از سوی بعضی از هفته نامه های نامبرده بالا همیشه دچار مشکل می شدم. همینطور در مقابل زخم و زبانه های داستانی، تصویری، صحنه سازی ها و سوءاستفاده سیاسی موزیک نه شان گه گاه تحمل را از دست می دادم . با اینحال، از حرکت باز نماندم. عشق و علاقه ای که به هنر داشتم و دارم و مهمتر از همه، اهمیت ندادن به پول و مخارج هنری که داشتم، باعث شد که بتوانم به کارم ادامه دهم. چرا که با توجه به شرایط و فضای موجود، برای وسعت دادن به باورهای هنری ام، با تجربه کمتر از اندکم، چاره ای جز اینکه برای تامین مخارج انتشار کارهایم کارکنم، نداشتم. یادمه : بمناسبت سال نو برای چاپ یک

صفحه از کارم در، نشریه شهروند در اول فروردین 1381 شما ره 668 سال یا زدهم، صفحه 111 به اسم "کوچه گیلداد" 350 دلار وصول کردند.که دیگه از این کارها نکنم و ریشه کن شوم..... دوستانی که با بت چاپ

بخشیدند. روشنگر: طرف خطاب سالنامه "هدیه ساده" کدام یک از گروه های اجتماعی است ؟ -ابعاد جهانی، انسانی و اجتماعی دارد. گروه خاص یعنی قفل، در چارچوبه فکری خاصی قرارگرفتن. به معنی جعبه، "منظورم مذهب...ها" شاید خود من هم مذهبی بنظر آیم. اما: فراتر از اونیکه "یادمون داده میشه، باشیم....."باشم. بلکه از هردیدگاه انسانی چه علمی... وحتی درگفتار معمولی، قلباً از طبقه زحمتکش حمایت کنند، باوردارد



خدا می گویند خدایی نیست می گویند خدایی است می گویم هیچ کدام نیست پس!

خورشیدی که می تابد بر زندگی مان کیست بهار 1385 روشنگر: بعضی شعرها مانند ملودی، وسعت، و دیالکتیک بی مزه، امضا ندارند. آیا این شعرها کار خود شما هستند؟ -بله. در مجله هفتگی ایرانی با امضایم چاپ و انتشار یافت. هرکسی در هر کجائی دوست دارد شعرم را با نام و امضایم به چاپ برسانند، بفرمائید . در صفحه 2، معرفی سالنامه هنری "هدیه ساده"، نوشته شده: نقاشی، عکس، گرافیک، شعر، داستان ... سیروس کوچصفهانی . شعر، عکس و کلام ها با ذکر نام هنرمندان مربوطه نوشته و به نشر رسیده.

روشنگر: شعر عینک دودی که شعری ظریف و زیباست به نظر میرسد که در خط آخر آن یک کلمه ی "را" جا افتاده. درست است؟ بیا، بیا تا چند خطی دوست باشیم.

یک صفحه رنگی ی اگهی تبلیغاتی شان پول می پردازند، با مسئله آشنایند . دلیل واقعی انتشار "هدیه ساده" هنر و ادب طبقه زحمتکش می باشد، همین.

کلاه شاپوی 1 بنویسم... دلت "دلتان" سنگه...؟! سنگها سایه شان را به مورچگان می بخشند

آشیانه پائیز 1385 روشنگر: چه انتظاری از خوانندگان خود دارید و آیا از عکس العمل تاکتونی آنان راضی هستید؟ -بله ویا نه!

باورهای هدیه ساده را ارائه می دهم انتخاب و سلیقه در اختیار یکایک خوانندگان " از بین نشریات مختلف می باشد. بنابراین : به انتظار خاصی متکی نیستم. نظر و برخورد مردم نسبت به انتشار مجله هنری هدیه ساده دوستانه بوده. خوشبختانه:افتخار آشنایی با هنر وادب دوستانی که از اگهی بیش ازحد "نشریات" د لخته بنظرآمدند و با ابرازعلاقه و تشویق وحمایتشان نیرو، و انرژی تازه ای به هدیه

من هم هدیه ای دارم یک اتومبیل "سوپر مدرن" صفر کیلومتر خوش رنگ شیک، آینه داخل ندارد آینه دو سمت ندارد قابل شمائی که عادت به آینه ندارید(را) ندارد

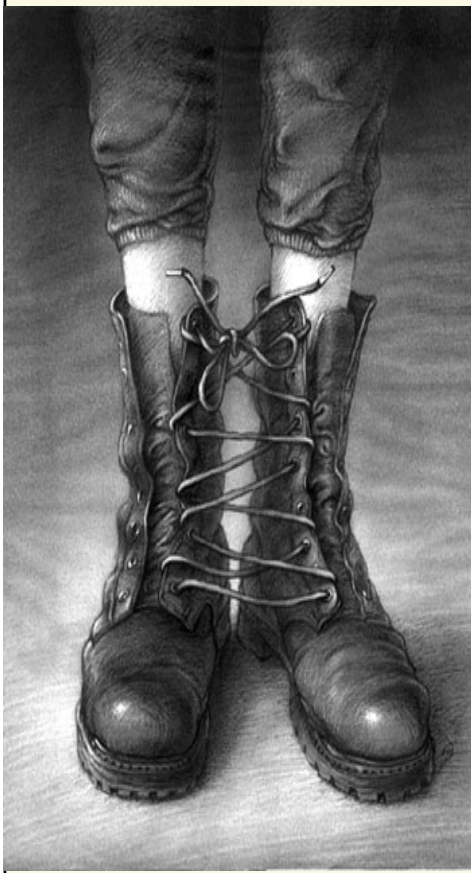
نه، نیاز نیست. کلمه "را" را اضافه می بینم . قابل شمائی که عادت به آینه ندارید ندارد خوش آهنگ تر لمس می شود شمائی که" اشاره ای است خطاب به کسانی که عادت دارند"

روشنگر: شما در هدیه ی ساده، با کارهای زیبای هنری تان و ظرافتی که بخرج داده اید و همینطور با صفحه بندی شسته رفته و خوبی که خانم وداد ویراستار و صفحه بند مجله کرده اند فضای دلچسب و گیرائی را بوجود آورده اید. آیا در شماره های آتی نیز همین روش را ادامه خواهید داد؟

-قلباً از دوست خوب"هدیه ساده " وداد ویرا ستار که با هنر ویرایش و صفحه ارا ئیش خد مت شایسته ای به هنر و ادبیات طبقه زحمتکش نمودند، قدردانی می شود . باور داشته باشیم، هر چه پر بارتر در ارائه زیبایی هنر...تا انتشار بعدی این مجله هنری را. واضح و روان وبا مفهوم تر، صادقانه می رویم، با مردم"زحمتکشان جهان"زمزمه می کنیم.

روشنگر: بهر حال، دست شما و خانم وداد درد نکند و امیدواریم شاهد شماره های هر چه بهتر و پر بارتر "هدیه ساده" در آینده باشیم . -دست شما ودوستانی که، با تشویق وکمک بی دریغتان یاری رساندید، درد نکند . هدیه ساده هم امیدواره از فعالین وگردانندگان خوب ما هنامه"روشنگر"قدردانی بشود.

■■■



قیام مردم عرب بر علیه اسلام و محمد بخش پنجم

سیامک ستوده

www.siamacsotudeh.com

قصده سَلَمَه این بود که هنگام صحبت با خالد او را به انتقام مردم بنی حنیفه که به ناحق سرکوب و اسیر شده بودند به قتل برساند. خالد اجازه می دهد. اما وقتی سَلَمَه که شمشیری به همراه خود داشته نزدیک می آید که قصد خود را انجام دهد، خالد سؤال می کند: "این کیست که می آید؟" و مجاعه می گوید این همان است که با تو سخن گفتم و به او اجازه ورود دادی. آن گاه خالد می گوید "او را از پیش من بیرون کنید." وقتی او را می برند مردم بنی حنیفه با جستجو و یافتن شمشیری که نزد خود پنهان داشته به قصد وی که می توانسته به نابودی آن ها منجر گردد پی برده به شدت او را سرزنش و در قلعه به بند می کنند و مانع اطلاع خالد از آن می شوند. ولی سَلَمَه شبانه بند باز می کند و از قلعه می گریزد و برای قتل خالد وارد اردوگاه وی می شود. نگهبانان با دیدن او فریاد می کنند و مردم قلعه که متوجه فرار او می شوند او را دنبال کرده در باغی می گیرند "که با شمشیر به کسان حمله برد و با سنگ او را بزدند و شمشیر به گلویش خویشت کشید که رگ هایش ببرد و در چاهی افتاد و بمرد."

داستان دیگر این بود که پس از تسلیم مردم بنی حنیفه، خالد به مجاعه می گوید: "دختر خویشت را به زنی بمن بده." و مجاعه پاسخ می دهد: "آرام باش. مرا و خودت را پیش ابوبکر به زحمت خواهی انداخت." علت این بود که زن گرفتن به هنگام جنگ نزد اعراب زشت بود و دیدیم که خالد قبلاً نیز یک بار این رسم را زیر پا گذارده و ابوبکر او را توبیخ کرده بود. به هرحال خالد به مجاعه می گوید: "ای مرد می گویم دخترت را به زنی به من ده." که مجاعه به ناچار تسلیم می شود. وقتی خبر به ابوبکر می رسد نامه ای بدین شرح برای او می نویسد: "به مرگ من ای پسر مادر خالد که تو فراغت داری و با زنان همخواه می شوی و رو به روی خیمه تو خون یک هزار و دویست مرد مسلمان ریخته که هنوز خشک نشده." وقتی خالد نامه را می خواند می گوید: "به خدا این کار چپ دست است." منظورش عمر بن خطاب بود.

ادامه در شماره بعد

- همان جا، ص 1420.
- مقدسی مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، جلد 4 تا، فارسی، ص 845.
- همان جا، ص 845.
- همان جا.
- طبری، جلد چهارم، فارسی، صص 1430-1434.
- همان جا، صص 1434-1435 .
- همان جا، ص 1435.

مسلمان شده امان بگیرند . خالد به مجاعه سه روز فرصت می دهد که بر سر شرایط صلح با اهالی قلاع صحبت کند. در قلعه ها که جز زن و فرزند و پیران و واماندگان قوم نبوده اند، سَلَمَه بن غَمیر با مجاعه به شدت مخالفت می کند و به ساکنین قلعه می گوید: "ای مردم بنی حنیفه ! برای حفظ کسان خود بجنگید و صلح نکنید که قلعه استوار است و آذوقه بسیار و زمستان در پیش." مجاعه در مخالفت با سَلَمَه می گوید: "تو مردی شومی و از این که من حریف را فریب داده ام و صلح را پذیرفته اند مغرور شده ای، مگر کسی از شما مانده که مایه خیر باشد و دفاع تواند کرد؟ من این کار را کردم تا چنان که مُسَلِمَه گفته است نابود نشود." مردم از مجاعه پیروی می کنند و حاضر به قبول شرایط صلح می شوند. آن وقت مجاعه به زنان می گوید که برای فریب خالد، خود را به شکل مردان در آورید و مسلح شوید و بالای قلعه ها بروید و خود نزد خالد بازگشته می گوید که "صلح مرا نپذیرفتند و بعضی از آن ها به خلاف رای من بالای قلعه ها رفته اند و کار آن ها به من مربوط نیست ... اگر می خواهی کاری کن که قوم را راضی کنم." خالد به بالای قلعه ها نگاه می کند و انبوه "مردان" مسلح را می بیند و چون تلفات زیادی داده از جنگ خسته شده است و تازه نمی دانسته که اگر جنگ ادامه یابد چه خواهد شد و می خواسته که پیروز بازگردد، قبول می کند و حاضر می شود از یک چهارم دیگر از اسیران بگذرد و فقط یک چهارم آنان را به اسارت بگیرد. واقعا هم تن دادن به جنگی دیگر برای مسلمانان هم دشوار و هم خطرناک بوده است. چرا که در جنگ قبلی فقط 360 تن از ساکنین مدینه و ششصد تن از مهاجران و تابعان جز اهل مدینه کشته شده بودند و تازه به دشواری بر بنی حنیفه پیروز شده بودند. به این ترتیب ناچار می شود دوباره تن به سازش دهد. وقتی ساکنان قلعه ها که زن و کودک و پیرمردان بوده اند بیرون می آیند خالد به مجاعه می گوید: "مرا فریب دادی." و مجاعه جواب می دهد: "قوم منند، جز این چه می توانستم کرد."

در این زمان دستوری از ابوبکر به خالد می رسد که "اگر خدای عز و جل وی را بر بنی حنیفه ظفر داد همه ذکور بالغ را بکشد." ولی این پس از قرارداد صلح بود و خالد نمی تواند دستور جنایتکارانه ابوبکر را در قتل عام مردان و پسران بنی حنیفه به مرحله عمل در آورد. از این رو، 500 نفری را که در اطراف قلعه ها دستگیر کرده بود- که مشمول قرارداد صلح نمی شدند- به عنوان اسیر و برای بستن دهان ابوبکر به مدینه می فرستد . داستان اعجاب انگیز بنی حنیفه به همین جا ختم نمی شود. وقتی مردم بنی حنیفه برای اعلام بیزاری از گذشته و بیعت با خالد به اردوگاه وی می آیند، سَلَمَه همان کس که خواستار ادامه مقاومت بود و با صلح مجاعه مخالفت می کرد از او می خواهد که از خالد برای او اجازه بگیرد که "در باره حاجت خویشت و نیک خواهی او با وی سخن" بگوید.

رایت دار مسلمانان بود کشته شد . در این جنگ بارها طرفین به هزیمت رفته دوباره بر طرف دیگر چیره شدند. حتی یک بار جنگجویان بنی حنیفه چنان مسلمانان را به هزیمت انداختند که تا چادر خالد بن ولید فرمانده آنان پیشروی کرده و حتی وارد چادر وی شدند. به طوری که، خالد مجبور به فرار از چادر خود شد و بنی حنیفیان قصد زن او "اُم تمیم" را که در چادر بود کردند و تنها به توصیه مجاعه، یکی از سالاران بنی حنیفه که اسیر و در چادر خالد زندانی بوده است، از این کار منصرف می شوند .

سرانجام نوبت پیشروی مسلمانان می شود که تا باغ محل سکونت مُسَلِمَه پیش رفته موفق به گذشتن از دیوار و باز کردن درب آن می شوند. در این باغ که به باغ مرگ معروف می شود، مُسَلِمَه با کسانی که دور او را گرفته بودند به شدت مقاومت می کنند، به طوری که کسان زیادی در این باغ کشته می شوند. طبری به نقل از عبید بن غَمیر، رقم کل کشته شدگان در میدان نبرد و منجمله این باغ را ده هزار نفر ذکر می کند که به نقل از او تلفات و مجروحین مسلمانان بیش از بادیه نشینان بوده است .

سرانجام با کشته شدن مُسَلِمَه با ذوبین وحشی، غلام نیرومندی که در جنگ احد حمزه عموی محمد را نیز از پای در آورده بود، بنی حنیفیان به طور نهائی به هزیمت رفته و مسلمانان پیروز می شوند. او مردی کوچک اندام و بینی فرو رفته بود و در مورد وی، قبل و پس از مرگش اشعار له و علیه چندی گفته بودند. از جمله مردی از بنی حنیفه در مرثیه او چنین می سراید :

دریغ از تو ای ابوثمامه!
دریغ از تو، ای دو رکن "شمامه"،
چه مایه آیات که از تو در میان ایشان هست،
و به مانند خورشید، از میان ابر می تابد .
ثَمَامَه بن مالک نیز در آغاز پیغمبری وی این شعر را گفته بوده است:
ای مُسَلِمَه! برگرد و ستیزه مکن،
که تو را در این کار شرکتی نیست،
تو در کار وحی بر خداوند دروغ بستی،
خواست تو، خواست احمقان است،
تو را در آسمان هیچ صعود گاهی نیست،
و در زمین آرامگاهی .

پس از شکست بنی حنیفه، خالد کسانی را به نزدیکی قلعه های بنی حنیفه می فرستد تا از "مال و زن و بچه" آنچه که یافتند بگیرند و بیاورند. آن گاه قصد خود قلعه ها را می کنند .

مجاعه، یکی از سران بنی حنیفه که اسیر خالد بوده است، به او می گوید: "به خدا مردم شتاب جو به مقابله شما آمده اند و قلعه ها پر از مرد جنگی است بیا تا دوباره باقی ماندگان با تو صلح کنم."

خالد قبول می کند و قرار بر این می شود که خالد همه طلا و نقره ها و نیمی از اسیران و سلاح و مرکب و یک باغ و مزرعه از هر ده و به انتخاب خود، بگیرد و ساکنان قلعه ها

سرکوبگرهای اخیر حکومت جمهوری اسلامی شاید این سوال را برای برخی پیش آورد که اقدامات جناح خامنه ای در سنت ناب محمدی سابقه نداشته و امری خلاق اسلام است. ما با چاپ این سری مقالات قصد داریم نشان دهیم ایستادن در برابر مردم و سرکوب وحشیانه ی آنان امری ذاتی در اسلام و همه مذاهب یکتاپرست بوده، هیچ امر بدیع و تازه ای نیست. اساسا اسلام از طریق غارت و سرکوب مردم عرب بوجود آمد و با سرکوب قیام های مکرر آنها بود که پابرجا ماند.

شکست مُسَلِمَه قیام مردم عرب بر علیه اسلام و محمد

ابوبکر هنگام ارسال نیروهای سرکوبگر خود علیه شورشیان، عکرمه و به دنبال وی شرحبیل را برای جنگ با مُسَلِمَه به یمامه می فرستد و به خالد نیز دستور می دهد که پس از پایان کار سجاج، به آنان پیوسته کار مُسَلِمَه را تمام کنند. اما عکرمه برای آن که بر دیگران پیشدستی کند و کار مُسَلِمَه را خود تمام نماید، عجله کرده به تنهائی به جنگ با مُسَلِمَه می رود و شکست می خورد. ابوبکر از شرحبیل می خواهد که بدون آن که دست به عملی بزند در انتظار بازگشت خالد از مدینه بماند. خالد که برای پاسخگویی در مورد قتل مالک سپاه خود را در بطاء گذارده و به تنهائی به مدینه رفته بوده است، پس از پایان کار به نزد سپاهیان خود باز می گردد و منتظر می ماند تا سپاه دیگری از انصار و مهاجرین از مدینه به بطاء آمده از آن جا همگی راهی تمامه شوند. در این میان، شرحبیل نیز مانند عکرمه بدون آن که منتظر خالد شود به تنهائی به جنگ مُسَلِمَه که 40 هزار نیروی جنگی از مردم بنی حنیفه را در اختیار داشته است می رود و از او شکست می خورد. از این رو ابوبکر، سپاه دیگری به فرماندهی سلیط به کمک خالد می فرستد. به این ترتیب سومین جنگ میان مسلمانان و مُسَلِمَه آغاز می شود. هر دو سپاه در عقربا اردو می زنند و آماده کارزار می شوند. مُسَلِمَه به جنگجویان بنی حنیفه می گوید:

"ای بنی حنیفه اکنون روز غیرت و حمیت است. اگر امروز هزیمت شوید، زنان به اسیری روند و بی عقد با آن ها در آمی زند، برای حفظ کسان خویشت بجنگید و زنان خود را مصون دارید."

آن گاه جنگی سخت و خونین میان دو طرف آغاز می شود. جنگی که به عقیده راویان اسلامی، "در اسلام جنگی دشوارتر از آن نبود"، به طوری که از مسلمانان "دو هزار و دویست تن کشته می شوند و بیشتر آن ها که ماندند مجروح شدند و زید بن الخطاب- که

مرجع تقلید شما کیست؟!

در دهه ی ۶۰ شمسی در تمام گزینشها و مصاحبه ها بلافاصله پس از دین و مذهب می پرسیدند خوب شما که شیعه هستید مرجع تقلید شما کیست؟

در آن موقع این سؤال کاملاً طبیعی بود چه حتی دانش آموزان دبستانی هم در مدرسه فرا می گرفتند که مذهب شیعه دارای ۵ اصل است:

توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت
بطور کاملاً ساده و واضح در کتب تعلیمات دینی نوشته بودند که اصل امامت به این معنی است که پس از رحلت رسول الله، ۱۱ امام به ترتیب حق ولایت بر مسلمین را داشتند تا دوازدهمین آنها که به دلایلی غایب است و در زمان غیبت یعنی زمانی که ما در آن زندگی می کنیم این حق مراجع تقلید است که در حقیقت پلی هستند میان مردم عامی و حضرت مهدی!! و مذهب شیعه هم به مانند تمام مذاهب دیگر دارای صاحبی است و باقی مردم بایستی از آن پیروی کنند.

پس در واقع با گفتن نام مرجع تقلید، شیعه بودن خود را ثابت می کردی که شیعه بدون مرجعیت بی معنی است و نداشتن مرجع تقلید در حکم نداشتن اعتقاد به اصل امامت است.

بعدها در اواخر دهه ی ۷۰ با برو بیا و مد شدن اصلاح طلبی نظریه پردازان اصلاح طلب مانند خاتمی، سروش، عبادی و ... سعی کردند با شهادی و مغطه بازی این اصل اساسی شیعه را کم رنگ جلوه دهند و از آن سخنی نگویند. هر چه اصلاح طلبان از حقوق بشر و گفتگوی تمدنها حرف می زدند بخشی از اپوزیسیون راست خارج - که آب از لب و لوجه اش برای برگشت به ایران راه افتاده بود! - از احترام به دین مردم و جدا بودن دین از حکومت آخوندی! صحبت می کرد، همه سعی می کردند بازار مکاره دین را برای سرمایه داری باز نگه دارند. کار به جایی رسید که حتی ولیعهد پهلوی هم در چند مصاحبه گفت که بنده شیعه هستم و در خانواده ای شیعی بزرگ شده ام!!

البته هیچ کدام از مجریان کودن تلویزیونهای آمریکایی از وی نپرسیدند که مرجع تقلید شما کیست؟ نوری همدانی، مکارم شیرازی، صافی گلپایگانی یا سید علی خامنه ای؟!

زنده باد آزادی و برابری
فرشین ملایری

سیامک ستوده

www.siamacsotudeh.com

نظام ساسانی و نظام اسلامی

خود پرستانیس را به زنی گرفت و اردشیر دوم با دو دختر خود اتوسا و آمستریس و داریوش سوم با دختر خود استاترا ازدواج کرد. در آئین زرتشتی ازدواج با اقارب به هیچ وجه زنا محسوب نمی شد، بلکه عمل ثوابی بود که از لحاظ دینی اجرای عظیم داشت که این البته با قوانین اسلامی متفاوت بود. دختر حق انتخاب شوهر خود را نداشت (کتاب دینکرد، بخش ۱۱). این حق به پدر اختصاص داشت که مکلف بود دختر را به محض رسیدن به سن بلوغ شوهر دهد (همانجا، بخش ۲۰). بطوریکه دختر باید قبل از رسیدن به ۱۵ سالگی شوهر داده میشد (همانجا، فصل ۲۰، بخش ۲۰). می بینیم از این نظر هم هیچگونه تفاوتی میان نظام اسلامی و نظام ساسانی نبوده است. در جریان ازدواج هم، زن همچون کالا و از طریق مهریه و دریافت پول به فروش میرفت، و در صورتی که بعداً نقصی در آن



دیده می شد (مثل عقیم بودن) آن پول باز پس داده می شد (همانجا، بخش ۹۵). مرد حق داشت زن خود را در اختیار مرد دیگری قرار دهد (که این وضعیت زن را در نظام ساسانی از لحاظ بی حقوقی جنسی در موقعیت بدتری نسبت به نظام اسلامی قرار می داد). در اینصورت، کودک حاصله به شوهر اول زن تعلق داشت. (بارتلمه، حقوق ساسانی، جلد ۱، ص ۲۹) در حالیکه در اسلام وسواس خاصی بکار برده می شد تا از طریق قانون "عده" مالکیت هر مرد بر نطفه و فرزندش نقض نگردد.

زن حایض، نجس و شیطانی محسوب شده در قرنطینه نگاه داشته می شد. (اوستا، وندیداد، فرگرد ۱۶). ملاحظه می کنید که وضعیت زن در نظام ساسانی اگر نگوییم برتر از نظام اسلامی بوده - که بوده - حداقل مشابهت کامل داشته است و همه ی تباغاتی که از جانب بعضی محافل در مورد مقام والای زن در نظام ساسانی می شود، جز یاهو های مثنی

گاهی ما در مبارزه با دشمنی که روبرویمان قرار دارد چنان گرم و از خود بیخود می شویم که هر چیز مخالف آنرا نیز بدون اینکه به ماهیت واقعی اش توجه کنیم، به صرف اینکه دشمن دشمن من دوست من است، به صفوف خود راه داده، غافل از اینکه افعی در آستین خود می پروریم. برای همین است که هر بار که انقلاب می کنیم، مار را که می کشیم گرفتار افعی می شویم. شاه را کنار می زنیم، خمینی را جانشین آن می کنیم. خامنه ای را از تخت پائین می کشیم، موسوی را در جای او به تخت می نشانیم. از اسلام بیزار می شویم به مسیحیت رو می آوریم. در تنفر از مسلمانان مهاجم عرب به ایران نیز بدون اینکه به مطالعه مستقل واقعیات بپردازیم ستایشگر بی چون و چرای ساسانیان می شویم. در حالیکه اینها بدون استثنا همگی جریانات ارتجاعی و سرکوبگری بوده و هستند که ما باید مراقب باشیم مبادا در مبارزه با یکی در دام حمایت از دیگری بیافتیم.

شاید تاکنون به اندازه ی کافی در مورد اینکه خمینی و شاه، خامنه ای و موسوی و اسلام و مسیحیت، فی النفسه از یک قماش بوده و تفاوت ماهوی بین آنها وجود نداشته و نیست، بقدر کافی گفته و نوشته ایم. چیزی که در این مقاله قصد بررسی و مقایسه ی آنرا دارم، تفاوت نظام ساسانی با نظام اسلامی می باشد. توجه داشته باشید که من همیشه گفته ام که همه ی نظامهای تمدن در عصر باستان خصوصیات اساسی ی واحدی داشته و نمیتوانسته است جز اینهم باشد. این نظامها چه از نوع مذهبی، و چه از نوع شاهنشاهی ی آن، همگی بر پایه زور و قلدری و سرکوب عریان مردم قرار داشته، و با توسل به اعمال جنایتکارانه ترین تعرضات و خشونت ها به جان و مال رعایایشان حکومت می کرده اند. در مورد نظام اسلامی بقدر کافی دیده و شنیده ایم. اجازه دهید سری هم به نظام ساسانیان، قبل از حمله ی مسلمانان بزنیم. از موقعیت زن در نظام ساسانی و مقایسه موقعیت زن در نظام اسلامی شروع می کنیم.

در زمان ساسانیان، قوانین مدنی بر پایه احکام دین زرتشت و مشخصاً احکام زند و اوستا قرار داشت. بر طبق این قوانین، درست همانند نظام اسلامی، چند زنی رواج داشت و فرد بنا به استطاعت مالی اش می توانست به هر تعداد که می خواست زن بگیرد. یکی از زنان، سوگلی و ملقب به "پادشاه زن" و بقیه که پست تر و همچون خدمتکار از حقوق کمتری برخوردار بودند، "چاکر زن" نامیده می شدند. (بارتلمه، حقوق ساسانی، جلد ۱، ص ۳۱) ازدواج با محارم جایز بود. چنانچه کمبوجیه دو خواهر خود را در عقد خویش داشت که نام یکی از آنها اتوسا بود. داریوش دوم، خواهر

www.siamacsotudeh.com

روشنگر متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

قانون اساسی ای که در وفاق با آن موسوی و کروی خود را کاندید ریاست جمهوری کرده اند براه قانونگرایانه خود ادامه دهد. جنبش سبز بضاعت اینرا ندارد تا از حمایت بخش نیرومندی از جامعه و معتقدان اصلاح طلب و اصول گرای معتقد به نظام خود را محروم کند.

بنظر من جنبش سبز مانند هر جنبش دیگری دارای دو بخش است: رهبری و توده مردم. بخش رهبری همانطور که ایشان بدرستی خاطر نشان کرده اند، چاره ای جز این ندارد که در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی پیش رود چرا که در غیر اینصورت آتش آن دامن همه حامیان نظام، منجمله خود آن را نیز می گیرد. ولی این در مورد خود جنبش یعنی توده ی مردمی که به خیابانها آمده اند صدق نمی کند. اندکی توجه به شعارها و سیر تکاملی آنها بالعینه نشان می دهد که خود جنبش، بر خلاف رهبری آن، نه تنها برای آنکه جلو برود، ناچار به فراتر رفتن از چهارچوب نظام است، بلکه هم اکنون نیز عملا در حال چنین گذاری می باشد. اما در مورد مسئله ی بضاعت، باز اگر منظور شما از جنبش سبز، رهبری آنست، درست میفرمائید. این رهبری، بخاطر ماهیت اسلامی و ارتجاعی اش، بضاعت اینکه خود را از اصلاح طلبان و اصول گرایان جدا و از حمایت آنها محروم کند را ندارد. چون در اینصورت به چیزی جز خود تبدیل می شود. همانطور که جنبش مردم نیز برای آنکه بیشتر رود، چاره ای جز گسستن از این دو گروه ارتجاعی - که مانع پیشروی آنند- را ندارد. ولی در مورد بخش سوم، یعنی "بخش نیرومندی از جامعه" حقیقت اینست که رهبری جنبش سبز بخاطر ماهیت ارتجاعی اش، نه تنها بضاعت جدائی و عقب افتادن از نیروی مردم و جنبش را دارا می باشد، بلکه این امر هم اکنون در حال اتفاق افتادن است و در آینده نیز با عقب افتادن هر چه بیشتر اقایان از شعارهای مردم، این جدائی بیشتر خواهد شد. اینکه آقایان هز از چند گاهی بیرون می آیند و به مردم بخاطر افراط کاری ها نشان کارت قرمز می دهند و بر سر پابندی ی بی کم و کاست خود به نظام قسم می خورند، خود نشان فعال بودن این پروسه ی جدائیست. بالاخره باید چیزی در جریان باشد که اینها دائما می آیند و این توصیه ها را می کنند. آقای تیریزی در جای دیگری می گویند :

-جناب ستوده عزیز! اگر استنتاجات و استدلال شما را در این نوشتار جدی بگیریم یعنی جنبش سبز را منحل اعلام کنیم ...

- باید بگویم که من هیچگاه خواستار انحلال جنبش سبز نبوده ام. آنچه که من گفته ام اینست که، جنبش سبز باید سرخ یا حداقل آبی شود. یعنی از قید و بند شعارهای محافظه کارانه خارج شده، مطالبات توده کارگران و مردم زحمتکش را نیز در بر گیرد تا بموازات محروم شدن از حمایت اصولگرایان و اصلاح طلبان از حمایت توده ی مردم جنوب شهر بر خوردار و به جنبشی با قدرت ده ها برابر تبدیل گردد. باز هم اظهار کرده بودید:

-حذف موسوی و کروی از این جنبش یعنی میدان دادن به رهبری متکثری که این جنبش را صد پاره کرده و همان وضع پیش از انتخابات را بر جنبش اعتراضی چیره کند، یعنی سپردن رهبری جنبش ضد کودتا به صدها فرقه ی سیاسی و در کنار آنها ده ها رهبری اطلاعات ساخته ائی که بسادگی، خود میدان دار این جنبش شده و آن را به مسلخ

خصوصی، نظامی و انتظامی در دفاع از جنبش مردمی بمیدان کشند و هرگاه فدرالیتهای ما توانستند بخشهای غیر فارس را با مطالبات قومیشان به صحنه آورند، آنگاه و فقط آنگاه، شما و سایر مدعیان میتوانید نقش موسوی و کروی را انکار و بجای آنها از بدیل پیکر گرفته مفروض خود سخن بمیان آورید. ولی تا آن هنگام جنبش سبز امید ما نه تنها به رهبری موسوی و کروی احتیاج دارد بلکه بند ناف آن به این رهبری بسته است هرچند این رهبری در شرایط کنونی و شاید هم در آینده، بعلت فقدان ایمنی سیاسی مجبور باشد که به رهبری نمادین و راهبردی جنبش و نه عملیاتی و سازمانی خود را محدود کند.

جناب ستوده متأسفم از این گمانه زنی و میدانم که ممکن است خیلی هم، هم برای شما و هم برای بسیاری ثقیل الهضم باشد ولی من بعید نمیدانم که بعلت انسداد فضای سیاسی و اجتماعی، مردم و جوانان ما ممکن است مجبور شوند برای سازمان یابی خود دو باره به تکایا و جلسات قرائت قران و حتی دستجات و هیئت های عزاداری روی بیاورند. بهتر است قدری از قله توهمات به زمین پست خاکی بیاییم و بدانیم فقط و فقط در صورت اقتدار کاریسماتیک بلامنازع رهبری کنونی جنبش است که میتوان در توده های میلیونی مردم اعتماد به حرکت وسیع و قاطع را بوجود آورد. تضعیف رهبری موسوی و کروی یعنی تضعیف انسجام جنبش زیرا هرچه سامان و سازمانیابی توده ائی جنبش از نهاد های معبرمدنی و صنفی محرومتر، بهمان نسبت اهمیت رهبری فردی برای به تکان آوردن مردم ضرور تر است.

فقط با اقتدارتوده ائی یابی رهبری جنبش است که کوبیدن این رهبری برای رژیم دشوار تر میشود و هرچه اقتدار توده ائی این رهبری بیشتر، بمیدان کشاندن توده های بی شکل و ناسازمان یافته کم هزینه تر!

بنظر من اینها الف بای مدرسه پیکار سیاسی در شرایط خفقان فاشیستی است.

■ ■ ■

انحلال جنبش در قدرت بلامنازع رهبری یا انحلال رهبری در جنبش بلامنازع مردم؟ سیامک ستوده

در تاریخ سوم نوامبر مقاله ای در سایت ایران گلوبال تحت عنوان " انحلال طلبی برای جنبش سباز موضع انقلابیگری " توسط آقای حبیب تبریزیان و در نقد نظرات من در رابطه با جنبش سبز و آقای گنجی درج شده بود که ضمن تشکر از ایشان که به بحث در اینمورد پرداخته اند، لازم میدانم مطالبی را در مورد آن نکات محوری مقاله ی مزبور به نظر خوانندگان برسانم .

آقای تیریزی اظهار داشته اند:

-جنبش سبز امید، چاره ائی ندارد تا براه خود درچهار چوب همین نظام و بر طبق همان



انحلال طلبی برای جنبش سبز از موضع انقلابیگری

حبیب تبریزیان

موسوی و یا حذف او سخن برانید. تاریخ همه جنبشهای سیاسی ازجمله جنبش های مردم ما این را، قانونمدانه گفته است که هرچه نیروی سرکوبگر خشن تر و قویتر، سازماندهی و رهبری جنبش باید منسجم تر باشد و هرچه بافت و انسجام سازمانی جنبش ضعیف تر نقش رهبری فردی بر جنبش لازم تر است. متأسفانه این چنین است و گریزی از این رویکرد کلاسیک نیست.

جناب ستوده!

اگر در زمان شاه، طبقه کار گر ایران وکارکنان خدماتی از یک رشته سندیکاها و اتحادیه های آیکی برخوردار بودند که میشد، در چنان شرایط سیاسی بحران انقلابی آن نهاد های صنفی زرد و آیکی را به ستاد واقعی رزمی زحمتکشان یدی و فکری تبدیل کرد و اگر آنروز طبقه کار گر و کارکنان مشاغل آزاد و بخش خصوصی و تا حدی دولتی، بعلت وضع مناسب مالی و امکانات وسیع شغلی و سطح بالای اشتغال، جرعت اعتصاب را داشتند، کارگر و کارمند گرسنه و دست بدهان این دوران نه آن امکانات سازمانهای حرفه ائی عصر شاه را دارند و نه آن پشتوانه مادی را که بی پروا به اعتصاب دست بزند. از این میگذرم که در آن رژیم ساواک و ارتش و نیروی انتظامی فقط سا زمان امنیت ، ارتش و نیروی انتظامی بودند نه یک مجموعه کاملی از تشکیلات نظامی و اقتصادی مثل سپاه و بسیج که عملاً مواضع عمده و استراتژیک اقتصاد و بخش خدمات را در چنبره انظبات آهنین ایدئولوژیک و نظامی خود گرفته اند.

جنبش سبز امید چاره ائی ندارد تا براه خود درچهار چوب همین نظام و بر طبق همان قانون اساسی ای که در وفاق با آن موسوی و کروی خود را کاندید ریاست جمهوری کرده اند براه قانونگرایانه خود ادامه دهد. جنبش سبز بضاعت اینرا ندارد تا از حمایت بخش نیرومندی از جامعه و معتقدان اصلاح طلب و اصول گرای معتقد به نظام خود را محروم کند.

جناب ستوده عزیز!

شما هم توان رژیم را دست کم گرفته اید و هم نیروی میدانی و عملیاتی جنبش را خیلی بالا. در این تردیدی نیست که جنبش سبز بر نیروی کودتا برتری قاطع و شکننده استراتژیک دارد ولی این جنبش برای تبدیل نیروی این استراتژیک و بالقوه خود به نیروی میدانی و عملیاتی راهی بس طولانی در پیش دارد.

هروقت نیروهای چپ ایران توانستند آن طبقه ائی را که مدعی نمایندگی اش هستند یعنی طبقه کار گر را سازمان داده و به عرصه پیکار بکشند و هر گاه اولترا ناسیونالیستهای سلطنت طلب ما توانستند بورژوازی مدرن و بخشهای اجتماعی آنرا در در دستگاه دولتی ،

این مقاله در ایران گلوبال در سوم نوامبر 2009 چاپ شده است

تحلیل گرمسایل سیاسی

جنبش سبز امید چاره ائی ندارد تا براه خود درچهار چوب همین نظام و بر طبق همان قانون اساسی ای که در وفاق با آن موسوی و کروی خود را کاندید ریاست جمهوری کرده اند براه قانونگرایانه خود ادامه دهد. جنبش سبز بضاعت اینرا ندارد تا از حمایت بخش نیرومندی از جامعه و معتقدان اصلاح طلب و اصول گرای معتقد به نظام خود را محروم کند. یاداشت ذیل را به قصد نوشتن کامنتی در پاسخ یاداشت انتقادی آقای سیامک ستوده و خطاب به گنجی(در سایت ایران گلوبال) نوشتم. از آنجا که مسئله مورد بحث طیف وسیعی از مخالفین رژیم در خارج کشور را دربر میگیرد ترجیح دادم آنرا قدری بسط داده و بصورت یاداشت مستقلی برای درج به سایت ایران گلوبال بفرستم.

جناب ستوده عزیز!

اگر استنتاجات و استدلال شما را در این نوشتار جدی بگیریم یعنی جنبش سبز را منحل اعلام کنیم زیرا هیچ جنبشی، هیچ حرکتی و حتی هیچ موسسه ائی وخصوصاً در شرایط «بحرانی» نمیتواند بطور خود سامان یا خود جوش پیش رود و ادامه یابد. حذف موسوی و کروی از این جنبش یعنی میدان دادن به رهبری متکثری که این جنبش را صد پاره کرده و همان وضع پیش از انتخابات را از بر جنبش اعتراضی چیره کند، یعنی سپردن رهبری جنبش ضد کودتا به صدها فرقه ی سیاسی و در کنار آنها ده ها رهبری اطلاعات ساخته ائی که بسادگی، خود میدان دار این جنبش شده و آن را به مسلخ خواهند کشاند.

آقای گنجی کاملاً حق دارند بگویند: کسی مخالف رنگهای سیاسی دیگر نیست ولی این جریانهها حق ندارند اتیکت و برنامه و اهداف سیاسی خود را به جنبشی بچسبانند که با آن فاصله سیاسی بعیدی دارند و بنام آنان خط خود را مطرح کنند.

جناب ستوده! شما با تقلیل نقش رهبری جنبش سبز کاری جز تبلیغ انحلال این جنبش نمیکنید در حالی که هیچ بدیل اثباتی را برای رهبری این جنبش ارئه نمیدهد. ابراز نظر مسئولانه حکم میکند خود را با میلیونها رائ دهنده ائی که میگویند رأی ما کجاست؟ و یا حسین میر حسین گویان تن به خطر میدهند همراه کنیم. اگر روزی این جنبش که هنوز حالت جنینی دارد و هنوز بطور کامل موفق به بسیج و فعال کردن نیروهای بلقوه خود نشده و حتی خیلی کم از مرزهای پایتخت کشور آنسو تر رفته است رفت و آنگاه موسوی یا کروی از ان پس افتادند، آنگاه میتوانید از کاهش نقش

خواهند کشاند .

از شقّ خود ساخته ی "رهبری ساخته ی دست وزارت اطلاعات" که فکر کنم آنرا قُطّ برای ترساندن خوانندگان از جدائی از رهبری آورده اید که بگذریم، دقیقاً درست گفته اید، بشرط آنکه بجای "رهبری متکثر" از عبارت "رهبری جمعی" استفاده کنید. به چند دلیل: اول آنکه رهبری جمعی دلیل بلوغ سیاسی و فرهنگی جامعه است. رهبری فردی، آنهم از نوع کاریسماتیک و مورد علاقه ی شما، به جامعه ی قرون وسطائی که ذکر آن در انجیل، بصورت مسیح بمنابۀ ی چوپان و مردم بمنابۀ گلۀ ی نادان و دنباله روی او رفته است، تعلق دارد. تاریخ ما پر از نمونه های رهبران فردی و خیانت آنها به مردم می باشد. مگر انقلاب 57 نمونه ی بارز آن نبود. مگر همین نفوذ کاریسماتیک خمینی نبود که پس از انقلاب هر فرمانی می داد، از قتل عام کمونیستها گرفته تا حکم اجباری حجاب، بستن دانشگاه ها و لانه های باصطلاح فساد، توسط توده های نادان و بی اراده ی پیرو او به آنی به مرحله ی اجرا در می آمد؟ ما اگر یک درس هم از انقلاب مزبور و سی سال رنج و فلاکتی که بخاطر آن کشیدیم گرفته باشیم، این درس چیزی جز این نیست که ما دیگر رهبر کاریسماتیک، رهبری که او تصمیم می گیرد و مردم اجرا می کنند را- که در عمل چیزی جز همان ولایت فقیه منتها از نوع سکولار آن نمیباشد، نمی خواهیم. آقای تبریزی عزیز، اگر واقعتش را بخواهید من هر بار که شعار یا حسین میر حسین را می شنوم تنم شروع به لرزیدن و وحشت از این میکند که اگر ما همینجا جلوی کاریسماتیک شدن این آقا را نگیریم، فردا، وقتی که ایشان آن چیزی شد که نباید بشود، دیگر برای جلوی وی ایستادن خیلی دیر خواهد بود. دوست عزیز، چشامیتان را باز کنید و از تاریخ درس بگیرید. تراژدی در بار دوم مضحکه ای بیش نخواهد بود و آنوقت ما چاره ای نداریم که به ریش خودمان و حماقتی که دوبار مرتکب شده ایم بخدمت بنابرین، بله من معتقدم که بالعکس ما باید با تمام نیرو جلوی کاریسماتیک شدن او و هر رهبر دیگری را بگیریم. چگونه؟ ، با انتقاد بی پروا و صریح از اندیشه ها و عملکرهای غلط او و در نهایت جایگزین کردن رهبری جمعی بجای رهبری فردی. بنظر من این سنت توسل به قدرتِ فردی ی رهبری و منحل کردن قدرت جنبش در قدرت یک فرد است که انحلال طلبی بشمار میروود و نه سنت نقد کج فکری و انحرافات رهبری، چیزی که بالعکس، مانع به بیراهه رفتن جنبش و تقویت آن می شود. من نمی فهمم که چرا رفرمیستها و لیبرال ها همیشه خلاف مدعیات خود عمل می کنند: برای پلورالیسم و تکتُر گرایی سینه چاک می دهند و کمونیستها را متهم به نقض آن می نمایند، ولی پای عمل که میرسد خودشان وحدت یکدست و غیرانتقادی را بر وحدت متکثر ترجیح میدهند؛ صحبت از تقویت نهادها و سازمانهای مدنی (شما هم کرده اید) برای ایجاد بالانس قدرت و جلوگیری از قدرت گیری فردی در نظام دموکراسی می کنند، ولی په یای رهبری جنبش که میرسد برای ایجاد رهبری فردی پرقدرت و کاریسماتیک تبلیغ می کنند. ایا شما نمیدانید که رهبری کاریسماتیک فردی و پر قدرت در قبل از انقلاب معنایی جز دیکتاتوری خانمان برانداز فردی در پس انقلاب ندارد؟؛ یا خود را هوادار دموکراسی و اصل آزادی بیان می دانند میدانند ولی از سیاست "لطفا برای

رعایت وحدت تا اطلاع ثانوی خفقان بگیرید" را توصیه می نمایند. بله آقای تبریزی، بگذارید جنبش با همین رهبری لنگان لنگان هم که شده پیش رود، چون بقول شما با این جو خفقان امکان برآمدن چیزی برای جایگزین شدن آن وجود ندارد. بگذارید ما هم برای آگاه نمودن مردم به ماهیت رهبری کار افشاگرانه ی خود را ادامه دهیم. بزودی زنجیرهای قدرت حاکمیت سست می شوند. آنوقت می بینید که چگونه مردم شروع به سازمان دادن خود می کنند و سازمانهای توده ای از در دیوار شروع به روئیدن می کنند: شورای کارگران ... شوران کارمندان شوران دانشجویان، سازمان زنان کمیته ی همجنس گرایان ... سازمان مادران جان باختگان ... و اگر ما اکنون، اکنون که هنوز فرصت داریم به مردم آگاهی دهیم، نه آنزمان که رهبر کاریسماتیک شما بوجود آمده و فرمان قتل عام منتقدین و سرکوب همه را صادر کرده، ، آنوقت وقتی این سازمانهای توده ای بوجود آمدند،و این آگاهی ها مانع گرایش آنها به این یا آن رهبر مرتجع یا سازشکار شدند، آنوقت من و شما آنچه را که کاشته ایم درو می کنیم و میبینیم که چگونه این سازمانها با هم متحد شده اگر هم نتوانند یک رهبری جمعی واحد را بوجود آورده و قدرت دولتی را تصرف کرده، نظام جمعی ی شورائی را جایگزین نظام مطلقه ی فردی کنونی نمایند، حداقل و حتما بصورت قدرت دوگانه در برابر رهبر کاریسماتیک مورد علاقه ی شما و آقای منتظری، ولایت فقیه آن، می ایستند و بدون رضایت مردم، اجازه ی آب خوردن هم به آن نمی دهند، چه رسد به حکومت کردن. این آن راهبست که من و امثال من و هر کسی که در پی ارتقاء جنبش، و نه کرنش در برابر آنست، دنبال و بخاطر آن مبارزه می کند. نگوئید نمی شود. در انقلاب قبلی دیدید که چگونه همینکه زیر فشار جنبش توده ای زنجیر های قدرت دیکتاتوری شاه سست شد، شوراها و سازمانها مردمی همه جا بوجود آمدند و یکی دوگام هم در جهت یکی شدن برداشتند، ولی به خاطر بی تجربگی و بخاطر اینکه بسیاری از آنها در فقدان کار افشاگرانه ی قبلی از اپوزیسیون اسلامی، تماما یا بخشا اسلامی شده، حاضر به ایستادن در برابر دولت اسلامی نشدند، کارشان به جایی نرسید، و این چیزبست که اینبار با جلوگیری از پیدایش رهبران کاریسماتیک نباید بگذاریم تکرار شود. بنابراین، باز هم می گویم، نگوئید شدنی نیست. هیچ کاری نشدنی نیست. تاریخ هم که مطمئنا شما از آن مطلع هستید اینرا نشان داده است. در جای دیگر از مقاله تان اظهار کرده اید :

-جناب ستوده! شما با تقلیل نقش رهبری جنبش سبز کاری جز تبلیغ انحلال این جنبش نمیکنید .

-فکر کنم اکنون دیگر متوجه شده باشید که افشای ماهیت ارتجاعی رهبری یا بقول شما تقلیل رهبری جنبش سبز، نه تنها به معنی ی تضعیف و انحلال خود جنبش نیست، بلکه بالعکس، تقویت آن را به همراه می آورد. زیرا اگر قبول داشته باشید که رهبری ی جنبش سبز با تاکید ی که بر ضرورت حفظ نظام اسلامی و نظام ولایت فقیه دارد، سعی در به بیراهه بردن جنبش را دارد. بنابراین، باید قبول کنید که تضعیف و افشای این رهبری وظیفه ی هر فرد مترقی و شرط ضروری نجات جنبش از برده شدنش به سراب یک نظام اسلامی و ولایت فقیه دیگر است. در

جای دیگر گفته اید :

-هروقت نیروهای چپ ایران توانستند آن طبقه اتی را که مدعی نمایندگی اش هستند یعنی طبقه کار گر را سازمان داده و به عرصه پیکار بکشند و هر گاه اولترا ناسیونالیستهای سلطنت طلب ما توانستند بورژوازی مدرن و بخشهای اجتماعی آنرا در در دستگاه دولتی ، خصوصی، نظامی و انتظامی در دفاع از جنبش مردمی بمیدان کشند و هرگاه فدرالیستهای ما توانستند بخشهای غیر فارس را با مطالبات قومیشان به صحنه آورند، آنگاه و فقط آنگاه، شما و سایر مدعیان میتوانید نقش موسوی و کروب ی را انکار و بجای آنها از بدیل پیکر گرفته مفروض خود سخن بمیان آورید .

آقای تبریزی عزیز، باید بگویم که به میدان آمدن طبقه ی کارگر و سایر نیروهای مردمی که از آن نام برده اید، اساسا نه کار چپ و کمونیستها و نه هیچ نیروی دیگر است. شما حتما اطلاع دارید که جنبش ها نه بدرخواست احزاب و گروهها و در نتیجه ی فعالیت آنها، بلکه به دلایل و شرایط درونی خودشان است که به حرکت در می آیند. نقش احزاب در بهترین حالت شکل و جهت دادن به این نیروی بحرکت در آمده است. یکی از وسائل اینکار افشای رهبران ارتجاعی و غیر کارگری ی ذی نفوذ در این جنبشها و حفظ استقلال طبقاتی آنها از اینطریق است، و این دقیقا همان کاریست که من و امثال من، خستگی ناپذیر، از طریق افشای رهبران مرتجعی چون موسوی و کروب ی انجام می دهیم. بنظر من هر کسی که اینکار را نکند، در هر درجه و مقامی که باشد، مرتکب همان خیانتی نسبت به مردم می شود که بخش بزرگی از چپ ها و نیروهای مترقی ی ما با سکوت در برابر خمینی در انقلاب گذشته، از روی بی خبری، مرتکب شدند. خیانتی که شما ناآگاهانه، دوباره ما را به ارتکاب به آن فرا می خوانید. بعلاوه، اگر جنبش سبز در چهارچوب طبقات متوسط باقی مانده، جنبش های کارگری و ملی به آن نپیوسته اند، حداقل یکی از دلایل آن رهبری ارتجاعی و اصلاح طلب آنست. توده ی مردم همواره بخاطر نیازهای عملی شان است که به حرکت در می آیند. شما بمن بگوئید که آقای موسوی و کروب ی تا کنون کدام یک از مطالبات طبقه کارگر، حتی مطالبات حد اقل و فوری آن مانند حق تشکل، افزایش مزد، و ... یا مطالبات ملی ی ملت های تحت ستم را در دستور کار خود گذاشته که شما انتظار دارید آنها به جنبش سبز بپیوندند. شما کنار زدن موسوی و کروب ی را مشروط به آمدن طبقه کارگر و جنبش اقلیتها به میدان می کنید، در حالیکه باید آمدن طبقه ی کارگر و اقلیتها را مشروط به کنار رفتن آنها از رهبری جنبش سبز و سرخ شدن یا حداقل آبی شدن آن بکنید. بنابراین، می بینید که این سیاست شما در تائید رهبری سبز است که آنرا از حمایت "بخش نیرومندی از جامعه" محروم می سازد، نه سیاست امثال من. ملاحظه می کنید که در نوشته شما چگونه حقایق وارونه جلوه داده شده اند؟ مرا که رهبری جنبش سبز و محدودیت شعارها و درخواست های آنرا بعنوان مانعی بر سر پیوستن طبقه ی کارگر و نیروهای مردمی دیگر به آن مورد نقد قرار می دهم، مخالف نیرومند شدن جنبش قلمداد می کنید، و خود را که با تاکید بر حفظ وضع موجود عدم پیوستن اقشار محروم جامعه را به جنبش تداوم می بخشید، به قهرمان دلسوزی برای جنبش تبدیل می کنید .

با اینحال، اگر دغدغه ی من و شما تقویت جنبش از طریق پیوستن طبقات محروم به آنست، ولی هر کس امروز می داند که دغدغه ی موسوی تقویت جنبش سبز از طریق پیوستن اصول گرایان و نه طبقه کارگر به آنست. اگر غیر از این بود یکبار هم شده در بیانیه هایش از مطالبه کارگران و نه مثل همیشه از وفاداری به نظام ولایت فقیه مورد علاقه ی اصول گرایان سخن می گفت.

تازه، کمونیستها و فدرالیستها اگر هم بتوانند توده های مورد ادعای خود را به میدان بیاورند، مثل امثال حزب توده آنقدر احمق و نادان نیستند که طبقه کارگر و ملیتها را نه زیر پرچم مطالبات خود آنها، بلکه برای حمایت از موسوی و حکومت اسلامی ی مورد مطالبه ی وی و اصول گرایان، بمیدان آورده و باین طریق مقدمات قتل عام بعدی خود را فراهم نمایند. آنها اینکار را با طرح مطالبات خود آنها، یعنی از طریق راه اندازی جنبش مستقل کارگران و اقلیتهای ملی عملی می کنند، و آنوقت دیگر نیازی به آقای موسوی و جنبش سبز و پیوستن به آن ندارند. باز شما گفته اید :

-من بعید نمیدانم که بعلت انسداد فضای سیاسی و اجتماعی، مردم و جوانان ما ممکن است مجبور شوند برای سازمان یابی خود دو باره به تکایا و جلسات قرانت قران و حتی دستجات و هیت های عزاداری روی بیاورند . -بله، من فکر می کنم دست بر قضا، اینجا هم مثل جاهای دیگر درست می گوئید. البته، بشرط آنکه ما همه به توصیه های شما عمل نمائیم. و آخرین حکمی که در مقاله ی خود داده اید اینست که:

-فقط و فقط در صورت اقتدار کاریسماتیک بلامنازع رهبری کنونی جنبش است که میتوان در توده های میلیونی مردم اعتماد به حرکت وسیع و قاطع را بوجود آورد .

من همیشه شنیده و خوانده بودم که علت عدم حرکت توده های مردم برای سرنگونی رژیم های دیکتاتوری، عدم باور و اعتماد آنان به قدرت خویش است، و حالا تعجب می کنم که از زبان شما و برای اولین بار عکس آنرا می شنوم: اینکه برای تقویت اعتماد مردم به قدرت خودشان باید بر اعتقاد آنها به قدرت رهبری و تقویت قدرت این رهبری کوشید. این حرف شما مثل اینست که دکتر روانشناس به پدری که فرزندش را بخاطر بیماری عدم باور به خود (Low self esteem) نزد وی برده است بگوید که شما برای رفع این مشکل باید قدرت بلامنازع خود را بالا ببرید .

در ضمن فکر می کنم شما از روی سهل انگاری کلمات و عبارات گاه خطرناکی را بکار برده اید که احتمالا خودتان هم به آنها باور ندارید، چه رسد به من بزعم شما انقلابی. منظورم عبارت "اقتدار بلامنازع رهبری" است. می گویم احتمالا خودتان هم به آن باور ندارید چون این نوع مفاهیم از جمله مفاهیم مورد استفاده ی ادبیات اسلامی و جُزب الهی است. میدانید معنای آن چیست؟ دیکتاتوری. چون در همه ی فرهنگهای لغت، در معنای کلمه ی دیکتاتور نوشته شده است، دیکتاتور کسی است که قدرت او بلامنازع است، یعنی کسی نمیتواند با او به نزاع بپردازد و از او ایراد بگیرد. فکر نمیکنم شما در پی چنین رهبری باشید. رهبری که قدرت او بلامنازع باشد. امیدوارم که اینطور نباشد.

6 نوامبر 2009

■ ■ ■

became more and more radical every day to the point where people were shouting "Mousavi is an excuse, the Entire Regime is target", "death to the Islamic Regime" and "Independence, Freedom, Iranian Republic." The Iranian people have shown unbelievable courage and the pro-democracy movement has gained great momentum in the past few months. By shouting these slogans knowing that they might very well be risking their lives, the Iranian people and especially the Iranian youth have spoken and made it very clear that they want real change, they want Regime change.

3. Human Rights Is not Enough: I have always been a strong believer that human rights work is very important and necessary, however it's not enough. I do a lot of human rights work myself, but I have always felt that this is not enough. If we want to create real change and help protect the rights of all political prisoners, all ethnic and religious minorities and the Iranian people as a whole we must also focus on Regime change. Human rights will only take us so far, we might be able to save one person from execution, but what about all the other people who are being executed or awaiting execution? We might be able to free one individual from prison, but what about thousands of other political prisoners?

The Islamic Regime as a whole and that includes both hardliners and reformers have no regard for human rights. International pressure might force them to stop someone's execution, release someone from prison or shorten their prison sentence, but as a whole they continue the systematic violation of Iranian people's rights. If our goal is to help the Iranian people and their pro democracy movement we must also work towards Regime change.

Real change means Regime change.

In conclusion As a pro-democracy activist I see it as my duty to make sure the voices of freedom loving Iranians are heard loud and clear, Iranian people want real change, democracy, economic and social freedom and an end to the dictatorship of the Islamic Regime. I urge all activists, journalists, writers and all freedom loving people of the world to stop advocating for criminals such as Mousavi and Karoubi and to stand behind the Iranian people in their fight for a free, independent Iranian Republic . ■

غير مسئولانه ای می زند؟ آیا شما نمیدانید که دولت شوروی اگر در مرحله دوم حیاتش (از زمان استالین ببعد) بعنوان یک کشور امپریالیستی مانند آمریکا و انگلیس در رابطه با ایران منافع خودش را دنبال می کرد، ولی در مرحله اول حیاتش (قبل از استالین) و در همان اوان بپا شدنش، با لغو یکطرفه تمامی قراردادهای ظالمانه تزاری، تحسین جهانیان و بخصوص ایرانیان را در احترام به حقوق ملل دیگر بر انگیخت؟ شما از یکطرف اقدامات امپریالیستی دولت شوروی در زمان استالین را به پای اقدامات درخشان و انسان دوستانه بی نظیر و تحسین برانگیزش در زمان لنین می گذارید، ضمن اینکه آگاهانه چشمتان را بروی اقدامات انسانی دولت شوروی در دوره اول می بندید، بعد اقدامات این دولت را غیر مسئولانه تا سطح جنایت و آنهم بزرگترین جنایات بالا می برید، و از طرف دیگر، اقدامات بزعم شما جنایتکارانه آنرا بطور خودسرانه به 250 سال کش میدید. بعلاوه، شما با داشتن "فراسست و صداقت سیاسی" در کنار اینهمه تحریفات و بزرگ نمائی های خودسرانه، حداقل به نقش این کشور در شکست آلمان نازی و رهایی بشریت از چنگال فاشیسم و دنباله رضاشاهی اش در ایران هم اشاره ای نکنید .

اگر اینها را هم کنار مدعیات غیر مسئولانه ای که در ابتدای نوشته تان آوردید بگذاریم، آنوقت برای من چاره ای نمی ماند جز اینکه فکر کنیم شما نه در پی بررسی منصفانه مسائل، بلکه بدنبال تبلیغات و جنجال سیاسی بر علیه یک گرایش معین هستید.

شما در جای دیگر گفته اید "در ایجاد و نابودی دولت محمد رضا پهلوی چپی ها نقش مهمی بازی کردند". جل الخالق! چپی ها هم بوجود آورندگان دولت محمد رضا پهلوی بودند، هم نابود کنندگان آن !!! آخر اگر آنرا بوجود آوردند، دیگر چرا نابودش کردند؟ دولت محمد رضا پهلوی را آمریکائی ها و ... سر کار آوردند، خودشان هم او را مانند پدرش به خارج از ایران فرستادند. متأسفانه آشفته گوئی های شما به همین جا ختم نمی شود. شما در نوشته تان از یکطرف از حکومت مصدق طرفداری می کنید، و در جای دیگر چپی ها بخاطر نابود کردن دشمن و طرف مقابل وی، شاه، سرزنش می کنید. بعد گنجی و مخملباف را که بعنوان حامیان موسوی با اساس جمهوری اسلامی مشکلی ندارند، مورد تحسین خود قرار می دهید، و دوباره چپی ها را بخاطر همکاری با جمهوری اسلامی و حفظ آن سرزنش می کنید. من فکر می کنم شما نه با جمهوری اسلامی، بلکه بیشتر با چپ، نه چپ استالینی بلکه چپ واقعی، و آرمانهای انسانی آن مشکل دارید .

این نکته بدیهی را هم اضافه کنم که اگر قلبتان از خواندن مقاله من در باره ارسال نامه به پارلمان اروپا و محکوم کردن محسن مخملباف بدون حضور او درد گرفته است، علت آن باید چیز دیگری باشد. چون نقد یک فرد در یک نشریه، معنایی جز اینکه مسئله بطور علنی در حضور او و دیگران مطرح شده است را نمی دهد. واقعا که برای من بحث کردن با شما چقدر دشوار بنظر می آید. مثل اینست که شما از دنیای کاملاً متفاوتی آمده اید.

سیامک ستوده

■ ■ ■

و دولت ملی مصدق برای ادامه مبارزه با انگلیس شدیداً به آن نیاز داشت روسها مرتب بهانه میآوردند تا دکتر مصدق ساقط شد و یک ماه بعد همان 11 تن طلا در 3 کامیون روسی در مرز جلفا رسماً تحویل دولت کودتا شد. در ایجاد و نابودی دولت محمد رضا پهلوی چپی ها نقش مهمی بازی کردند و هم اکنون بسیاری از آنها در لباس مسلمانان بنیادگر به کمک حکومت فعلی مشغول خدمت هستند تا بیش از پیش ایران را به روسیه نزدیک کنند. نقش حزب توده از حمایت قاطع از این حکومت بخصوص در سالهای نخست بر هیچکس پوشیده نیست . در تمام این 50 سال اخیر هر زمان یک مرد ایرانی وطن دوست پیدا شد تا قدمی برای کشور و ملت خود بردارد فوراً دوستان چپی برای کوبیدن او بکمک دشمنان ایران برخاست. اقدامات شما چپی ها در کنفرانس برلین 10 سال قبل بهترین خدمت به جمهوری اسلامی بود و باعث شد مردان مبارزی مثل اکبر گنجی و عزت الله سحابی و دیگران سالها در سياهچال زندان اوین قرار بگیرند در مبارزات اخیر مردم ایران یکی از فعالترین مبارزین آقای محسن مخملباف بوده و هست و شما و باره بکمک جمهوری اسلامی شتافته اید. نمیدانم کی شما چپ ها براه راست برسید.

مهران هاشمی

پاسخ: جناب آقای هاشمی با تشکر از ارسال نامه انتقادی تان، اگر اجازه دهید نکاتی را در رابطه با مطالب آن تقدیم حضورتان کنم. شما در ابتدای نامه تان حزب توده را عامل شوروی، انگلیس و آمریکا دانسته اید. این بر هر احدی مثل روز روشن است که حزب توده به نیابت از تنها شوروی و در خلاف جهت انگلیس و آمریکا عمل می کرد. آیا شما فکر نمی کنید این همه بی توجهی و خلط مطلب آنهم به این شکل عریان ، در ابتدای یک نوشته سیاسی، اعتماد خواننده را به سایر مطالب شما بکلی از میان میبرد؟ آنهم از جانب کسی که بگفته خود 50 سال درگیر مسائل سیاسی بوده ولی از بدیهی ترین مسائل سیاسی بی خبر است؟

دومین خطای سیاسی شما اینست که شوروی را در کنار حزب توده حامی من نیز دانسته اید . شما که 50 سال در زمینه سیاسی فعال بوده اید، باید حداقل از این مسئله خبر داشته باشید که بخش بزرگی از چپ ها منجمله من مخالف سرسخت دولت اتحاد شوروی بوده و هستند. حالا، شما بر چه اساسی دوباره بی گذار به آب زده دولت شوروی را حامی من می دانید، این باز هم بی دقتی و ولنگاری شما در تحلیل سیاسی تان را نشان می دهد .

شما دولت شوروی را در 250 سال گذشته عامل بزرگترین جنایات نسبت به ملت ایران دانسته اید. اولاً شوروی صد سال هم عمر نداشت. من نمیدانم چگونه پدیده ای که صد سال بیشتر حیات نداشته، ممکن است 250 سال در حق ملتی جنایت کرده باشد، آنهم بزرگترین جنایت! یعنی شما فکر میکنید جنایات مثلاً مغول ها به مردم ایران کمتر بود؟ آیا فکر نمیکند دولت شوروی هم مانند بقیه کشورهای امپریالیستی، در پی منافع ملی خودش و نه شما بود و تفاوتی با دیگران داشت؟ و آیا کشورهای امپریالیستی انگلیس و آمریکا ده ها بار بیشتر از آنها به منافع مردم ما لطمه زده بودند؟ من نمیدانم شما بر چه پایه ای دست به یک چنین مدعیات بی پایه و



نامه ای از ایران

امروز چیزهایی به چشم دیدم که تا حالا ندیده بودم!!!!!!نه اینکه بگم تا حالا تظاهرات یا تجمع نرفته بودم....نه !!!خشونت که امروز تو چهره ی برادران مهرورز بودغیر قابل توصیف بود!!!!زنی که چادر رو از سرش کشیدن و به زور بردنش وچه سه ساله ای که بدون مادر وسط میدون هفت تیر گریه میکردپسری رو که با تهدید کلت به پهلوش میبردند . جوانی که با سر و صورت خونی و ترکیده با دستبند در محاصره بسیجی ها بودگاز اشک آور و اسپری فلفل که مستقیم تو چشامون میزدندوووو اینها و هزاران چیز دیگه ای که امروز باچشمم دیدم!!!!!!؟جوانهای هم وطنم... امروز باز هم به ایرانی بودم افتخار کردم خوشحالم که با شما و در کنار شما خوشحالم که قطره ای از این دریای پر طلاطم. خیلی وضعیت بدی بود نمیشد عکس و فیلم گرفت موبایلا رو میگرفتند خیلی خیلی بد بود من که تموم تنم درد میکنه وکبوده !!!!ما میرفتم جلو وبا این سگهای وحشی حرف میزدم!!!!اودست میداشتم رو وجدان نداشته شون و انگار که بیدار میشدند!!!!!!و باورت همیشه دیگه نمیزدنمون در یک لحظه فکر کردم که من بدستشون افتاده بودم. ناگهان، یک مرد که من اصلاً نمیشناسم خودش رو بین بسیجیها و من انداخت.. من یک لحظه تونستم نفس بکشم و از اونجا در برم. تنها چیزی که در مورد فرشته نجاتم میدنم اینه که اون کت آبی پوشیده بود.

دیشب تو خواب همش ناله میکردم!!!!خودم هم تو ذهنم همش صداهای مردم و تصویرهای بدی که دیدم بود. در ضمن همش آقای آبی جلو چشمواحساس میکنم بهش مدیونم، چون به سری از باتومها رو اون جای من خورد.

کبودی های تنم رو دوست دارم و بهشون افتخار میکنم.

■ ■ ■

حضور مسئول مجله روشننگر،

روز قبل آخرین شماره ماهنامه شما را مطالعه میکردم و با خواندن مقاله شما در باره ارسال نامه به پارلمان اروپا و محکوم کردن محسن مخملباف بدون حضور او قلبم درد گرفت. من بیش از هفتاد سال دارم و بیش از پنجاه سال آن در مسائل سیاسی ایران شریک بوده و خاطره دارم. هرگز فراموش نخواهم کرد 3 سال حکومت ملی دکتر مصدق را و نشریات چپی و بخصوص حزب قدرتمند توده را که با تمام نیرو به نیابت از استعمارگران روسی و انگلیسی و امریکائی با آن مرد وطن پرست بمبارزه برخاسته بودند تا موفق شدند. بزرگترین حامی آنها و شما، شوروی سابق و روسیه فعلی عامل بزرگترین جنایات به ایران عزیز در 250 سال اخیر کشور ما بوده و هست هرگز فراموش نمیکنم که دولت ملی مصدق هرچه کوشید تا طلب رسمی ایران را که دقیقاً 11 تن طلا بود و از جنگ جهانی دوم در اختیار دولت سوسیالیست شوروی بود



Sayeh Hassan

www.shiro-khorshid-forever.blogspot.com

DEMOCRACY IN ACTION CRISIS IN IRAN

Below is the written version of my speech at the Iran Crisis Conference, which took place (October 27th 2009) in Ottawa.

In the recent months we have seen the brutal face of the Islamic Regime. We have seen protestors attacked, beaten and even shot on the streets. We have heard of reports of peaceful protestors being arrested, imprisoned, tortured and raped systematically. Recently a number of those protestors were sentenced to death.

These atrocities have opened the eyes of the international community to the brutality and in-humanity of the Islamic Regime, however what we need to keep in mind is the fact that what we have seen in these past few months is nothing new. The Regime has been systematically violating the rights of its citizens for the past 30 years. The Regime has been busy silencing any and all voices of opposition for the past 30 years, by arbitrary arrests, illegal detentions, torture, rape and executions.

The human rights violations conducted by the Islamic Regime against its own people are much too long and numerous to list in 10 minutes; however I will give a few examples.

Ethnic and Religious minorities face systematic persecution by the Islamic Regime. Kurds, Bahai's, Azari's Baluch, and Christian and Jews all face persecution by the Islamic Regime. I will focus on Kurdish and the Bahai Community as I do a lot of work in those fields.

Kurdish people are known for their strength and their tireless fight against the Regime for the past 30 years. As a result Iranian Kurdistan is heavily armed by Revolutionary Guards and Kurds are harassed and abused on a regular basis. Kurdish activists, teachers, writers and students are arrested and subjected to torture in order to force them to confess to crimes they have not committed. Currently there are many Kurdish students and activists who are serving heavy prison sentences.

There are also at least 13 Kurdish activists who are currently facing execution due to their political activities. It must be noted that all of these individuals were subjected to torture and were sentenced to death after sham trials behind

closed doors, in most cases without the presence of their lawyers. Another minority group that faces severe persecution by the Islamic Regime is the Bahai Community. This state sponsored persecution has been occurring through the entire history of the Islamic republic. Thousands of Baha'is lost their livelihoods, and have been continually targeted over the past 30 years. The seven Bahai Leaders in Iran (also referred to as Yaran) have been imprisoned in the notorious Evin Prison since May of 2008. Their trial date has been postponed on numerous occasions without an explanation, and they are uncertain of their future. Bahai's are not allowed to attend University in Iran and are prohibited from most if not all government positions. The Islamic Regime has done everything in its power to segregate the Bahai community, the same way Hitler segregated the Jewish community right before the Holocaust. There is also the situation of prisons and political prisoners which is a great cause for concern. I receive horrible reports of torture and abuse of political prisoners on a regular basis. Currently there are thousands of political prisoners in Iran, and again this is not something new, Islamic Regime prisons have been filled with political prisoners for the past 30 years.

These are only a few examples but we must keep in mind that as long as the Islamic Regime is in power, almost everyone is targeted, this includes women, students, journalists, physicians, nurses, teachers, workers, all ethnic and religious minorities, writers and activists just to name a few.

While writing this speech I thought long and hard about what I wanted to say, and there are three areas that I would like to focus on.

1. Exposing the Myth of Reform Since the international community as well as many so called activists abroad have been focusing on this so called Reform movement I would like to give a brief overview and a short introduction of the so called reformist candidates.

The so called reform movement started in 1997 with the election of Khatami, who promised many things to his voters including greater freedom and even an Islamic Democracy. However during

this presidency some of the worst human rights violation against dissidents took place including the chain murders of numerous writers and political activists, as well as the pro-democracy student demonstrations of July of 1999. Khatami who had come to power with the help of those very students did not support the students, allowed for the arrest and torture of thousands of students, and in fact publicly called the protestors hoodlums and hooligans.

Mousavi was the prime Minister of Iran from 1981 to 1988. As many of you might be aware, in the summer of 1988 thousands of political prisoners were summarily executed after having three (minute) trials. At that time Mousavi was in a key and powerful position, however he did not lift a finger in order to stop the executions, and he has never condemned the executions. Most recently when brave Iranians took to the streets with the slogan of "independence, freedom, Iranian Republic" Mr. Mousavi came out and said the peoples slogan must be "Islamic Republic, not one word more and not one word less". Mousavi is a supporter of the Islamic Regime and all the atrocities committed by the Regime. He must be tried in a criminal court for the crimes he has committed against the Iranian people, before he is allowed to run for any public office.

Karoubi has also been an integrated part of the Islamic Regime for the past thirty years. He was the head of parliament while Khatami was the president. As well he is well known for ordering the torture of individuals and families who had lost a loved one or suffered in other ways during the Iran Iraq war. He ordered the torture of these individuals in the "Martyrdom Committee" which was a committee that had supposedly been created to help these families. Instead he was responsible for the abuse and torture of these individuals, and there are testimonies of people who were ordered to be tortured by Karoubi. None of these individuals are fit to be running a country, and they must all be tried in criminal courts for the crimes they have committed against the Iranian people.

2. Recent Presidential [S]election The international community as well as many reformists both in Iran and abroad have called this [S]election a fraud and unfair. Again what we need to remember is the fact that in the past 30 years Iran has never seen a free, democratic and fair election. The presidency candidates are handpicked by the

Guardian Council and the Supreme Leader. Generally out of 400+ candidates only 4 or so are approved to run for presidency. Given the fact that the Supreme Leader must approve all candidates anyone who might be even slightly against the Islamic Regime will not be approved, let alone a secular candidate who might be against the entire Regime and who might be advocating for real change in Iran.

As I've indicated earlier every single one of the candidates who ran for presidency this year, including the so called reformists Mousavi and Karoubi have committed extensive human rights violations against the Iranian people. As well all candidates are an integrated part and strong supporters of the Islamic Regime, as they have all stated on numerous occasions. These individuals are not fighting for change or for the people, they are fighting for power.

It is true that this year there was a relatively high voter turnout during the [S]elections, however once again we need to keep in mind that Iranian people are not free to choose what they want. They cannot vote for a system or a candidate they want, they cannot come into the streets and say they do not want the Islamic Regime. In this case they had a choice between bad and worse and they voted for bad, to show their dissatisfaction with the current system. This does not mean that Iranian people are supporters of the Islamic Regime, and the Regime is very much aware of this, which is why they do not allow for free elections.

Brave Iranian people took to the streets in June of this year in numbers we had never seen before; many were dissatisfied with the [S]election results while many other activists and students were entirely against the Regime and had not taken part in the [S]elections. One of these individuals was a young girl called Neda who was shot to death on the street during the protests. Although reformists tried to use and take advantage of her name, we soon found out that Neda had not voted and did not support any of the candidates.

For the past 30 years Iranian people have been dissatisfied with the Islamic Regime and have fought against the Regime in various ways, that is why the Regime prisons have always been filled with political prisoners and Iran has one of the highest rates of execution in the world. Iranian people are angry and dissatisfied with the entire system and we were all able to

.....next page

تظاهرات

به حضور سفرای فرهنگی رژیم اسلامی در تورنتو و به مناسبت برگزاری "اولین جشنواره فیلمهای کوتاه ایرانی" توسط



معاونت امور سینمایی و سمعی بصری
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

معاونت سینمایی وزارت ارشاد اسلامی - انجمن سینمای جوانان ایران، با ابتکار مرکز فرهنگی پرشیا فیلم و با رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اتاوا، در تورنتو - کانادا

در اعتراض به حضور سفرای فرهنگی جمهوری اسلامی در این "جشنواره" و اعدام احسان فتحیان، آزادیخواهان، برابری طلبان و فعالین جریانان سیاسی مقیم تورنتو در محل این جشنواره، در سینمای امپرس، تجمع کردند. علیرغم مخالفت مسئولان امنیتی سالن نمایش فیلمها، تعدادی از معترضین به داخل محل نمایش فیلم راه یافته و با شعارهای "مرگ بر رژیم تروریستی ایران"، "سرنگون باد جمهوری اسلامی"، "سفرای جمهوری اسلامی و تروریستها را از کانادا اخراج کنید" و.. به زبانهای فارسی و انگلیسی از برگزارکنندگان استقبال کردند. جمعیت حاضر در محل برگزاری "جشنواره" را با دست زدن از اعتراض مخالفان حمایت میکردند. در پایان پس از یک ساعت کشمکش و اعتراض، تظاهرکنندگان با وساطت پلیس، به بیرون از محل نمایش هدایت شدند. معترضین در مقابل درب ورودی نمایشگاه به اعتراض خود ادامه داده و به افشاگری پرداختند.

این "جشنواره" از حمایت مالی:

الهام قادریان (مشاور املاک)، بهناز سماوات (مشاور املاک)، حامد بهداد (داور جشنواره)، ارز پرسپولیس

Fariborz Ziai (Consultant),
Arian Tel Communication
Trakya Doviz Interchange
NAZ JEWELLER
Heritage International

و "مرکز مطالعات ایران شناسی- تورنتو" وابسته به رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اتاوا، برخوردار



Who's Really Running Iran's Green Movement

Here's a hint:

It's not Mousavi, Khatami, or Karroubi.



By: MEHDI KHALAJI

(Senior fellow at the Washington Institute for Near East Policy)
NOVEMBER 4, 2009

Nearly six months after the demonstrations that followed June's disputed presidential election, Iran's pro-democracy "green movement" is as strong as ever. Rallies took place in downtown Tehran today, having been in the works for months through Twitter, blogs, and word of mouth. Iran, it seems, is on the verge of having a new, unified opposition party. But the solidarity on the streets hides wide -- and growing -- splits within. The ostensible leaders of the movement, Mir Hossein Mousavi, Mohammad Khatami, and Mehdi Karroubi, are former high-ranking officials of the Islamic Republic who would likely keep much about the Islamic Revolution in place. Contrast this with the young men and women on the streets, and you see differences that go beyond the generational. The protesters are aiming to bring down the very system of which their leaders are a part.

Despite being lauded as modernizers, opposition front-runner Mousavi and his two green movement colleagues are deeply loyal to the ideals of Ayatollah Rouhollah Khomeini, the founder of the Islamic Republic, and advocate a theocratic political system. Had Mousavi come into office following the June 12 presidential election, he would not have challenged the political order. He would have tried to fix the Islamic Republic's internal and external crises through slight policy tweaks. Nor would the West have seen an "opening" of the sort that some suggest. Indeed, Mousavi's rivalry with President Mahmoud Ahmadinejad has little to do with the current regime's foreign policy and far more to do with internal power struggles, economic policy, and, to some extent, cultural agendas. A new leader would not have fundamentally changed Iran's position on nuclear policy or its regional role. The reason is simple: Everyone who ran for president concedes that for-

eign-policy decisions should fall to Iran's supreme leader, Ayatollah Ali Khamenei.

So how did such moderates end up at the helm of a revolution? By accident. None of the reform candidates could have predicted that, following the mass vote-rigging during the presidential election, a popular movement would arise. These "leaders" had only a small role both in organizing and creating the movement, but they were swept into power by a spontaneous and improvised groundswell. The government had carefully vetted candidates, keeping anyone too reformist from running. So the grass-roots movement was left with a choice between two evils: Mousavi, the lesser one, and Ahmadinejad. Mousavi reluctantly became the symbolic leader of the green movement, but he, Karroubi, and Khatami remain aloof. Today's demonstrations, for example, were imagined and promoted by bloggers and leaders of human rights and women's movements for at least two months. It was only last week, after these plans were well circulated (and the Grand Ayatollah had warned against them), that Mousavi issued a statement calling for demonstrations on Nov. 4.

So today, these three former officials find themselves at the helm of a movement whose views they do not necessarily represent. That gap -- between the green movement's leaders and the people in the streets -- is widening. Even in the midst of protests, there is growing discord. For instance, Mousavi and Karroubi have both criticized slogans like "No Gaza, no Lebanon -- I sacrifice my life for Iran" as "extremist," despite their being a widespread feature of current popular action in Iran. But the most fundamental split comes over what the movement makes of the Iranian Revolution. Mousavi and Khatami have reiterated their desired goal of returning to the ideals of late Ayatollah Khomeini and the original principles of the Islamic Republic. But those in the streets are conscious of the failure of past reforms and

have little hope that the Islamic Republic -- a system in which the supreme leader has the authority to veto both Islamic and national law -- can be saved. And the green movement remains motivated by the notion of human rights and citizenship, both absent in Iran's Constitution. Hence, the part of the movement that first began to peacefully protest against the vote manipulation in this summer's election finds itself diametrically opposed to Ayatollah Khamenei and the Revolutionary Guard under him.

Khatami, a former president himself, is certainly cognizant of the split; in a recent speech, he tried to distinguish between those participating in current protests, who reject the entire existing system, and his own followers, who prefer to work within the political structure of the Islamic Republic with a ruling jurist above all.

But the bulk of the movement agrees less with the so-called leaders and more with the Islamic Republic's young third generation, who form 70 percent of the Iranian population and make up most of the demonstrators. The true leaders of this movement are students, women, human rights activists, and political activists who have little desire to work in a theocratic regime or in a government within the framework of the existing Constitution. This movement is much broader than the reform movement of the 1990s, when Khatami was president. Then, the number of people demanding reform on the streets never exceeded 50,000. According to Tehran's conservative mayor, Mohammad Baqer Qalibaf, more than 3 million people protested in the wake of this year's June 12 election.

If you want to know the unconventional nature of this movement -- and what the people who have bravely taken to the streets really want - don't listen to Mousavi, Karroubi, and Khatami.

Since the true representatives of reform owe little to them, a successful green movement would likely push them aside anyway.

This is why it is not only the regime in Tehran -- but also the reformist "leaders" who pretend to lead this movement -- that fear the success of the green movement. Democracy in Iran will emerge only through a rupture with the late Ayatollah Khomeini's ideals and Islamic ideology -- concepts to which the accidental leaders of the green movement are still loyal.

Source:

<http://www.foreignpolicy.com>



Sayeh Hassan

www.shiro-khorshid-forever.blogspot.com

Protest against the Regime Sponsored Film Festival in Toronto

I attended a protest in front of the Empire Express Walk Theatre on Yonge Street in Toronto tonight at 5:30pm.

The protest was in response to the "Canada's 1st Iranian Short Film Festival" which is organized by the Young Cinema Society, a group directly linked to the Ministry of Culture (also known as the Ministry of censorship) in Iran.

Shockingly, the First prize of the "Festival" is named in honour of "Seifollah Daad", the Director of the "Anti Semitic" film, the "Survivor" and writer of screenplay of the film "the Son of Morning" the life of "Khomeini" directed by Behrooz Afkhami.

The Islamic Regime in Iran through Ministry of Culture and Islamic Guidance, known as "Ministry of Censorship" has been restricting and censoring artists inside the country for the past 30 years. Iranian Artists inside Iran cannot publish their art such as books, records, films, and must apply and receive the approval by the Ministry of Culture and Islamic Guidance. The suppression of "freedom of expression" and the state of censorship in Iran has had generated extremely difficult atmosphere for the artist which has led to the creation of "Underground Cinema/Arts" in Iran.

Also, while the Islamic Regime is busy murdering dissidents in Iran, as it did yesterday by murdering Ehsan Fatahiyan a young Kurdish activist, it is also organizing film festivals and other cultural events to try to show a civilized and humane side to the International Community.

Tonight we made sure that the people of Toronto and especially those who attended the festival saw the real face of the Islamic Regime. The protest started around 5:30 pm and I arrived around 5:45pm, I had made a poster, to show my great concern about recent human rights violation in Kurdistan, which fea-

tured the picture of Ehsan Fatahiyan on one side, underneath it I had written "murdered by the Islamic Regime" on the other side I had posted the pictures of other Kurdish activists who are currently facing execution and wrote "Who is Next?"

There were about 50 people or so gathered in front of the theater from artists in exile to numerous opposi-



tion groups as well as many independent anti-Regime individuals like myself who shared the same concern; "we do not want Islamic Regime Cultural Lobbyists in Canada."

Eventually most of the protestors came into the theatre and started shouting "Down with the Islamic Regime, Down with the Terrorist Regime, and "house of terror must be closed" with a loud and united voice. The people in the mall gathered around the protestors on all floors watching the protestors and asking about the reason behind our protests and some even supported our action. Security was called and they tried to force the protestors to leave the theatre, both exits to the theatre was blocked to prevent any more protestors from entering the theatre. However we were relentless and kept on shouting "Down with the Terrorist regime of Iran" and "Terrorist get out of my country; Canada" After a few minutes the organizers of the film festival

closed shop and went into hiding somewhere inside the theatre to avoid the protest, while a few Regime agents started taking pictures of the protestors, to try to intimidate them.

As we kept on shouting "Down with the Islamic Regime" more and more people gathered around us. The security threatened on numerous occasions to call the police, however we refused to leave and continued with our peaceful protest. I find it disturbing that agents of a terrorist Regime are free to roam around Canada and organize various so called cultural events even film festivals while freedom loving Iranians are threatened with arrest when they try to voice their objections to this terrorist Regime in a peaceful manner.

Once security realized that we were not going anywhere they called the police. It took about 25-30 minutes for the police to arrive and in the meanwhile we kept on holding our posters and banners and shouting our anti-Regime slogans.

Eventually 4-5 very large police officers arrived and threatened to arrest us if we did not leave immediately. Eventually we did leave peacefully but while still shouting "Down with the Islamic Regime in Iran."

Outside of the theatre we continued shouting anti Regime slogans for about 20 minutes and a number of activists made various speeches about the protests and why we had gathered there.

It was an amazing night, where Iranians united against the Islamic Regime in the fight for freedom. We must and will continue organizing and attending such protests where Islamic Regime agents and lobbyists, through the use of propaganda try to show a non-existent humane side of the Islamic Regime.

For all the Ehsan's, Akbar's, Majid's Hosseins and Feyze Mahdavi's we must continue our fight against the Islamic Regime abroad.

Down with the
Islamic Regime in Iran
Long Live Freedom in Iran

The picture was provided by Mr. Faramarz Shiravand a Journalist and the Managing Editor of the monthly Rowshangar Magazine.



ماهنامه روشنگر

Rowshangar

www.rowshangar.com

rowshangar1@yahoo.com

Tel:(905) 237-6661

ROWSHANGAR



Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!

Rowshangar Vol.3 No.31 November 2009

Issue 31

ماهنامه روشنگر. سال سوم. شماره 31. نوامبر 2009

Special

خدمات کامپیوتری کیان

رفع هر گونه مشکل

کامپیوتری برای

کامپیوتر های خانگی و اداری اعم از

... Laptop , Desktop

ارتقاء سخت افزاری و نرم افزاری ازبین بردن
Genuine و هرگونه مشکلی که وجود داشته
باشد با تضمین.

با این پرداخت فقط \$60 نصب قویترین آنتی
ویروس، آنتی اسپم و... که سال 2018
expire خواهد شد هزینه یک سال را پرداخت
کنید و 9 سال استفاده نمایید.

ارائه اینترنت پرسرعت با (5Mb) Download
نامحدود ماهیانه فقط \$19

فروش کامپیوتر IBM مدل پنتیوم 4 فقط \$170
اینهم بعنوان بونس:

تکنولوژی جدید: نصب Satellites TV و دیدن
تمام کاناهای معتبر دنیا (نصب رایگان و دیدنش
هم رایگان) نیازی نیست قطعه ای بخرید یا کاری
انجام دهید.

kianp2002@yahoo.com Email:

(647) 500-5105



راهکارهای تاریخ

برنامه تلویزیونی از

سیامک ستوده

در کانال تلویزیونی E2
هر دوشنبه و چهارشنبه 8 تا 10 شب (بوقت واشنگتن)

تلفن تماس با برنامه 905-237-6661

1206022000 ¾ Horizontal
برای دیدن برنامه از طریق اینترنت در سایت
www.mardomtv.com
روی E2 کلیک کنید.

انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

ADVANCED COMPUTER

NEW & USED

فروش، تعمیر و تدریس

بابک یزدی

در محل جدید (جنب پلازای ایرانیان)



6061 YONGE ST. # 1004

(416) 759-3396 & (416) 471-7138

LCD projector, Camera & Sound
Systems Rental



خدمات و کرایه سیستم صوتی، عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل (By Appointment ONLY)